نام کتاب : فرشتگان تحقیقی قرآنی روایی و عقلی

نویسنده: علیرضا رجالی تهرانی

## دعای سوم صحیفه سجادیه

الصلاه علی حمله العرش

اللهـم و حـمـله عـرشـک الذین لایفترون من تسبیحک و لایسامون من تقدیسک و لا یستحسرون من عبادتک و لا یوثرون التقصیر الجد فی امرک و لا یغفلون عن الوله الیک .

و اسـرافـیـل صـاحـب الصـور الشـاخـص الذی یـنـتـظـر مـنـک الاذن و حـلول الامـکـر فـیـنـبـه بـالنـفـخـه صـرعـی رهـائن القـبـور و مـیـکـائیـل ذوالجـاه عـنـدک و المـکـان الرفـیـع مـن طـاعـتـک و جبرئیل الامین علی وحیک المطاع فی اهل سماواتک المیکن لدیک المقرب عندک و الروح الذی هو عـلی مـلائکـه الحـجـب و الروح الذی هـو مـن امـرک فـصـل عـلیـهـم و عـلی المـلائکـه الذیـت مـن دونـهـم مـن سـکـان سـمـاواتـک و اهـل الامـانـه عـلی رسـالاتک و الذین لاتدخلهم سامه من دوب و لااعیاء من لغوب و لافتور و لا تـشـغلهم عن تسبیحک الشهوات و لا بقطعهم عن تعطیمک سهو الغفلات الخشع الابصار فلا یرومون النظر الیک النواکس الادقان الذین قد طالت رغبتهم فیما لدیک المستهترون بذکر و المـتـواضـعـون دون عـظـمتک و جلال کبریائک و الذین یقولون اذا نظروا الی جهنم تزفر عـلی اهـل مـعـصـیـتـک سـبـحـانـک مـا عـبـدنـاک حـق عـبـادتـک فـصـل عـلیـهـم و عـلی الروحـانـیـیـن مـن مـللئکـتـک و اهـل الزلفـه عـنـدک و جـمـال الغـیـب الی رسـلک و المـوتـمـنـیـن عـلی و حـیـک و قـبائل الملائکه الذین اختصصتهم لنفسک و اغنیتهم عن الطعام و الشراب بتقدیسک و اسکنتهم بـطـون اطـبـاق سـمـاواتـک و الذیـن عـلی ارجـائهـا اذا نـزل الامـر بـتـمـام وعـدک و خـزان المـطـر و زواجـر السحاب و الذی بصورت زجره یسمع زجـل الرعـود و اذا سـبـحـت بـه حـفـیـفه السحاب التمعت صواعق البروق و مشیعی الثلج و البـرد و الهـابـطـیـن مـع قـطـر المـطـر اذا نـزل و القـوام عـلی خـزائن الریاح و الموکلین بـالجـبـال فـلا تـزول و الذیـن عـرفـتـهـم مـثـاقـیـل المـیـاه و کـیـل مـاتـحـویـه لواعـج الامـطـار و عـوالجـهـا و رسـلک مـن المـلائکـه الی اهـل الارض بـمـکروه ماینزل من البلاء و مجبوب الرخاء و السفره الکرام البرره و الحفظه الکـرام الکـاتـبـیـن و مـالک المـوت و اعـوانـه و مـنـکـر و رضـوان و سـدنه الجنان و الذین لایعصون الله ما امرهم و یفعلون مایومرون و الذین یقولون سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و الزبانیه الذین اذا قیل لهم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ابتدروه سراعا و ام یـنظروه و من او همنا ذکره و ام نعلم مکانه منک و بای امر و کلته و سکان الهوای و الارض و المـاء و مـن مـنـهـم عـلی الخـلق فـصـلل عـلیـهـم یـوم یـاتـی کـل نـفـس مـعـهـا سـائق و شـهید وصل علیهم صلوه تزیدهم کرامه علی کرامتهم و طهاره علی طـهـارتـهـم اللهـم و اذا صـلیـت عـلی مـلائکـتـک و رسـلک و بـلغـتـهـم صـلاتـنـا عـلیـهـم فضل علیهم بما فتحت لنا من حسن القول فیهم انک جواد کریم .

درود بر فرشتگان حامل عرش

بـار خـدایـا ! درود بـفـرسـت بر حمل کنندگان عرش که از تسبیح تو سست نمی شود و از تـقـدیس تو ملال نمی گیدند و به ستوه نمی آیند و از پرستش تو در مانده و عاجز نمی گـردنـد و تـقـصـیر و کوتاهی را بر کوشش در کوشش در فرمانبری از دستورات اختیار نمی نمایند و از شیفتگی به سوی تو غفلت و فراموشی ندارند .

درود بفرست بر اسرافیل ، صاحب صور که چشم گشوده و بر هم نمی نهد ، منتظر دستور و فـرمـان تـواست ، تا در صور خود بدمد و اسیران گور و خفتگان در قبر را به بر پا شدن محشر آگاه کند .

بـار خـدایا ! درود بفرست بر جبرئیل که امین وحی تواست ؛ آن فرشته بلند مرتبه ای که مطاع اهل آسمان هاست ؛ آن وجود با عظمتی که در پیشگاه مقدس تو ارجمند و مقرب است .

بـار خـدایـا ! درود بفرست بر روح که گماشته بر فرشتگان حجب است و بر روح که از عالم امر است .

بار خدایا ! درود بفرست بر فرشتگانی ؟ پایین تر از آنانند؛ آنها که ساکن آسمان هایند و در مـامـوریت هایی که از جانب تو دارند امینند . بر فرشتگانی که از هیچ کوشش و زحمت رد راه بندگی درماندگی و سستی به آنه رو نمی آورد و شهوات و خواهش های آنان را از تـسبیح تو باز نمی دارد و فراموشی که پیدایش آن از غفلت ها و بی خبری هاست آنها را از تعظیم و بزرگ دانستن تو جدا نمی کند؛ فرشتگانی که چشم ها بسته اند و نگریستن بـه سـوی تـو را قـصـد نـمـی نـمـایـنـد ، و در بـرابـر جلال و عظمت تو در کمال فروتنی اند ، و رغبت و خواستشان به عنایات تو بسیار است ، و بـه ذکـر نـعـمـت هـای گـران بـهـایـت حـریـصـنـد ، و در مقابل بزرگواریت فروتنند .

خـداونـدا درود بـفـرسـت بـر فـرشتگانی که وقتی به جهنم بنگرند ، که صدای هولناک شـعـله و بـرافـروخـتـگی اش به اهل گناه شنیده می شود ، از عمق هویتشان فریاد برآرند : مـنـزه و پـاکـی تو ، ما تو را آن چنان که لایق پرستش تو است بندگی نکردیم . پس بر آنـان درود بـفـرسـت و بر فرشتگان روحانی ، و آنان که نزد تو قرب و منزلت دارند و آنـهـا کـه رسـانـنـده غـیب بر پیامبران تواند ، و آنان که بر وحی تو امینند و بر اصناف گـوناگون فرشتگان که به عبادت خود اختصاصشان دادی ، و آنان را با تقدیس خود را خـوردنـی و آشـامـیـدنـی بـیـس نـیاز کردی و در درون طبقه های آسمان هایت جا دادی . و بر فـرشـتـگـانـی که در اطراف آسمان هایت توقف کرده اند و برای رسیدن فرمان به تمام گشتن وعده تو (روز رستاخیز) ساکتند .

درود بـفـرسـت بـر خزانه داران باران و رانندگان ابرها و بر فرشته ای که از صدای رانـدنـش بـانـگ رعـدها شنیده می شود ، و چون ابر خروشان با صدای راندن او با شنا در آیـد ، شـعـله هـای بـرق هـا بـدرخـشـد . و بـر فـرشـتـگـانـی که همراه برف و تگرگند و فرشتگانی که با دانه های باران به وقت باریدن فرود می آیند و فرشتگانی که بر خزانه های بادها زمامدارانند و فرشتگانی که گماشته بر گوه هستند تا از هم نپاشند و بـر فـرشـتـگـانـی کـه سـنـجـش آبـهـا و پـیـمانه باران های سخت و رگبارها را به آنان شناسانده ای .

درود بـفـرسـت بـر فـرشـتگانی که به دستور تو بر گنهکاران بلا می آورند و برای دوشتان و عاشقان رحمت و بر سفیران گرامی و نیکوکارت که وحی را به انبیا رساندند و بـر فـرشـتـگانی که حافظ اعمال ما هستند و بر ملک و یارانش و نکیر و منکر و بر رومان آزمـایـش کـنـنـده اهـل قبور و فرشتگانی که بر اطراف بیت المعورند طواف می کنند . و بر مالک و زمامداران دوزخ و بر رضوان و کلیدداران بهشت .

درود فرست بر فرشتگانی که نافرمانی امر خدا نمی کنند و آن چه را مامورند انجام می دهند . و بر فرشتگانی که به اهل ایمان در عالم آخرت می گویند : سلام بر شما باد به سـبـب اسـتـقامتی که در طاعت حق و دوری از معصیت داشتید ، پس خانه آخرت برای شما نیکو خـانـه ای است . و بر فرشتگانی که پاسبانند که هر گاه به آنان گفته شود : مجرم را بـگـیـریـد و در غـل و رنـجـیـر کشیده آن گاه جهنم ببرید؛ با شتاب به او رو می آوردند و مـهـلتـش نـمـی دهـنـد . و درود فـرسـت بـر هر فرشته ای که نام او را ذکر نکردیم و مقام و منزلتش را در پیشگاه تو و این که به چه کاری او را گماشته ای ، ندانستیم .

درود فـرسـت بـر فـرشـتـگـامی که در هوا و زمین و آب جای دارند و بر آنان که بر تمام آفریده هایت گماشته شده اند . پس بر آنان درود فرست در روزی که هر کس می آید و با او رانـنـده و گـواهـی (از فـرشتگان ) است ، و بر آنان درود فرست ؛ درودی که مقامی بر مقامشان و پاکیی بر پاکی شان بیفزاید .

بـار پـروردگـارا ، چـون بـر فـرشـتـگان و رسولانت درود می فرستی و درود ما نیز به ایـشـان می رسانی ، پس به سبب گفتار نیکو (دعا و صلوات ) درباره ایشان که راه آن را تـو بـر مـا گـشـودی ، بـر مـا محتاجان نیز درود فرست و رحمتت را به گدایان و فقیران ارزانی دار که تو بسیار بخشنده و کریمی .

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

اسـلام ، هـمـان طـور کـه مـوجـودات نامحسوس فراوانی را به نام شیطان و فرزندانش (کـه بر آدمی گماشته شده و او را به بدی ها و گناهان دعوت می کنند) به اثبات می رساند موجودات نامحسوس دیگری را نیز به نام فرشته ثابت می گرداند ، کـه بر همه جهات عالم گمارده شده اند و به خوبی های و نیکی ها دعوت و هدایت می کنند و نـیـز بـرکـات را فـرو مـی فـرسـتـنـد ، این موجودات فرشته نامیده می شوند . بـنـابـرایـن ، فـرشـتـه مـوجـودی نـامحسوس است که مظهر خوبیها و نیکی ها و برکات و شیطان موجود نامحسوس ، خواهد بود که به نحوی مبدا بدی ها و گناهان است .

در بسیاری از مواردی می شنویم و یا در اکثر ، بلکه همه تابلوها و پوسترهای نقاشی و مـیـنـیاتور می بینیم که بعضی بی هیچ دلیلی فرشتگان را به صورت زنان تصور و ترسیم می کنند و بیشتر افراد با شنیدن واژه ملائکه (فرشتگان ) تعدادی زن و یا دختر بـال دارد گـیـسـو لند و . . . را جلو چشمان خود مجسم صحیح و ایمان حقیقی به آنهاست . چنین مـسـائلی در حالی مطرح است که خداوند عزیز در کتب آسمانی ، به خصوص در قرآن مجید (نـزدیـک بـه نـود آیـه ) از وجود با برکت آنان و سهمشان در کار گردانی هستی ، چه در دنـیـا و چـه در آخـرت ، خـبـر داده و بـا مـسـائل خـرافـی از قبیل این که فرشتگان ، دختران خدایند ، مبارزه کرده است .

درسـت هـمـین مسائل خرافی است که باید ما را بر انگیزاند تا این موجودات قدسی را ، که هـم در دنـیـا ، هـم در برزخ و هم در قیامت ، با آن ها سروکار داریم ، بیشتر و صحیح تر و به دور از هر گونه خرافه شناخته و بدان ها ایمان بیاوریم ؛ ولی متاءسفانه دانشوران و عـالمـان در ایـن زمـیـنـه کـار زیـادی نـکـرده انـد و لذا کـتـابـی مستقل و مدون در این زمینه وجود ندارد .

هـر چـنـد مـا انـسان ها در عالم ملک هستیم و فرشتگان از عالم امر و ملکوت هـسـتـنـد و شـنـاخـت مـوجـودات مـلکـوتـی و روحـانـی بـرای مـا دشـوار اسـت ، ولی ایـن دلیـل نمی شود که ما با وجود در دست داشتن آیات و روایات فراوان به این مساله توجه و عنایت لازم را نداشته باشیم .

به هر رو ، این جانب مدتی بود که در پی شناخت فرشتگان ، در نظر داشتم ضمن معرفی ایـن مـوجـودات قـدسـی ، بـه بـی پـایـگـی خـرافـات و افـسـانـه کـه دربـاره آنـهـا جـعـل شـده است ، اشاره کنم ، بحمدالله و المنه ، به اعتراف به تقصیر و بضاعت علمی و مـعنوی ، با یاری ادله قرآنی و روایی و استدلالات عقلی تا حدی در این مسیر موفق شدم ، که امیدوارم به پیشگاه حضرت احدیت مقبول افتد .

ایـن کـتـاب ، کـه آغـاز و انـجامش با کلمات امام سجاد و امیر المومنین - علیهما السلام - مزین گـشـتـه ، از یـک مـقـدمـه و چـهـار فـصـل و یـک خـاتـمـه تشکیل یافته است : حقیقت فرشتگان ؛ اوصاف فرشتگان ؛ اصناف و مراتب فرشتگان ؛ و کارها و وظایف فرشتگان .

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

آبان 1374

مصادف با شهادت حضرت فاطمه زهرا (س )

علیرضا رجالی تهرانی

## فصل اول : حقیقت فرشتگان

حقیقت فرشتگان

قرآن کریم علاوه بر معرفی موجودات و نعمت های ظاهری و محسوس ، از آفریده های دیگر خداوند متعال نیز نام برده که ما را یارای درک حسی آنان نیست .

دسـتـه ای از ایـن مـوجـودات مـلائکه هستند . و از آن جایی که با حواس ظاهری درک نـمـی شـونـد ، از ویـژگـی هـای وجـودی و مـاهـیـت ایـشـان نـیـز نـمی توان آگاهی یافت و تـصـویـری یـقـیـنـی از ایشان عرضه داشت . در مقام شناخت حقیقت فرشتگان - این موجودات غیبی - اختلاف شده است که به اختصار به آنه اشاره می کنیم :

1- بـت پـرسـتـان گـفـتـه اند : فرشتگان همان ستارگان سعد و نحس هستند که زنده و نـاطـقـنـد . فـرشـتـگان سعد را فرشتگان رحمت می گویند و فرشتگان نحس را فرشتگان عذاب .

سستی و بطلان این نظریه چنان روشن است که نیاز به بحث ندارد .

2- مجوس و دو گانه پرستان گفته اند : نور و ظلمت در نفس و صورت دو جوهر حساس قـادر مـتـضـانـد و در فـعـل و تـدبـیـر مـخـتـلفـند . پس جوهر نور ، پاک ، نیک ، خوش بو و بـزرگـوار اسـت که همیشه نفع می رساند نه ضرر ، و همواره زنده می کند و نمی میراند؛ امـا ظـلمـت ضـد نـور اسـت . پـس اولیـا ، یـعـنـی فـرشتگان از نور زاده می شوند نه از راه زنـاشـویـی ، بـلکـه مـانند تولد حکمت از حکیم و تولد روشنی از روشنایی دهنده است ؛ و دشـمـنـان ، یـعنی شیاطین نیز از ظلمت زاده می شوند نه از راه زناشویی ، بلکه از راه کم خردی از کم خرد .

این عقیده نیز از اساس باطل است .

3- مـسـیـحـیـان گـفـتـه انـد : فرشتگان مجردند و جسم نیستند و مکان ندارند ، بکله نفوس ناطقه ای هستند که در بدن های قرار ندارند؛ اگر خوب و پاک باشند ملائکه اند ، و اگر به دو ناپاک باشند شیاطینند .

4- بـعـضی از فلاسفه متقدم گفته اند : فرشتگان نفوس زمینی و مدبر عالم ملک هستند که نیکوکار آنها ملائکه و بدکار آنها شیاطین نام دارند .

بـطـلان دو عـقـیده اخیر معلوم است ؛ زیرا شیاطین از جن هستند و ماهیتی جدای از ماهیت فرشته دارند .

5- متکلمین - که جواهر مجرد را انکار می کنند - گفته اند : فرشتگان اجسام نورانی الهی نـیـکـوکـار و سـعـیـدنـد کـه بـر تـصـرفـات سـریـع و افـعـال و اعمال سخت و حیرت انگیز قادرند و نیز می توانند به صورت های گوناگون در آیـنـد و آنـهـا عـقـل و فهم دارند و در آسمان ها هستند و بعضی از آنها از بعض دیگر به لحـاظ درجـه و مـقـام در نـزد خـدا مـقـربـتـرنـد ، چـنـان کـه خـدای مـتـعـال از ایـشان حکایت فرموده : و ما منا الا و له مقام معلوم (1) و اکثر مسلمانان بر این عقیده اند . (2)

ضـمـن قـبـول بـخـشـی از عـقـیـده مـتـکـلمـیـن ، اشـکـال هـایـی مـیـز بـر آن وارد اسـت کـه در فصل چهارم در بحث کیفیت نزول فرشتگان بر ولی امر به آن خواهیم پرداخت .

6- جـمعی از فلاسفه و حکمای اسلامی ، چون ملاصدرا ، الیه قمشه ای ، علامه طباطبایی ، شهید مطهری ، علامه حسم زاده و بسیاری دیگر ، معتقدند : از آیاتی که درباره ملائکه آمده ، اسـتـفـاده مـی شـود آنـهـا موجوداتی پیراسته از پیوندهای مادی و مجرد از صفات جسمانی هستند .

در این جا به سه مورد از این آیات اشاره می کنیم :

الف )و مـن عـنـده لایـسـتـکـبـرون عـن عـبـادتـه و لایـسـتـحـسـرون یـسـبـحـون اللیل و النهار لایفترون (3)

و آنان که در پیشگاه خداوند مقربند ، هیچ گاه از بندگی اش سرپیچی نکنند و از عبادتی کـه می کنند هرگز خسته نشوند ، همه آنها شب و روز بی آن که سستی نمایند به تسبیح و ستایش خداوند مشغولند .

ب )و قـالوا اتـخـذ الرحـمـن ولدا سـبـحـانـه بـل عـبـاد مـکـرمـون لایـسـبـقـونـه بالقول و هم بامره یعلمون (4)

و (مـشـرکـان ) گـفتند که خداوند رحمان دارای فرزند است . پاک و منزه است او . بلکه آنان بـنـدگـان مـقـرب خـدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهد کرد و هر چه کنند به فرمان او است .

ج )علیها ملائکه غلاظ شداد لایعصون الله ما امرهم و یفعلون ما تومرون (5)

بـر آن دوزخ ، فـرشـتـگانی درشت گفتار و سختگیر مامورند که هرگز نافرمانی خدا را نخواهد کرد و آن چه به آنها حکم شود فورا انجام می دهند .

و نـیـز ایـن فـرمـایـش امـیـر بـیـان ، عـلی (عـلیـه السـلام ) را دلیل بر تجرد فرشتگان گرفته اند :

مـن مـلائکـه اسـکـنـتـهم سمواتک و رفعتهم عن ارضک ، هم اعلم خلقک بک ، و اخوفهم لک و اقـربـهـم مـنک ؛ لم یسنکوا الاصلاب ، و لم یضمنوا الارحام ، و لم یخلقوا من ماء مهین ، و لم یتشعبهم ریب المون (6)

بـعـضـی از فـرشـتگان را در آسمان های خود ساکن نمودی ، و از زمین خویش بلند کردی ، آنها از خلایق به تو داناترند ، و از تو بیش از همه می ترسند ، و به تو بیش از ایشان نزدیکند در اصلاب (پدران ) جای نگرفته اند ، و در ارحام (مادران ) در نیامده اند ، و از آب پـسـت (مـنـی ) آفـریـده نـشـده اند ، و حوادث روزگار آن ها را متفرق و پراکنده نساخته است .

صـدر المـتالهین می گوید : باید بدانی که آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان اسـت ؛ زیـرا آنـها دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلانی اند بی آن که ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند ، و تزاحم و تضادی در کارها و صفات ذاتشان نیست . (7)

ابن سینا می نویسد : فرشته جوهر بسیط (یعنی بی اجزا و ساده ) و دارای زندگی و نـطـق عـقـلانـی اسـت و نـمـی مـیـرد و مـیـان کـردگار و اجسام زمینی میانجی است . برخی از فرشتگان ، عقلانی و برخی روحانی و پاره ای جسمانی (برزخی ) هستند . (8)

روایت : ان الله تعالی خلق الملائکه صمد الیس لهم اجواف (9)

- بـه فـرض صـحـت سـنـد - دلالت دارد کـه چـون مـاده ، اسـتـعـداد تـکـامـل تـدریـجی داشته و نمی تواند بالفعل تمام کمالات خود را داشته باشد ، به آن صمد نمی گویند ، لذا آن چه ماده است صمد نیست ، و صمد ، ماده نیست ؛ زیرا وجود او پر است .

حـضـرت امـام خـمـیـنـی (ره ) مـی فـرمایند : بدان که بین محدبین و محققین اختلاف است در تـجـسـم مـلائکـه الله : کـافـه حـکـم و مـحـقـقـیـن و بـیـاری از فـقـهـا قائل به تجرد آنها و تجرد نفس ناطقه شدند و برای آن برهان های متین اقامه فرمودند .

و از بـسـیاری روایات و آیات شریفه نیز استفاده تجرد (می ) شود ، چنان چه محدث محقق ، مـولانـا مـحـمـد تـقـی مـجـلسـی ، پـدر بـزرگـوار مـرحـوم مـجـلسـی در شـرح فـقـیـه در ذیل بعضی از روایات فرموده است که این دلالت کند بر تجرد نفس ناطقه .

و بـعـضـی از مـحـدثـان بـزرگ قـائل بـه عـدم تـجـرد شـدنـد و غـایـت آن چـه دلیل آوردند این است که قول به تجرد منافی با شریعت است و تصریح نموده اند

بـه ایـن کـه مجردی جز ذات مقدس حق نیست . و این کلام بسیار ضعیفی است ؛ زیرا که عمده نـظـر آنـهـا دو امـر شـاید باشد : یکی قضیه حدوث زمانی عالم که توهم شده مجرد بودن مـوجودی جز با آن منافی است ؛ و یکی فاعل مختار بودن حق تعالی است که گمان نمودند بـا تـجـرد عـالم عـقـل و مـلائکـه الله مـخـالف اسـت . و ایـن هـر دو مـسـاله از مـسـائل مـعـنـونـه اسـت در عـلوم عـالیـه ، و عـدم تـنـافـی ایـن قـبـیـل مـسـائل بـا مـوجـود مـجـرد بـه وضـوح پـیـوسـتـه ، بـلکـه قـول بـه عـدم تـجـرد نـفـوس نـاطـقـه و عـالم عـقـل مـلائکـه الله بـا بـسـیـاری از مـسـائل الهـیـه و کـثـیـری از عـقـایـد حـقـه مـنـافـی اسـت کـه اکـنـون مـجـال بـیـان آنـهـا نـیـسـت . و حدوث زمانی عالم را به آن طور که این دسته گمان نمودند مـنـافـی بـا اصـل مـسـاله حدوث زمانی است ، فضلا آن که با بسیاری از قواعد الهیه نیز مـخـالف اسـت . و حـق در نـزد نـویـسـنـده - مـوافـق بـا عـقـل و نـقـل - آن اسـت کـه ، از برای ملائکه الله اصنافی است کثیره ، که بسیاری از آنها مـجردند و بسیاری از آنها جسمانی برزخی هستند (یعنی تجرد مادی داشته و مقدار و اندازه دارند) : و لا یعلم جنود ربک الا هو(10)

روایاتی به فرو آمدن و شد فرشتگان و سکونت بی حساب آنان در هوا و زمین و مکانهای مـقـدس و پـایـیـن آمـدن آنـان بـا قـطره های باران و همراهی شان با هر شخص و هر عملی ، اشاره دارد ، مانند کلام امیر بیان علی (علیه السلام ) : بعضی از فرشتگان پایشان ور طـبـقـات پـایـیـن زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذاشته ، وارکان وجودشان از اقـطـار جـهـان بـیـرون رفـتـه و کـتـف هـای آنـهـا بـرای حـفـظ پایه های عرش خدا آماده است . (11)

ایـن قـبیل روایات بر جسمانیت فرشتگان دلالت نیم کند و در واقع تمامی این روایات بر صـورت مـثـالی فـرشـتـگـان و قـدرت آنـهـا در تـمـثـل یـافـتـن حمل می شود .

عـلامـه طـبـاطـبـایـی در این زمینه می فرمایند : سیاق این روایات ابا دارد که بگوییم : رفـت و آمـد و تـغـیـیـر و تـحـولات جـهان ما در آنها تاثیر می گذارد . آنها زیر گام های ما پایمال نمی شوند و حرکت اجسام رخنه ای در بدن آنها به وجود نمی آورد ، با آن که زمین و هوا را پر کرده اند . و از طرفی بداهت عقل ، حکم به تزاحم میان امور مادی و جسمانی می کند . همچنین آنها دیده نمی شوند ، لمس نمی گردند و در احساس نمی آیند و سایر احکام ماده را نـیـز نـدارنـد . بـنابراین فرشتگان ، اجسام مادی نیستند ، بلکه امور مادی یک نسبتی با آنـهـا دارنـد و ایـن کـه گـاهـی گفته می شود ، خداوند سبحان می تواند امور مادی را از ایشان بگرداند ، به طوری که آنها را احساس نکنند و تزاحمی میان آنها به وجود نیاید؛ و مـی تـواند نیروی دیدن فرشتگان را ببینند و با آنها سخن بگویند . سخنی است که گـرچـه ظـاهـر آن شـبـیـه کـلام مسلمانان منقاد دین است ، اما در حقیقت اساس دین را ویران می سازد . زیرا اگر چنینی خطای بزرگی در احساس روا باشد ، ما راهی برای اثبات پیامبر و کتاب و دین و اعجاز نداشته و به سوفسطاییان خواهیم پیوست ؛ در نتیجه توحید ثابت نـمـی شـود تـا نـوبـت بـه سـخـن دربـاره فـرشـتـگـان بـرسـد ، عـلاوه بـر آن که بداهت عقل آن را رد می کند(12)

نـیـز در جـای دیگر پیرامون تجرد فرشتگان می نویسد : از جمله نصوصی که دلالت بـر تـجـرد فرشتگان می کند آیه ذیل است : نزل به الروح الامین علی قبلک لتکون من المـنـذریـن (13) جـبرئیل قرآن را نازل گردانید و آن را بر قلب تو فرود آورد تا خلق را (از عقاب و عذاب ) بترسانی . و روشن است مقصود از قلب عضو گوشتی صنوبریی که طرف چپ معده قرار دارد نیست ، بلکه چیزی است که می فهمد و می اندیشد ، یـعـنـی روح . بـنـابـرایـن ، نـزول آن بـر قـلب ، تنها در صورتی صحیح است که مجرد بـاشـد ، مـانـنـد وجـود مـعـنـا . و از جـمـله آن نـصـوص آیـه ذیل و آیات مشابه آن است : و قالوا اولا انزل علیه ملک ولو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لایـنـظـرون\* ولو جـعـلنـاه مـلکـا لجـعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون (14) و گـفتند : چرا بر او فرشته ای نازل نمی شود ؟ اگر فرشته ای بفرستیم کار تمام شود و لحـظـه ای آنـهـا مهلت نخواهد یافت ، چنان چه فرشته ای را به رسالت فرستیم او را بـه صورت بشری در خواهیم آورد و بر آنان هان لباسی که مردمان پوشند ، بپوشانیم .

ظـاهر آیه آن است که نازل کردن فرشته با همان پوشش فرشته ای و وجود ملکوتی اش ، مـلازم بـا اتـمـام کار باقی نماندن مهلت ، و وارد شدن مردم در جهان پس از مرگ می بـاشـد ، تـا هـم سـنـخ و هـم جـنـس فـرشتان شوند و آن جهان مجرد از ماده است ؛ و این وجود فرشتگان ، از آن است ، پس آنها نیز مجرد می باشند(15) .

خـلاصـه ، آن چـه مـی تـوان مـطـابـق بـا قـرآن و سـنـت و عـقـل گـفـت ایـن اسـت کـه : فـرشـتـگـان مـوجودات جسمانی مادی نیستند ، بلکه مجردند و مـوجـودات مـجـرد نیز ممکن است مجرد برزخی و یا مجرد عقلانی باشند و یا به حسب مراتب فـرق کـنـنـد ، بـرخـی از آنـهـا مـجـرد بـرزخـی هـسـتـنـد؛ یـعـنـی شـکل و صورت دارند و خواص ماده را هم دارا می باشند ، آن طور که در روایات آمده ، نکیر و مـنـکـر بـه صـورت هـای مـخـتـلفـی بـر دیـده مـیـت ظـاهـر مـی شـوند؛ و برخی میز مجرد تامند(16) .

## ایمان به فرشتگان

از جـمله موضوعات مهم اسلامی و معتقدات ضروری مذهب ، موضوع وجود ملائکه و ایمان به آنهاست . در آیات قرآن کریم ، ایمان به وجود فرشتگان به قدری اهمیت دارد که در ردیف ایـمـان بـه خـدا و روز قـیـامـت شـمـرده شـده اسـت ، چـنـان کـه فـرمـوده اسـت : آمـن الرسـول بـمـا انـزل الیـه مـن ربـه و المـومـنـون کـل آمـن بـالله و ملائکته و کتبه و رسله (17) پـیـامـبـر ، خـود بـه آن چـه خـدا بـر او نـازل کـرده ایـمـان دارد و مومنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتابها و پیامبران خدا ایـمـان دارنـد . و نـیـز مـی فـرمـاید . ولکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکه و الکـتـاب و النـبـیـیـن (18) لیـکن نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد .

خـداونـد در ایـن آیـه ، ایمان را مرکب از پنج واقعیت می داند : الله ، قیامت ، ملائکه ، کتاب و انـبـیـا . از ایـن رو ، هـمـان گـونـه کـه انکار خدا موجب کفر می شود ، انکار فرشتگان و حتی فرشته ای از فرشتگان خدا نیز مساوی با کفر خواهد بود و کافر دشمن حق و جایگاهش در جـهـنـم ابـدی اسـت ، چـنـان کـه دربـاره یـهود فرمود : من کان عدوالله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین (19) هر کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسـولان حـق و جـبـرئیـل و میکائیل است (چنین کسی کافر است ) پس خداوند هم دشمن کافران است .

در این مورد اخبار و روایات فراوانی نیز وارد شده که جملگی بر وجود ملائکه تصریح دارنـد ، از جمله دعایی است که امام سجاد (علیه السلام ) در صحیفه سجادیه در دعای سوم انـشـا کـرده و آن را بـه درود و صـلوات بـر مـلائکـه الله اخـتـصـاص داده انـد و نـیز کلام گهربار علی (علیه السلام ) که :

ثـم خلق سبحانه لاسکان سمواته ، و عماره الصفیح الاعلی من ملکوته ، خلقا بدیعا من مـلائکه (20) سپس خداوند سبحان برای سکونت در آسمان ها در آبادانی بالاترین قسمت از ملکوت خویش ، مخلوقاتی بدیع و نو ظهور ، یعنی فرشتگان را آفرید .

امـا ایـن کـه چـرا ایـمـان بـه فـرشـتگان تا این حد لازم و ضروری است ؟ شاید بدین جهت باشد ؟ ایمان به فرشته اصلی است برای ایمان و وحی ؛ زیرا فرشته وحی کتاب الهی و احـکـام دیـن را بـر پـیـامـبـران نـازل مـی کـنـد و از این رو است که در دو آیه مذکور ، ذکر فـرشـته بر ذکر کتب آسمانی و پیامبران نیز مقدم شده ؛ زیرا در واقع انکار فرشتگان ، انکار وحی و نبوت و بلکه انکار قیامت است .

عده ای گمراه عقیده داشتند که هر چه را می بینیم وجود دارد و تا خدا و فرشتگان را نبینیم ایـمـان نـمـی آوریـم . در جـوابشان آمد که خدا دیدنی نیست ، اما فرشتگان را روزی خواهید دید :

یوم یرون الملائکه لابشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا(21) روزی کـه فـرشـتگان را ببینند ، مجرمان را در آن روز بشارتی ندهند بلکه به آنها گویند : ای سرکشان ! (از رحمت و جنت خدا) محروم و ممنوع باشید .

در طـول تـاریـخ اسـلام نـیـز دو گـروه مـنـکـر وجـود فـرشـتـه شـدنـد : دسـتـه اول اسماعیلیه که هر کجا سخن از مسائل غیبی ، مانند فرشته و وحی و معجزه و . . . است به تاویل و توجیه دست زده و به نوعی آنها را به امور مادی و عینی بر گردانده اند . دسته دوم ، سـلمـانان التقاطی هستند که افکار دینی خود را از مستشرقان و مادی ها گرفته اند . اینها نیز تمام مسائل غیب را به حس و شهادت و به عالم ، در بر می گردانند و توجه می کنند .

عـلامـه جـعـفـری مـی گـوید : و اکنون نیز بعضی از دانشمندان معاصر برای این که هر حـقیقتی را با چهره طبیعی آن بپذیرند ، فرشتگان را انواعی از نیروها و قوای مخفی طبیعت تـلقـی نـمـوده ، مـی خـواهـنـد استبعاد افرادی را که در طبیعت نمی تواند واقعیت دیگری را بپذیرند ، ولی این یک سطحی نگری در شناسایی هاست که ناشی از تفسیر نابجای علم و طـبـیـعـت است . مگر آنان که عناصر را در چهار نوع منحصر می دانستند علم گرایان نبوده انـد ؟ مـگـر آنـان کـه صـوت را از پـدیـده هـای عـرضـی دانـسـتـه ، آن را غـیـر قـابـل انـتـقـال تـلقـی مـی کـردنـد چـهـره دانـشـمـنـدی نداشتند ؟ آری کسانی بودند که با طـرفـداری جـدی از عـلم ، بـقـای اعـراضـی مـانـنـد صـوت را پـس از به وجود آمدن ، امکان نـاپـذیـر مـی دانـسـتـنـد؛ نـیـز مـتـفـکرافی که از علم دفاع می کردند و کمترین اطلاعی از جریانات ذرات بنیادین طبیعت نداشتند اندک نبوده اند . . .

به هر حال ، این یک روش بنیان کن است که ، ما نخست علم و جهان هستی را محدود می کنیم و سـپـس در دریـایـی از وحشت و اضطراب غوطه ور می گردیم . آیا کسی نیست از ما بپرسد کـه بـا مـشـاهـدت فـراوان در طـول تـاریـخ دربـاره قـالب نـاپـذیـری اصـول و مـسـائل عـلمـی از یـک طـرف ، و با شناسایی انسان و بی کرانه جویی هایش از طـرف دیـگـر ، و نـامـحـدود بـودن روابط و اجزای طبیعت با سیستم بار ، که رو به ماورای طـبـیـعـت (متافیزیک به معنای عمومی آن ) دارد ، چگونه به خود اجازه می دهید که علم و جهان هـسـتـی را مـحدود نموده ، در برابر مفاهیم و مسائل عالی و با اهمیت به وحشت و اضطراب و نیهیلیستی دچار شوید ؟ !

مـا مـی گـویـیـم : فـرشـتـگـان وجـود دارنـد و اگـر نـامـحـسوس بودن وجود فرشتگان را دلیـل نـیـسـتـی آنـان بـدانـیـم نـیـمـه اسـاسـی معلومات خود را که عبارت است از : واقعیات نامحسوس ، منکر شده این و هیچ متفکر خردمند نمی تواند این قضیه نمی بینم پس وجود نـدارد را زمـیـنـه جـهـان بـیـنی خود قرار داده و حکم به نیستی بیرون از منطقه حواس نماید .

ما می دانیم که ارتعاشات صوتی بایستی به حد معینی برسد تا ما آن را بشنویم ، اجـسـام و اشکال و رنگ ها در فاصله معینی برای ما مطرح می شوند ، دانه ای از الکترون و انرژی را تاکنون ندیده ایم ، جاذبیت محسوس نیست ، هیچ یک از پدیده ها و نیروهای درونی مانند اندیشه و تخیل و اراده و آن حقیقتی که مدیریت آنها را در بر دارد و من نامیده مـی شـود وارد مـنـطـقـه حـواس نـمـی شـونـد و حـتـی تـسـلیـم حـسـاس تـریـن وسایل نمی گردند .

فـرشـتـگـان از جـنـس و نوع اجزای و پدیده های عالم طبیعت نیستند ، بلکه موجودات مقدس و دارای مـاهـیـت هـای مـخصوصی می باشند . و توصیفات ما درباره فرشتگان مستند به منبع وحـی اسـت یـا به طور مستقیم ، که قرآن است و یا به طور غیر مستقیم ، که از زبان ولی الله اعظم امیر المومنین و سایر ائمه معصومین می باشد(22)

صدر المتالهین وجوه عقلانی دیگری را نقل می کند که آن وجوه را ذکر می کنیم :

نـخـسـت آن که : مقصود از فرشت ، آن زنده ناطقی است که میرا نیست و می گوییم : (این نوع ) قسمت کردن عقلی ، اقتصادی وجود سه قسم دیگر را می کند؛ زیرا زنده یا هم ناطق و هم میراست و آن انسان است ؛ و یا این که میراست ولی ناطق نیست و آن حیوان است ؛ و با ناطق اسـت و مـیرا نیست و آن فرشته است و شکی نیست که پست ترین مراتب آن ، میرای غیر ناطق اسـت . و بـین آن دو ناطق میراست ، و برترین آن ناطقی است که میرا نیست ، چون حکمت الهی اقتصادی ایجاد برترین مراتب و اشراف آن را نیز می نماید .

دوم آن که : فطرت و سرشت گواهی می دهد به این که جهان آسمان ها برتر از جهان سـفـلی و پـسـت اسـت و گـواهـی مـی دهـنـد کـه حـیـات و عـقـل و نـقـل ، بـرتـر از ضـد آنـهـا را امـور مـقـابـل آنـهـاسـت ، لذا عقل بسیار بعید می داند که به حیات و عقل و نطق در این جهان تیره ظالمانی و همچنین رد آن جهان ، که سراسر نور است ، دست یافت .

سوم آن که : صاحبان مشاهدات و مجاهدات و ریاضت ها از جهت مشاهده و مکاشفه ، وجود آنها را ثـابـت نـمـوده انـد ، و صـاحبان حاجات و نیاز نیز از جهت دیگر ، و آن (جهت دیگر در مورد صـاحـبـان حاجت و نیاز) چیزهایی است که از شگفتهای آثار آنها در راهنمایی به درمان های عـجـیـب و کـمـیاب ، از ترکیب معجون های دارویی و دست یابی به ساختن پادزهرهای شگفت انـگـیـز بـدان گـواهی می دهد ، و از آن چه دلالت بر آن دارد ، خواب راست و صادقانه است (23) .

## واژه ملک

واژه مـلک در قرآن مجید هشتاد و هشت مرتبه در هشتاد و شش آیه آمده است که سیزده مورد کلمه مـلک و دو مـورد مـلکـین (تثنیه ملک و هفتاد و سه مورد کلمه ملائکه می باشد .

لغت شناسان و مفسران در واژه ملک اختلاف کرده اند : زمخشری می گوید : ملائکه - بـنـابـر اصـل - جـمـع مـلائک اسـت ، مـانـنـد شـمـائل کـه جـمـع شمال است و الحاق تاء در آخر ملائکه برا تانیث جمع است (24) .

طریحی می گوید : اصل ملک ، ملک است ، آن گاه لام را مقدم و همزه را موخر نمودند مـلاک شـد کـه از الوکـه ، بـه مـعـنـی رسـالت اسـت ، سـپـس هـمـزه بـه دلیـل کـثـرت اسـتـعـمـال حـذف و مـلک شـد . چـون ایـن کـلمـه جـمع شود به اصلش برگشته و ملائک می شود ، و تاء را برای مبالغه یا تانیث جمع بر آخر آن اضافه کرده اند(25) .

مـلاصـدرا آورده اسـت : مـلک مـشـتـق از الوکه به معنی رسالت است ، و هر مفارقی که دارای رسالت نباشد ، ملک نیست و تنها روح است (26) .

در تـفـسـیر القرآن الکریم - ضمن یحثی محققانه در مورد واژه ملک آمده است : جای شـگـفـتـی اسـت که بعضی پنداشتند تاء در ملائکه برای تانیث جمع یا تـاکـیـد یـا اشـاره بـه تـانـیـث لفـظـی و یا معنوی است ، یا این که صیغه جمع بر وزن فـعـائله اسـت و مـا سـراغ نـداریـم کـه به عنوان نمونه حتی یک مرتبه در قرآن مـلائکـه آمـده باشد با این که در شصت و هشت موضع ، لفظ ملائکه آمده است (27) . پس حذف تاء در بعضی موارد ، به سبب تخفیف یا ضرورت شعری است ، چنان که حافظ شیرازی سروده :

دوش دیـدم کـه مـلائکـه در مـیـخـانـه زدنـد

گل آدم بسر شتند و به پیمانه زدند

خـلاصـه کـلام این که : ملائکه ، جمع ملک است و شاهد ما ، این آیه شریفه است که : قـل لوکـان فـی الارض مـلائکـه یـمـشـون مـطـمـئنـیـن لنـزلنـا عـلیـهـم مـن السـماء ملکا رسـولا(28) و گـاهـی مـلائکـه به حسب لفظ محسوب شده ، جنانن چه فرموده است : بـثـلاثه آلاف من الملائکه منزلین (29) و گاهی مونث به حساب آمده اند : اذ قـالت المـلائکه یا مریم (30) و چنان که گفتیم ، این تذکیر و تانیث ، به لحاظ لفـظ اسـت ته به لحاظ معنی ؛ زیرا ملائکه از این مذکر و یا مونث حقیقی و معنوی باشند خارج هستند(31)

## حکمت وجود فرشتگان :

در بـحث توحید و شناخت صفات حق تعالی ثابت است که ذات حضرت باری ، حکیم علی الا طـلاق اسـت از این رو ، کار بی هدف از او صادر نمی شود؛ زیرا که کار خدا از حکمتش منشا مـی گـیـرد و وقـتـی حـکمت ، منشا عملی شد ، آن عمل نظام و هدف مخصوص می یابد چنان که فـرمـوده است : و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لا عبین (32) آسمان و زمین و آن چه را در این منظومه کیهانی هست به بازیچه و بی هدف نیافریدیم .

با توجه به این مساله باید گفت به یقین ، خلقت فرشتگان مانند سایر مخلوقات خداوند دارای حکمت بلکه حکمت هایی است که شاید بعضی از آنها از نظر ما مخفی مانده باشد؛ اما بـعـضـی از دانـشـمـنـدان اسـلامـی در این باره وجوهی را ذکر نموه اند ، از جمله محدث عظیم القـدر ، عـلامـه مـجـلسـی می نویسد : اگر بگویند که این فرشته ها و تسلط آنها به انسان چه سودی دارد ؟ جواب دهیم ، چند وجه دارد : نخست این که ، شیطان انسان را به شر و معصیت می کشاند ، و این فرشته ها در برابر او آدمی را به خیر و طاعت دعوت می کنند . دوم این که مجاهد گفته : هیچ بنده خدا نباشد جز این که فرشته ای بر او گماشته شده تا او را از جـن و انـسـان و جـانـوران نگه دارد . سوم این که ، یم بینیم بسا خاطره ای بی سبب ، بـه قلب ما می آید و بعد روشن می شود که سبب مصلحتی بوده است ، و بسا کشف می شود کـه سـبـب بـلا یا گناه و تباهی می باشد؛ اولی از فرشته هادی است ، و دومی از شیطان گمراه کننده . چهارم این که ، چون آدمی بداند فرشته ، کردار او را ثبت می کند و با اوست ، بـیـشـتر از گناه می پرهیزد ، چنان که در حضور انسان محترم ، شرم می کند و گناه نمی کند(33) .

به هنگام ذکر وظایف و کارهای فرشتگان - که جملگی با وجود حکمت آفرینش آنان پیوند دارد - مـمـکـن اسـت ایـن سـوال بـه ذهـن خـطور کند که چه اشکالی داشت تمام وظایفی را که خـداونـد بـه فرشتگان واگذارده ، خود انجام می داد و دیگر این موجودات غیر مادی را نمی آفـریـد ؟ بـایـد گـفـت فـرشـتـگـان بـیـانگر عظمت و جلالت حق تعالی هستند ، چنان که در روایـات آمـده و شـیـخ صـدوق در کـتـاب تـوحـیـد بـاب ذکـر عـظـمـت خـداونـد - جـل جـلاله چـند نمونه را ذکر کرده است . علاوه بر آن ، نظام طولی هستی اقتضا دارد که بین خدا و مخلوقات از جمله انسان واسطه هایی قدسی وجود داشته باشند؛ به بیانی دیـگـر ، نظام عرضی شرایط مادی و اعدادی به وجود آمدن یک پدیده را تعیین می نماید . و بـه مـوجـب ایـن نظام است که تاریخ جهان وضع قطعی و مشخصی می یابد ، هر حادثه در مکان و زمان خاص پدید می آید؛ و هر زمان خاص و مکان خاص ، ظرف حوادث معینی می شود .

مـقـصـود از نـظام طولی علت و معلول ، تربیت در آفرینش اشیا و به اصطلاح ترتیب در فـاعلیت خدا در مورد اشیا از ناحیه اوست . علو ذات پروردگار و قدوسیت او اقتضا دارد که مـوجـودات رتـبـه بـه رتـبه و پشت سر یک دیگر نسبت به او قرار داشته باشند؛ صادر اولی باشد ، صادر دومی باشد ، صادر سومی باشد ، و هم چنین یکی پس از دیگری ایجاد شوند و هر کدام معلول ما قبل خود باشند . لذا باید گفت که عظمت و جلالت الهی اقتضا می کـنـد بـین او و انسان موجوداتی قدسی و با ظرفیت باشند تا امکان ارتباط با خدا برای انـسـان وجـود داشـتـه بـاشـد . از ایـن رو ، در روایـت اسـت کـه : از حضرت صادق (علیه السـلام ) سـوال مـی کـنـنـد : یـا بـن رسـول الله ، آی رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) تـاب مـقـاومـت مـلاقـات و دیـدار جـبـرئیل را نداشت و از آن جهت ، از خود بی خود می شد و غش می کرد ؟ فرمود : این در حالی بود که خداوند متعال بر رسولش تجلی می کرد و با او سخن می گفت (34) .

## فرشته افضل است یا انسان ؟

از جـمـله مـبـاحـث علم کلام و حکمت و عرفان این است که آیا ملائکه برترند یا انبیا و انسان های تعالی ؟

بـعـضـی از جـمـله مـعـتـزله فـرشـتـگان را از انسان برتر می دانند و بعضی چون حکما و عـرفـای اسـلام و اشاعره ، انسان را ، دلیل معتزله این است که در قرآن کریم آیاتی وجود دارد کـه بـر افـضـلیـت فـرشـتـگـان دلالت مـی کـنـد؛ مـثـل : و لا اقـول لکـم انـی مـلک (35) ؛بـل عـبـاد مـکـرمـون لا یـسـبـقـونـه بـالقـول و هـم بـامـره یـعـمـلون (36) ؛لن یـسـتـنـکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکه القربون (37)

بـدیـهی است که هیچ کدام از آیا ، یاد شده در مقام بیان افضلیت فرشته بر انسان نیست ؛ زیـرا آیه اول در مقام رد صفات ملکی از پیامبر و اثبات صفات ، بشری - که لازمه نبوت اسـت - مـی بـاشـد ، آیـه دوم در مـقـام بـیـان اطـاعـت کـامـل فـرشـتـگـان از خـداونـد متعال است و آیه سوم در مقام نفی الوهیت حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام ) است .

امـا دلیـل کـسـانـی کـه انـسـان کـامـل را از فـرشـتـگـان افضل می دانند ، آیات و روایاتی است که بدان ها اشاره می شود :

1- و خـدای عـالم ، هـمـه اسـمـا را بـه آدم تـعـلیـم داد آن گـاه حقایق آن اسما را در نظر فـرشـتـگـان پـدیـد آورد و فـرمـود : اگر شما در دعوی خود صادقید اسمای ایتان را بیان کنید(38) .

2- پـس آن گـاه کـه انسان را به خلقت کامل بیار استم و از روح خود در او بدمیدم (همه بـه امـر مـن ) بـر او سـجـده کـردنـد ، مـگـر شـیـطـان کـه تـکـبـر ورزید و از زمره کافران شد(39) . در همین مورد آیات دیگری نیز مطرح شده است (40)

اما دلایل روایی این دسته زیاد است که به چند نمونه بسنده می کنیم :

1- حـدیـث شـریـف نـبـوی : خـداونـد فـرشـتـه را بـه عـقـل اخـتـصـاص داد بـدون شـهـوت و غـضـب ، و حـیـوانـات را شـهـوت و غـضـب داد بـدون عـقـل ، ولی انـسان را با دادن تمام آنها جامعه تشریف پوشاند . پس اگر شهوت و غضب او تـسـلیم عقلش شود از فرشتگان برتر می شود؛ زیرا با وجود مانعی که در او هست به مرتبه فرشتگان رسیده است و حال آن که فرشتگان مزاحم و مانعی ندارند(41) .

رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) فـرمـود : مـن سـیـد مـخـلوقـات خـدای - عـزوجـل - هـسـتـم و مـن از جـبـرئیـل و مـیـکـائیـل و اسـرافـیـل و فـرشـتـگـان حامل عرش خداوند و همه فرشتگان مقرب برتر و بهترم (42)

3- رسـول خدا (صلی الله علیه وآله ) معروف و مشهور است که آن بزرگوار فرمود : به جـایـی رسـیـدم کـه جـبـرئیـل ایـسـتـاد ، بـه او گـفـتـم : ای بـرادرم جـبـرئیـل ، مـرا تـنـهـا مـگـذار ، عـرض کـرد : لو دنـوت انـمـله لا حـتـرقـت . ایـن حدیث دلیـل اسـت بـر این که مقام پیامبر - که از بشر است - بالاتر و عروجش در مراتب قرب حق تعالی بیشتر است .

احمد اربگشاید آن پر جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

چـون گـذشـت احـمـد ز سـدره مـرصـدش

وز مـقـام جبرئیل و از حدش

گفت : جبریلا؛ بپر اندر پیم

گفت : رو رو من حریف تو نیم

4- حـضـرت رضـا (عـلیه السلام ) از پدران بزرگوارش و آنان از حضرت علی بن ابی طـالب (عـلیـه السـلام ) نـقـل مـی فرمایند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) فرمود : خـدای تـعـالی آفـریـده ای از من برتر نیافرید و هیچ آفریده ای نزد خدای تعالی از من گـرامـی نـیـسـت . عـلی (عـلیـه السـلام ) گـویـد : عـرض کـردم یـا رسـول الله ، آیـا تـو بـرتـر هـسـتـی یـا جـبـرئیـل ؟ فـرمـود : یـا عـلی ، خـداونـد مـتـعال پیامبران و رسولانش برتری بخشید و پس از من برتری از آن تو و امامان پس از تو است . فرشتگان ، خدمتکاران ما و دوستانمان هستند . . . (43)

سعدی چنین سروده است :

نـه مـلک راسـت مسلم ته فلک را حاصل

آن چه در سر سویدای بنی آدم از اوست

رسـد آدمـی بـه جـایـی کـه به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

مـگـر آدمـی نـبـودی کـه اسـیـر دیـو مـانـدی

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

طـیـران مـرغ دیـدی تـو ز پـای بـنـد شـهـوت

به در آی تا ببینی طیران آدمیت

عـلامـه مـحـمـد تـقی جعفری می نویسد : فرشتگان به امتیازات و عظمت های بسیار مهمی نـایـل مـی شـود ، و بـر خـلاف آنچه برخی از مردم تصور می کنند ، فرشتگان موجوداتی فوق العاده مقدس و منزه و مهذب و نزدیک به مقام شامخ ربوبی می باشند . لذا باید گفت این که :

حـمـله دیـگـر بـمـیـرم از بـشـر

تـا بـرآرم از مـلائک بال و پر

از ملک هم بایدم پران ز جو

کل شی ء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک پران شوم

آن چه در وهم ناید آن شوم

به این آسانی هم نیست و نباید این مطلب را همان که گاهی در ادبیات مطرح می شود ، بی اهمیت تلقی نمود ، یعنی واقعیت چنان نیست که ما هر گاه بر سر ذوق آمدیم و لطیفه گویی مـا بـه اصـطـلاح عـامـیـانـه گـل کـرد ، بـا کمال آرامش فکری بنشینیم و بگوییم :

ما انسانها از فرشتگان بالاتریم ! ما چنین و چنانیم ! درست این گونه مطالب است که ما را مـتـکـبـر و از خـود راضـی سـاخـتـه و بـه جـای کـار و کـوشـش و تـلاش در مـسـیـر رشـد و کمال مادی و معنوی ، می نشینیم و به تماشای لذت بخش درخت بزرگ خلقت - که میوه هایش هـم ، خـود مـا انسان ها هستیم - قناعت می ورزیم و تا به خود بیاییم ، صفحات کتاب عمر ما یـکـی پـس از دیـگـری ورق خـورده و آفـتـاب عـمر به لب بام رسیده است . البته ما منکر نـیـستیم که اگر در آدم (علیه السلام ) و فرزندان او استعداد بالاتر رفتن از فرشتگان نـبـود خـداوند فرشتگان را به سجده به آدم (علیه السلام ) امر نمی فرمود ، ولی باید دقت کنیم و ببینیم که چه مقدار از مردم در اثر تادب به آداب الله و تخلق به اخلاق الله و تـهـذب روحـی مـی تـوانـنـد کـه اسـتـعـداد را بـه فـعـلیـت بـرسـانـنـد و بـه قول مولوی : آن چه آن در وهم ناید آن شوید(44)

پـس عـقـیـده مـطـابـق بـا آیـات و نـقـل و عـقـل ، بـه بـرتـری انـسـان کامل و متعالی بر فرشتگان دلالت می کند .

سجده فرشتگان بر آدم

از آیـاتـی کـه اثـبـات اشرفیت آدم بر فرشتگان استفاده می شود ، آیه سجده ملائکه بر حضرت آدم (علیه السلام ) است :

و اذ قـلنـا للمـلائکـه اسـجـدوا لادم فـسجدوا الا ابلیس (45) و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید ، جملگی سجده کردند مگر شیطان . . .

بـرای تـوضـیـح ایـن کـه سـجده فرشتگان چگونه و چه نوعی از انواع سجده بود ، به مـقـدمـه ای نـیـازمـنـدیـم : موجودات عالم دارای دو گونه سجودند : سجود تکوینی و سجود تـشـریـعـی ، خـضـوع و تـسـلیـم بـی قـیـد و شرط موجودات در برابر اراده حق و قوانین آفـریـنش و نظام حاکم بر این جهان ، همان سجود تکوینی آنهاست که تمام ذرات موجودات را شـامـل مـی شـود ، حـتـی سلول های مغز فرعون ها و نمرودها و منکران لجوج و تمام ذرات وجـود آنـهـا مـشمول این سجود تکوینی نیست . اما سجود تشریعی همان نهایت خضوعی است کـه از صـاحـبان عقل و شعور و ادراک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد و با تـوجـه بـه ایـن کـه فـرشـتـگـان دارای عـقل و شعور و معرفت و اراده اند ، سجود آنها جنبه تشریعی دارد؛ یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرد .

حـضـرت عـلی (عـلیـه السـلام ) ایـن آیـه را دلیـل بـر افـضـلیت انسان معرفی کرده و می فـرمـایـد : خدای سبحان (پس از خلق آدم ) امانت خود را از فرشتگان باز خواست و انجام عـهـد و پـیـمـانـی را کـه بـا ایشان بسته بود طلب کرد (یعنی از آنها خواست ) که برای سـجـده بـه آدم و فـروتـنـی در مـقـابـل عـظمت او حاضر شوند ، آنگاه خدای سبحان فرمود : به آدم سجده کنید ، همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس (46) .

تـردیـدی نـیـسـت کـه سـجده به معنای پرستش ، مخصوص حق تعالی است و غیر از آن ذات پـاک ، هـیـچ مـعـبود دیگری در جهان نیست ، لذا سجده فرشتگان برای آدم ، سجده پرستش نـبـود ، بـلکـه یـا سـجـده بـرای خدا به جهت آفرینش چنین موجودی بود و یا این که سجده برای آدم به معنای خضوع در مقابل آدم بوده است نه پرستش .

آیا ابلیس از فرشتگان بوده است ؟

یکی از مباحث جنجال برانگیز در مبحث فرشتگان این است که آیا ابلیس ملک بوده است یا جن ، که خود را در زمره ملائکه قرار داده بود ؟

اکـثـر مـتـکـلمـیـن خـصـوصـا مـعـتـزله و جـمـع کـثـیـری از امـامـیـه ابـلیـس بـه چـنـد دلیل از جنس فرشتگان نبود ، بلکه از طایفه جن بود :

1- ابـلیـس دارای اولاد و ذریه است و فرشتگان فرزند ندارند؛ زیرا خداوند می فرماید : آیـا ابـلیـس و فـرزنـدانـش را بـه جـای مـن دوسـتـان خـود مـی گـیـریـد ، جال آن که دشمنان شمایند ؟ (47) و فرشتگان فرزند ندارند چون فرزند از نر و مـاده بـه وجـود مـی آیـد ، و فـرشـتـگـان مـونـث و مـذکـر نـدارنـد؛ زیرا خداوند می فرماید : فـرشـتـگـان را کـه بـنـدگـان خـدای رحمانند زن پنداشتند ، مگر موقع خلقتشان حضور داشتند ؟ (48)

2- فرشتگان معصومند- چنان که گذشت ؛ در حالی که ابلیس چنین نیست ، لذا لازم است که از جنس فرشتگان نباشد .

3- ابـلیـس از آتـش آفریده شده : و بنا به فرموده خداوند که از او حکایت می کند : مرا از آتش آفریده ای (49) اما فرشتگان از نور آفریده شده اند ، چنان که زهری از عـروه ، از رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) روایـت نـمـوده که ، فرشتگان از نور آفریده شده اند .

4- فرشتگان رسولان الهی اند : و فرشتگان را فرستادگان قرار داد (50) و رسولان الهی معصوم از خطا هستند و چون ابلیس چنینی نبود ، پس از فرشتگان نیست .

5- ابـلیـس از جـن بود؛ چون خداوند می فرماید : همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس ، که از جن بوده است (51) .

گروهی از متکلمان و بسیاری از فقها به فرشته بودن ابلیس معتقدند و شیخ طوسی (ره ) در تـفـسـیـر تـبـیـان بـر هـمـیـن عـقـیـده اسـت . ایـنـان دو گـونـه دلیل آورده اند :

1- خـداونـد در آیـه فـسـجـدوا الا ابلیس . . . (52) ابلیس را از فرشتگان استثنا نـمـوده اسـت و هـمـین استثنا می فهماند که ابلیس از فرشتگان است ؛ زیرا استثنا ظهور در اتصال دارد نه انقطاع و انفصال .

در جـواب گـفـتـه انـد : در ایـن قـریـنـه وجـود دارد کـه اسـتـثـنـا مـنـقـطـع اسـت مـه مـتـصـل تـا لازمـه اش بـاشـد که ابلیس از گروه و جنس فرشتگان است ، چنان که در آیه تصریح شده که ابلیس از جنیان است .

2- اگـر ابـلیـس از فـرشـتـگـان نـبـود ، فـرمـود خـداونـد : اسـجـدوا لادم شـامـل او نـمـی شـد و اگر او مشمول این امر نیم گشت ، غیر ممکن بود خودداری او از فرمان سـجـده ، سـرکـشـی و عـصـیـان بـه حـسـاب آیـد و هـمـیـن ، دلیل است که ابلیس از جنس ملائکه بود .

از ایـن مـورد جـواب داده انـد کـه : ابـلیـس در ایـن امـر از بـاب غـلبـه داخـل بـود؛ زیـرا ابـلیـس بـا مـلائکـه هـم نـشـیـنـی داشـت و ظـاهـر امـر شـمـال او نـیز شدهاست ، اما این دلیل نمی شود که او از جنی ملائکه باشد ، همان طور که منافقان در خطاب یا ایها آمنوا داخل اند با آن که اینان - در واقع - ایمان ندارند . و یـا در اصـول فـقـه مطرح است : خطابی که برای مردان است ، زنان را فرا نمی گیرد و نـیـز عـکـس آن ، بـا آن کـه هـم نـشـیـنـی ایـن دو گـروه بـسـیـار و جـامـعـه او دو مـوجـود تـشـکـیل شده است . شاید بتوان گفت چون فرشتگان مقامشان بالاتر از ابلیس بود وقتی خـطاب شدند که به آدم سجده کنید ، فروتنی و سجده کردند ، اما ابلیس - که مقامش پایین تـر بـود - وقـتـی مـتوجه شد که او هم باید سجده کند ، برای ابراز خود نمایی و غرور ، خود را در گروه امر شدگان به سجده در آورد و از سر نافرمانی سجده نکرد .

با مطالب گذشته ، روشن شد که ابلیس فرشته نبود ، بلکه از جنیان بود که خود را در گروه و زمره ملائکه الهی در آورد .

## فصل دوم: اوصاف فرشتگان در قرآن :

قرآن کریم روی هم رفته ویژگی های و اوصاف فرشتگان را چنین می شمرد :

1- فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعور و بندگان گرامی خدایند(53) .

2- آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز او را معصیت نمی کنند(54) .

3- خداوند وظایف مهم و گوناگونی بر عهده آنان گذارده است :

گروهی حامل عرشند(55) .

گروهی مدبر امرند(56) .

گروهی جان می ستانند(57) .

گروهی مراقب اعمال بشرند(58) .

گروهی حافظ انسان از خطرات و حوادثند(59) .

گروهی مامور عذاب و مجازات مردمان سرکشند(60) .

گروهی در جنگ ها به مومنان امدادهای الهی را می رسانند(61) .

و گروهی رساننده وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیا هستند(62) .

4- آنها پیوسته مشغول تسبیح حقند(63) .

5- آنـهـا گـاه بـه صـورت انـسـان در مـی آیـنـد و بـر انـبـیـا و حـتـی غـیـر انـبـیا ظاهر می شوند(64) .

6- دارای مـقـامـات مـخـتـلف مـتـفـاوتـنـد ، بـعـضـی هـمـیـشـه در رکـوعـنـد و بـعضی همیشه در سجود(65) .

## چرا فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند ؟

یکی از تحریف ها و خرافه هایی که درباره ملائکه صورت گرفته ، این است که ایشان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند .

امـا چـرا در زمـان عـرب جـاهـلی فـرشـتگان را دختران خدا می دانستند و چرا هنوز در اندیشه گـروهـی آن افـکـار مـانده ، تا آن جا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند ، حتی به اصطلاح فرشته آزادی را وقتی مجسم می سازند در چهره زنی با قیافه و شکل های گوناگونی به تصویر می کشند .

ایـن پـنـدار مـمـکـن اسـت از ایـن جـا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان چون زنان - که غـالبـا در پـرده و مـستور هستند - نادیدنی اند . حتی در مورد بعضی او مونث های مجازی در لغت عرب نیز این معنی دیده می شود- خورشید را مونث مجازی می دانند و ماه را مذکر؛ چرا کـه قـرص خـورشـیـد مـعـمولا در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست ، ول قرص ماه چنین نیست . یا این که لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنه را هم از جنس زنان - که نسبت به مردان موجودات لطیف تری هستند - بدانند ، و عجیب این کـه بـعد از این همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی ، باز هم هنگامی که می خواهند زنی را بـه خـوبـی تـوصـیـف کـنند ، می گویند او فرشته است ، ولی در مورد مردان کمتر این تـعـبـیـر بـه کـار مـی رود ، لذا کـلمـه فـرشـتـه نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند(66) .

## مشرکان چگونه فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند ؟ !

اشاره

در قـرآن کـریـم آمـده که مشرکان عرب ، فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و یا بدون ذکـر انـتـسـاب بـه خـدا آنـهـا را از جـنـس زن مـی دانـسـتـنـد ، لذا در آیـات ذیل می خوانیم :

و جـعـلوا له مـن عـبـاه جـز- ان الانـسـان لکـفـور مـبـیـن- ام تخذ مما یخلق بنات و اصفاکم بـالبـنـیـن - و اذا بـشـر احـدهـم بـمـا ضـرب للرحـمـان مـثـلا ظـل وجـهه مسودا و هو کظیم - او من ینشوا فی الخصام غیر مبین - و جعلوا الملائکه الذین هم عباد الرحمان اناثا اشهدوا خلقهم ستکتب شهادتهم و یسئلون (67)

و مـشرکان برای خداوند از میان بندگانش (فرشتگان ) فرزندی قرار دادند ، به درستی کـه انـسـان بـسـیار ناسپاس و کفرش آشکار است . ای مشرکان ، آیا خدا از مخلوقات برای خـویـش ، دخـتـران را بـر گـزیـد و پـسـران را بـه شـمـا اخـتـصـاص داد ؟ حـال آن که به هر کدام از مشرکان دختری که به خدا نسبت داده اند ، مژده دهند رویش (از ننگ و غم ) سیاه شده و (به ناچار) خشم فرو می برد . آیا کسی که به زیور پرورده می شود (مثل دختران ) و هنگام خصومت از حفظ حقوق خود عاجز است ، لایق فرزندی خداست ؟ و مشرکان فرشتگانی را که مخلوق و بندگان هستند دختر خدا می خوانند ! آیا به هنگام آنها را حاضر بـوده انـد ؟ البـتـه شهادت دروغشان در نامه عملشان نوشته شده و بر آن سخت مواخذه می شود .

تعبیر به جزء در آیه بیانگر این مطلب است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا مـی شمردند؛ زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا و در رحم مادر با هم ترکیب می شود ، چنان که امام سجاد (علیه السلام ) در رساله الحقوق می فرماید : اما حق فرزندت این است که بدانی وجود او از تو است و او در این دنـیـا ـ چـه خـوب بـاشـد و چـه بـد - بـه تـو وابـسـتـه اسـت (68) هـم چـنـین کلمه جـزء بیان کننده پذیرش عبودیت آنهاست ؛ چرا که مشرکان ، فرشتگان را جزئی از معبودان در برابر خدا تصور می کردند .

در ضـمـن ، تعبیر جزءا یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است ؛ چـه ایـن که اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته بـاشـد و نـتـیـجـه آن تـرکـیـب ذات پـاک خـداسـت ، در حـالی کـه بـنـابـر دلایل عقلی و نقلی وجود او بسیط و احد است و فقط ممکن جزء دارد .

آیه بعد به این مطلب اشاره دارد که ، آنها می پنداشتند مقام دختر از پسر پایین تر است ، لذا سهم خدا را دختر و سهم خود را پسر می دانستند ، و در واقع با این پندار خرافی خود را بر خدا ترجیح می دادند .

لازم بـه ذکـر اسـت کـه چـون حـور العـین نام زنان بهشتی است و از طرفی قرآن کریم ، مونث بودن فرشتگان را صراحتا رد می کند ، نتیجه می شود که حوریان موجوداتی هستند مخصوص بهشت و بهشتیان ، که نه فرشته اند و نه جن و نه انسان .

## علوم فرشتگان موهبتی است

آن چـه از آیات و روایات بر می آید این است که علوم فرشتگان فطری و موهبتی است که با ذات آنها به وجود آمده و وجود آنها طبقات و مراتبی دارد که هر طبقه ، واجد مرتبه ای از کمال است و قابل کم و زیاد شدن هم نیست ، چنان که در قرآن آمده :

قـالوا سـبـحـانـک لا علم لنا الا ما علمتنا(69) (وقتی فرشتگان از شناسایی اسما عاجز ماندند به ناتوانی خود اعتراف کرده ) گفتند : پاک و منزهی تو ! ما چیزی جز آن چه به ما تعلیم داده ای ، نمی توانیم .

عـلم فـرشـتگان در ابتدای خلقت در فطرت آنها شده و در وجود آنها جهات استعدادی نیست ، مگر آن که اضافه جدیدی از طرف مبدا بشود؛ زیرا چنان که گفته اند : فرشتگان حالت مـنـتـظـره نـدارنـد و هـر کـمـالی کـه سـزاوار وجـود آنـهـا اسـت در ابـتـدای خـلقـت در اصـل وجـود نـهـاده شـده ، لکـن انسان چون جامع مراتب عوالم وجود است ؛ بعضی کمالات را بـالفـعـل و بـعـضـی کـمالات را بالقوه دارد و باید آن چه را در ابتدا وی نهاده اند ، به سـعـی و کـوشـش از قـوه به فعل آورد . لازم به ذکر است که آیه : و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین (70) و علم هـمـه اسما را به آدم آموخت ، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود : اگر راست می گویید مرا به اسامی آنها خبر دهید . می رساند که اسمای نام برده ، و یا مسماهای آنها مـوجـوداتی زنده و دارای عقل بوده اند ، که در پس پرده قرار داشته اند و به همین جهت علم بـه آنـها غیر آن علمی است که ما به اسمای موجودات داریم ؛ چون اگر از سنخ و نوع علم مـا بـود باید بعد از آن که آدم به فرشتگان خبر از آن اسما داد ، فرشتگان نیز مانند آدم بـه آن اسـمـا عالم شده باشند و در داشتن آن علم با او مساوی باشند؛ زیرا هر چند آدم به آنان تعلیم داد ، خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود؛ پس دیگر نباید آدم اشرف از فـرشـتـگـان بـاشد و اصولا نباید مورد تکریم بیشتری واقع شود و چه بسا فرشتگان بر آدم برتری و شرافت بیشتری داشتند ، چون استاد آدم خدا بود و استاد ملائکه آدم .

هـم چنین اگر علم به اسما از سنخ علم انسان بود ، نباید فرشتگان به صرف این آدم علم بـه اسـمـا دارد ، قـانـع شـده بـاشـنـد و اسـتـدلالشـان باطل شود؛ زیرا این چه استدلالی است که خداوند به یک انسان مثلا علم لعنت بیاموزد و آن گـاه بـه وجـود او مـبـاهـات کـنـد و او را بـر فـرشتگان برتری دهد ؟ بعد بر فرشتگان بـفـرمـایـنـد : ایـن انـسـان جـانـشـین من است و می تواند کرامتم را پذیرا باشد اما شما نمی توانید ! سپس بیفزاید اگر قبول ندارید و اگر راست می گویید که شایسته مقام خلاقتید و یا اگر در خواست این مقام را دارید ، مرا از لغات و واژه هایی که بعدها نوع انسان برای خود وضع می کنند تا به وسیله آن را از منویات خود آگاه سازند ، خبر دهید .

سـخـن کوتاه این که ، آن چه آدم از خدا آموخت و از جانب خداوند به وی تعلیم داده شد ، غیر آن عـلمـی بـود کـه فـرشتگان از آدم آموختند . علمی که خداوند برای آدم آموخت حقیقت علم به اسـمـا بـود ، کـه فرا گرفتن آن برای آدم ممکن بود ، اما برای فرشتگان غیر ممکن ؛ زیرا آخر آیه : ان کنتم صادقین اشعار دارد بر این که ادعای فرشتگان ادعای صحیحی نـبـود چـون چـیـزی را ادعـا کـرده انـد کـه لازمـه اش داشـتـن عـلم اسـت . بـنـابـراین ، آدم که شایستگی خلیقه اللهی را یافت به سبب همین آگاهی به اسما بود نه برای خبر دادن از آن و گـرنه اگر صرف اخبار بود بعد از خبر دادن او ، فرشتگان نیز آگاهی می یافتند و بـا او در علم و آگاهی مساوی می شدند از این رو ، معنا نداشت که بگویند : سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا . . . (71)

اما در پاسخ به این پرسش که چرا خداوند این علوم را به فرشتگان تعلیم نداد ؟ باید گـفـت : آنـهـا بـه جـهـت سـاختار خاص وجودی آمادگی پذیرش چنین تعالیمی را نداشتند . فـرشـتـگـان بـرای هـدف دیـگـری آفـریـده شـده بـودنـد؛ لذا آنان پس از این آزمایش به شـایـسـتـگـی آدم اعتراف کردند ، اما شاید خودشان ابتدا فکر می کردند برای این هدف هم تـوانـایـی و آمـادگـی دارنـد ، از ایـن رو خـداوند متعال با آزمایش علم اسما تفاوت استعدادشان را با آدم به آنها نشان داد .

## چگونگی اطلاع فرشتگان از خون ریزی آدم

هـنـگـامـی کـه خـداونـد بـه فـرشـتـگـان فـرمود : می خواهم در زمین جانشینی بیافرینم فـرشـتـگـان گـفـتـنـد : آیـا کـسی را در زمین پدید می کنی که فساد و تباهی کند و خون ها بـریـزنـد ؟ ؛و اذ قـال ربـک للمـلائکـه انـی جـاعـل فـی الارض خـلیـفـه قـالوا اتـجـعـل فـیـها من یفسد فیها ویسفک الدماء(72) آری ، آن چنان که از سخن فرشتگان هویداست فهمیده بودند که انسان موجودی مطیع و سر به راه نیست و تباهی می کند ، اما از کجا و چگونه این مطلب را دانستند ؟

1- بـعـضـی از مـفـسران معتقدند پیش گویی برای آن بود که آدم ، اولین مخلوق روی زمین نـبـود ، بـلکـه قـبـل از او هـم مـخـلوقـات دیـگـری از جـن در زمـیـن بـودنـد ، و عـمـل سـوء پـاره ای از مـخـلوقـات قـبـل سـبـب بـدگـمـانـی فـرشـتـگـان در مـورد نسل

جـدیـد آدم شـد و فساد و خون ریزی را در مورد آدم نیز پیش بینی می کردند(73) . چنان کـه عـیـاشـی روایـتـی را از امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) نـقل می کند که فرمود : اگر فرشتگان قبلا موجوداتی زمینی را ندیده بودند که خون ریزی کردند ، از کجا گفتند : اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء(74)

2- علامه طباطبایی در مورد چگونگی فهمیدن فرشتگان می نویسد : فرشتگان از کلام خـدای مـتـعـال کـه فـرمـود : انـی جـاعـل فـی الارض خـلیفه چنین فهمیده اند که این عمل باعث وقوع فساد و خون ریزی در زمین می شود؛ چون می دانستند موجود زمینی به سبب مـادی بـودنـش بـایـد مرکب از قوای غضبی و شهوی باشد و چون زمین جای تزاحم و محدود اسـت و تـزاحـم هـا در آن بـسـیـار مـی شـود ، مـرکـبـاتـش نـابود می شود و نظم و ترتیبش زوال می پذیرد؛ یعنی ناگزیر زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فـراهـم نـمـی شـود و بـقـا در آن جـز بـا زنـدگـی دسـتـه جـمـعـی بـه حـد کـمـال نـمی رسد و معلوم است که سرانجام این طرز زندگی به فساد و خون ریزی منجر می شود . . . ، و این سخن فرشتگان پرسش از امری بوده که در مورد آن نادان بوده اند و در واقـع مـی خـواسـتـنـد اشـکالی را که در مساله خلاقت موجودی زمینی به ذهنشان رسیده بود حـل کـنـنـد ، نـه ایـن کـه بـه کـار خـدای تـعـالی اعـتـراض کـنـنـد و در آن چـون و چـرا کرده باشند(75)

نـیز در صحفه 119 تفسیر المیزان در توضیح حدیث اما صادق (علیه السلام ) آمده است : مـمـکـن اسـت ایـن فـرمـایـش امـام (عـلیـه السـلام ) بـه دورانـی کـه قبل از دوران بنی آدم در زمین گذشته بوده ، اشاره داشته باشد ، همان طور که اخباری نیز در این باره رسیده است ، و این با بیان ما که گفتیم : فرشتگان مساله خون ریزی و فساد را از کـلام خـداوند متعال : انی جاعل فی الارض خلیفه . . . فهمیدند ، منافات ندارد؛ بـلکـه اصـولا اگـر بـیـان ما در نظر گرفته نشود ، کلام فرشتگان قیاسی مذموم نظیر قیاس ابلیس می شود (چون صرف این که در دوران گذشته موجوداتی چنین و چنان کردند ، دلیل نمی شود که موجودات دیگر نیز بعد از آنها چنین کنند) .

3- طبرسی قول دیگری را نقل می کند : خداوند به فرشتگان خبر داد به زودی بعضی از فـرزنـدان ایـن خـلیـفـه (آدم ) عـصـیان می کنند و خون می ریزند . چنان که ابن عباس و ابن مسعود چنین گفته اند(76) .

بـه هـر تـقـدیـر ، فـرشـتـگـان بـا اطـلاع از جـانـشـیـنـی آدم بـا ایـن مشکل و سوال مواجه شدند که ، مقصود از آفرینش این انسان و اعطای سرپرستی و خلافت زمـیـن - بـا وجـود ایـن کـه شـرور و خون ریز است - چه چیزی می تواند باشد ؟ اگر هدف تسبیح و تنزیه و عبودیت حضرت حق است که آنها به خوبی انجام می دهند ؟

خـداونـد در یـک کـلام در جوابشان می فرماید : انی اعلم ما لا تعلمون ؛ من چیزی می دانم که شما نمی دانید .

جـالب ایـن کـه ، خـداوند سبحان در پاسخ و رد پیشنهاد فرشتگان ، مساله فساد در زمین و خـون ریـزی در آن را از خلیفه زمینی ، یعنی انسان نفی نمی کند و نفرمود : نه ، خلیفه ای که من در زمین قرار می دهم خون ریزی و فساد نخواهد کرد؛ و نیز دعوی فرشتگان را مبنی بـر ایـن کـه ، تـسـبـیـح و تـقـدیـس تـو می کنیم انکار نکرد ، بلکه ادعای آنان را تصدیق فـرمود ، اما در برابر ، این مطلب را عنوان نمود که در این میان مصلحتی هست که فرشتگان قـادر بـر انـجـام آن نـیـسـتـنـد و نـمـی تـوانـنـد آن را تـحـمـل کـنـنـد؛ ولی انـسـان مـی تـوانـد آن بـار را بـه دوش بـکـشـد و تحمل کند .

آری ، انـسـان از خـدای سـبـحـان کـمـالاتـی را نـمـایـش مـی دهـد و اسـراری را تحمل می کند که در وسع و طاقت فرشتگان نیست و این مصلحت آن قدر ارزنده و بزرگ است که مفسده فساد و خونریزی در زمین در مقابل آن چیزی نیست و به چشم نمی آید .

## عبادت فرشتگان

عموم فرشتگان در مساله عبادت و پرستش ، موجوداتی تسلیم ، خاشع و خالصند کـه لحـظـه ای از عـبـادت حـضـرت حـق غـافل نمی شوند و بعضی از فرشتگان همواره حق تـعـالی را در حـال سـجـده عـبـادت مـی کـنند ، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی در قیام و گـروهـی فـقـط خـداونـد را تـسـبـیـح مـی گـویـنـد و شـایـد سـایـر فـرشـتـگـان هـم در عـمـل ، مـشـغـول عـبـادت ایشان باشند و به هر رو ، در این جا به ذکر چند نمونه از آیات و روایاتی که دلالت بر عبادت ایشان دارد ، بسنده می کنیم :

و لله یـسـجـد مـا فـی السـمـوات و مـا فی الارض من دابه و الملائکه و هم لابستکبرون (77) آن چـه در آسـمـان هـا و زمین است از جنبندگان و فرشتگان برای خدا سجده می کنند و هیچ گونه استکبار نمی ورزند .

و المـلائکـه یـسـبـحـون بـحـمـد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هم الغفور الرحـیـم (78) و فـرشـتـگـان بـه سـتـایش خدای خود تسبیح می گویند و از خداوند برای اهل زمین طلب مغفرت می کنند؛ آگاه باشید که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است .

و جـعـلوا المـلائکه الذین هم عباد الرحمان اناثا اشهدوا خلقهم ستکتب شهادتهم و یسئلون (79) و مـشـرکان ، فرشتگانی را که مخلوق و بندگان حقیقی خداوند رحمانند ، دختر مـی پـنـدارنـد؛ آیـا شـاهـد خـلقـت مـلائکـه بـودنـد کـه این گونه قضاوت می کنند ، البته قضاوتشان در نامه اعمالشان ثبت شده و بر آن مواخذ می گردند .

مـی دانـیـم کـه بـعد از سخنان الهی و فرستاده اش ، سخنی بالاتر و استوارتر از سخن وصـی و جـانـشین او ، امیر مومنان (علیه السلام ) نیست لذا در خطبه اشباح می فرماید : قد اسـتـفـرغتهم اشغال عبادته ، و وصلت حقائق الایمان بینهم و بین و بین معرفته ، و قطعهم الایـقـان بـه الی الوله الیـه ، و لم تجاوز رعباتهم ماعنده الی ماعند غیره ، . . . (80) اشـتـغـال بـه عـبادت حق ، آنها را از هر کار دیگری باز داشته و حقایق ایمان با معرفت حق پـیوندشان داده است و یقین و باور به حق آنها را به او مشتاق گردانیده ، و علاقه ای به غیر از آن چه نزد پروردگار است ندارند .

و نـیـز در صحیفه سجادیه ، دعای سوم ، سید الساجدین (علیه السلام ) به درگاه الهی عرضه می دارد :

اللهم و حمله عرشک الذین لایفترون من تسبیحک ، و لایسئمون من تقدیسک ، و لا یستحسرون مـن عـبـادتـک ، و لا یـوثـرون التـقـصـیـر علی الجد فی امرک ، و لا یغفولن عن الوله الیک (81) \* بـار خدایا ، درود بفرست بر نگه داران عرشت ، که از تسبیح تو سست نمی شـونـد ، و از تـقـدیس و مبرا گردانیدن تو به ستوه نمی آیند و از پرستش تو درمانده و خسته نمی شوند . تقصیر و کوتاهی را بر کوشش در فرمان بری تو اختیار نمی نمایند و از شیفتگی به سوی تو غفلت ندارند .

در حـدیـثـی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) می خوانیم : خداوند فرشتگانی دارد کـه از آغـاز آفـرینش آنها تا روز قیامت برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده بـر مـی دارنـد و مـی گـویـنـد : مـا اعـبـدنـاک حـق عبادتک ؛ ما حق عبادت ترا انجام ندادیم (82) . نـیـز فـرموده است : برای خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی است که تـمـام وجـودشـان خـدای - عـز و جـل - را تـسـبـیـح مـی گـویـد و از جـانبی او را با آوازهای گوناگون می ستایند و از اشک ریختم و خشیت خداوند سرهای خود را نه به سوی آسمان بلند می کنند و نه به طرف پاهای خویش پایین می آورند(83) .

آری ، تـمـام وجـود فـرشتگان حق را عشق به حضرتش و عشق به بندگی او احاطه کرده و تـمام سرمایه عبادتشان است ، از این رو ، آنان را عباد مکرمون نامیده و از بندگان خـاص حـضـرت حـق قـلمـداد کـرده اسـت و این عشق است که از ملائکه الله ، بنده حقیقی و عبد خالص ساخته است .

## فرشتگان معبود مشرکان

عـده ای از ثـروتمندان ظالم و طغیان گر که در زمره مشرکان بودند ، ادعا می کردند که ما فـرشتگان را می پرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند . خداوند در پاسخ این ادعای بی اساس می فرماید :

و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکه اهولاء ایاکم کانوا یعبدون (84)

و (ای مـحـمـد (صـلی الله عـلیـه وآله ) یـاد آور) روزی را کـه خـداونـد هـمه آنها- چه عبادت کـنـندگان و چه عبادت شوندگان - را محشور می کند ، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید : آیا اینها شما را عبادت یم کردند ؟ !

بـدیـهـی اسـت این سوال نیست که امر مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند؛ زیرا او بـه هـمـه چـیـز ، عالم و دانا است ؛ بلکه هدف این است که در میان فرشتگان حقایقی گفته شـود تـا ایـن گـروه عـبـادت کـنـنـده ، سـرافـکـنـده و شـرمـنـده شـونـد و بـدانـنـد آنـهـا از عمل اینها کاملا بیزارند و در نتیجه برای همیشه مایوس شوند؛ از این رو ، فرشتگان جامع ترین و مودبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده و چنین عرض می کنند :

قالوا سبحانک انت ولینا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مومنون (85) فـرشـتـگان زبان به تسبیح خدا گشوده و گویند : بار الها تو از هر شرک نقض پاک و منزهی ؛ تو خدا و یاور ما هستی نه ایشان ؛ اینان جن و شیاطین را می پرستیدند و اکثرشان به آنها گرویده بودند .

امـا ذکر ملائکه از میان تمام معبودهایی که مشرکان داشتند یا بدین جهت است که فرشتگان شـریـف تـریـن مـخـلوقـاتی بودند که آنها پرستش می کردند (جایی که از آنها در قیامت شـفـاعـتـی حـاصـل نـشـود از یـک مـشـت سـنـگ و چـوب یـا جـن و شـیـاطـیـن چـه مـی تـوانـد حـاصـل شـود ؟ ! ) . و یـا از ایـن نـظـر بـوده کـه بـت پـرستان سنگ و چوب ها را مظهر و رمز مـوجـودات علوی (فرشتگان و ارواح انبیا) می دانستند و به این عنوان ، آنها را پرستش می کردند .

دکـتـر ایـزوتـسو ، استاد دانشگاه کیو (موسسه تحقیقات فرهنگی و زبان شناختی ) در این مـورد مـی نـویـسد : علاوه بر آن چه به اصطلاح خدایان نامیده می شد ، در دوران جاهلیت گـونـه هـای دیگری از موجودات فوق طبیعی مورد پرستش قرار داشت که بر حسب جاها و قـبـایـل مـخـتـلف از آنـهـا مـی تـرسـیدند و به درجات مختلف به تقدیس و تکریم آنها می پـرداخـتـند

: فرشتگان و شیاطین و جنیان . همه این ها در نظام جهان بینی جدید اسلامی دارد شد ، ولی وضع و وظیفه آنها در طرح کلی تغییر اساسی پیدا کرد . . .

در ایـن جـا نـمـونه بر جسته ای از پرستش فرشتگان را در عربستان قدیم مورد بحث قـرار مـی دهـیـم : بـنـابـر اطـلاعـاتی که از حدیث به دست آمده ، پرستش فرشته پیش از اسـلام در مـیـان اعراب رواج فراوان داشته است . قرآن خو به ما می گوید که بسیاری از اعـراب بـر ایـن اعـتقاد بودند که فرشتگان دختران الله هستند . کلمه ملئک یا ملک به معنی فـرشـتـه نه تنها درمیان مردمان ساکن شهرها - که امکان تاثر پذیرفتن از دین هـای یـهـودی و ایـرانی در آنها وجود داشت - شناخته بود ، بلکه بدویان خالص نیز از آن آگاه بودند . بیتی از شاعر جنگاور مشهور جاهل ، عنتره بن شداد ، چنین است :

فسینبیک ان فی حد سیفی

ملک الموت حاضر لایغیب

یعنی (از هر جنگ جوی آزموده ای در قبیله ما بپرسی ) به تو خواهد گفت : فرشته مرگ در تیزی شمشیر من حاضر است و هرگز از آن جا غایب نمی شود .

در تـصـورات اعـراب ، فرشته موجودی نامرئی و روحانی و تا حدی از گونه خدا یا جـنـیـان طـبـقـه بالا بود که شایستگی تقدیس و تکریم شدن داشت ، ولی ؛ سلسله مراتب مـوجـودات فـوق طـبـیعی محل معین مخصوص به آن نبود . گاه فرشته ای به عنوان شفیع و مـیـانـجـی مـیـان خـدایـی بـرتر و انسان تقدیس می شد ، ولی غالبا خود موضوع عبادت و پـرسـتـش بـود . دیـن اسـلام در ایـن طرز نگرش تغییری ژرف به وجود آورد که در جهان بـیـنـی اعـراب نـتـایـج پـر دامـنـه داشت . با استقرار نظام خدا مرکزی جدید ، مقام معینی در سلسله مراتب فرشته ای در داخل سلسله مراتب کلی هستی پدید آمد . بعضی از نام ها اهمیت فـراوان پـیـدا کـرد ، از آن جـهـت کـه در دوران کـردن مشیت الهی وظایفی که به فرشتگان صـاحـب آن نـام هـا اخـتـصـاص یـافـتـه بو ، اهمیت بسیار داشت ، هم چون فرشته ای به نام جبرئیل که وظیفه اش رساندن و الاغ وحی خدا به پیغمبر بر روی زمین بود .

از آن مـهـم تـر ایـن کـه ، دیـگر فرشتگان از این که خود موضوع پرستش باشند بر کنار ماندند؛ با ظهور اسلام فرشتگان عنوان آفریدگار محض پیدا کردند و از این لحاظ هیچ تفاوتی با موجودات بشری نداشتند و آفرینش آنان برای آن بود که عبادت خدا کنند و بندگان خاضع و فرمان بردار خدا باشند . آیه 172 سوره نساء چنینی است : مسیح هرگز از آن ابا ندارد که بنده ای برای خدا باشد و نیز چنینند فرشتگان مقرب خدا . و هر که از پرستش او ابا و ننگ دارد و گردن کشی کند ، خدا همه این گونه کسان را در برابر خود جمع کند .

بدین ترتیب ، مشاهده می شود که فرشتگان بدون آن که مقام موجودات آسمانی بودن و بـه طـبـقـه عـالی تـری از هـسـتی تعلق داشتن را نسبت به انسان از دست بدند ، به مقام بـنـدگـان الله بـه هـمـان صـورت کـه مـوجـودات بـشـری در آن قـرار دارنـد ، تنزل پیدا کردند(86)

## کیفیت تکلم فرشتگان

شک و تردیدی نیست که چون فرشتگان مادی نیستند ، سخن و تکلم ایشان نیز از نوع تکلم در عالم ماده نخواهد بود . تکلمی که به عالم ماده اختصاص دارد با الفاظی است که برای القای معانی و مکنونات آدمی وضع می شود .

حـضـرت عـلامـه سید محمد حسین طباطبائی - نور الله قبره - در مورد کلام ملکی و شیطانی مـی نـویـسـنـد : الفـاظ ، بـرای مـعـانـی وضـع شـده اسـت کـه مـشـتـمـل بـر اغـراض مـقـصـود اسـت و بـه صـورت ، کـلام و قـول گـویـنـد بـرای ایـن کـه مـفـیـد مـعـنـای مـقـصـود تـام را نـمـایـد کـلام و قـول اسـت ، اعم از این که مفید آن ، صوت واحد ، یا صوت های متعدد و یا غیر آن مانند ایـما و اشاره و رمز باشد . نوع مردم هم به صوت و صدایی که مفید همان معناست کلام می گـویـنـد اگـر چـه از دو لب خـارج نـشـود و هـم چـنـیـن بـه ایـمـا و رمـز قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد .

قـرآن کـریـم هـم مـعـنـاهـایـی را کـه شـیـطـان در قـلوب مردم القا می کند ، کلام و قـول شـیـطـان مـحسوب داشته است : و لامرنهم فلیبتکن آذان الانعام (87) ؛ کـمـثـل الشـیـطـان اذ قـال للانسان اکفر(88) ؛ یوسوس فی صدور الناس (89) ؛ یـوحـی بـعـضـهـم الی بـعـض زخـرف القول (90) ؛ الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء(91) .

پر واضح است آن چه در این آیات ذکر شده ، مطالبی است که در قلب ها

خـطـور مـی کـنـد و وارد مـی شـود و هـمـان هـا بـه شـیطان نسبت داده شده است و به نام های امـر ، قـول ، وسـوسه ، وحی ، وعده نامیده شده و هـمـه آنـهـا هـم قـول و کلامند ، با این که نه زبانی برایش به حرکت در آمده نه از دهانی خارج شده است .

از سـخـنـان گـذشـتـه روشـن مـی شـود کـه آن چـه آیـه 269 سـوره بـقـره مـشـتـمـل بـر آن بـود و وعـده خـداونـدی را راجع به مغفرت و فضلش بیان می داشت ، همانا کـلام مـلکـی است ، در قبال وسوسه که کلام شیطان نامیده می شود چنان کـه مـقـصـود از نور در آیه : و یجعل لکم نورا تمشون به (92) ، و سکینه در آیـه : هو الذی انزل السکینه فی قلوب المومنین (93) ؛ و شرح صدر در آیه : فـمـن یـرد الله ان یـهـدیه (94) ؛ همان کلام ملکی است . از تمام آیات گذشته روشـن مـی شـود که شیاطین و فرشتگان هر یک با القای معانی مربوط به خود در قلوب افراد بشر ، با آنان تکلم می کنند و این یک قسم از تکلم است .

قـسـم دیـگـری هـم بـرای آن هـسـت کـه مـخـصـوص خـداونـد مـتـعال است ، چنان که در این آیه شریفه : و ما کان لبشر ان یکلمه (95) آن را بـیـان داشـته و به دو قسم تقسیم کرده است . 1- سخن گفتنی که بدون حجاب باشد ، که آن را در آیـه شـریـفـه ، وحی نامیده است . 2- سخن گفتنی که از پشت حجاب باشد . این ها گـونـه هـای مـخـتـلف کـلام اسـت کـه آیـات گـذشـتـه بـرای خـدای مـتـعـال و فـرشـتـگـان و نـیـز شـیـطان ثابت نموده است . اما آن قسم کلام الهی که نامش را وحـی مـی گویند ، ذاتا مشخص و معین است و هیچ گونه شک و تردیدی در آن پیش نمی آید؛ زیرا در آن صورت حجابی بین بنده و پروردگار نیست و وقوع اشتباه در آن از مـحالات محسوب می شود . قسم دیگر آن که از پشت حجاب تحقق پیدا می کند ، البته احتیاج بـه مـمـیـزی دارد کـه راه اشتباه را در آن مسدود نماید تا سرانجام به وحی منتهی شود .

امـا امتیاز کلام ملکی را از کلام شیطانی می توان از خصوصیاتی که در آیا ، گذشته به آن تصریح شده به دست آورد؛ زیرا خاطر ملکی ملازم با شرح صدر بوده و به مغفرت و فـضـل الهـی دعـوت مـی کـند و در نهایت منتهی به چیزی می شود که مطابق دین باشد ، از طرف دیگر ، خاطر شیطانی ملازم با ضیق صدر است و به متابعت هوای نفس دعوت می کند و سـرانـجـام مـنـجـر مـی شـود که مخالف دین و معارف آن و هم چنین مخالف فطرت انسانی باشد(96)

خـلاصـه فـرشـتـگان کمالی مافوق کمال تکلم دارند و مراد خود را با القاهای قلبی به مخاطب می رسانند نه با لفظ .

## آیا فرشتگان مکلف و مختارند ؟

گـفـتـه شـده اسـت کـه فرشتگان نیز مانند انس و جن از نوعی اختیار بهره مندند ، اگر چه جـنبه قدسی و نورانیت آنها غلبه دارد . به طوری که از بعضی ماخذ چنین استفاده می شود فـرشـتـگـان مـی شـود فـرشـتـگـان نـفـس امـاره نـدارنـد . و عـقـل و نـور مـحـض هـسـتـنـد ، چـنـان کـه مـیر مومنان علی (علیه السلام ) فرموده : ان الله - عـزوجـل - رکـب فـی المـلائکـه عـقـلا بـلا شـهـوه ، و رکـب فـی البـهـائم شـهـوه بـلا عـقـل ، و رکـب فـی بـنـی آدم کـلیـهـمـا ، فـمن عقله شهوته فهو خیر من الملائکه ، و من غلبت شـهـوتـه عـقـله فـهـو شـر مـن البـهـائم (97) خـداونـد عـزوجـل بـرای مـلائکـه ، عـقـل را بدون شهوت قرار داده و برای حیوانات شهوت را بدون عـقـل ، و بـرای فـرزنـد آدم هم عقل و هم شهوت را . پس هر کس که عقلش بر شهوتش غالب شـود از فـرشـتـگـان بـرتـر است ، و هر کس که شهوتش بر عقلش غالب آید از حیوانات پست تر و بدتر است .

امـا چـنـیـن آفـریـنـشـی بـرای فـرشـتـگـان مـنـافـاتـی نـدارد کـه آنـهـا مـکـلف و مـسـئول بـاشـنـد . امـر خـداوندی به سجده بر آدم تکلیفی بود که متوجه فرشتگان شد و اگـر موجودات مقدس مانند جمادات محض - که هیچ گونه آگاهی و اختیاری ندارند - باشند نـمـی تـوانـنـد شـایـسـتـه آن امـتیازات و عظمت ها باشند . البته به علت تقرب و ارتباط نـزدیـکـتـری که فرشتگان با مقام شامخ ربوبی دارند ، آنان از اختیار خودشان همواره در راه خیر و کمال بهره می برند .

بـه بـیـان دیـگـر ، بـه طور قطع فرشتگان از عالم جمادات ، نباتات و حیوانات (غیر از انـسـانـهـای رشـد یـافـتـه ) والاتـر و بـا عـظمت ترند ، در آیه ای از قرآن چنین آمده است : فـقـال لهـا و للارض ائتـیـا طـوعـا او کـرهـا قالتا اتینا طائعین (98) ؛ خداوند به آسـمـان و زمین فرمود : بیایید (در جریان فعالیت قرار گیرید) چه از روی اختیار و چه از روی اکراه ، آن دو گفتند : ما با اختیار آمدیم .

از ایـن آیـه مـی شود که حرکات دستوری آسمان و زمین که جنبه آلی و تسلیم محض بودن آنـهـا بـیـش از فـرشـتگان است منحصر به یک بعد اجباری نبوده و در راه برای آنها مطرح بـوده اسـت . یا قرار رفتن اختیاری در حرکات دستوری و یا قرار گرفتن اکراهی ؛ یعنی اگـر چـه آسـمان و زمین به قرار گرفتن مطلق در جریان دستوری مجبور بودند ، کیفیت آن بسته به درک و اختیار آن دو بوده است و قطعا انتخاب راه درک و اختیار ، با عظمت تر بوده است که آن دو انتخاب کردند . بنابراین ، به جهت مقام والایی که فرشتگان دارند ، نیروی اختیار آنها قوی تر خواهد بود . (99)

حـضرت امیر المومنین (علیه السلام ) سخنانی دارد که به نوعی بر اختیار ملائکه دلالت می کند :

1- لم تـثـقـلهـم مـوصـرات الاثـام (100) ؛ بـارهـای سـنگین گناهان ، آنان را سنگین نساخته است .

از ایـن مـطـلب اسـتـفـاده مـی شـود که فرشتگان دارای نوعی اختیارند که می تواند آغازی بـرای مـسـئول قـرار گـرفـتـن آنـان بـوده اسـت ، چـنـان کـه از عـنـاویـن مـطـیـع و عـامـل بـه دستورات خداوندی (مانند سجده بر آدم (علیه السلام ) که به فرشتگان نسبت داده است . نیز می توان استنباط کرد که آن موجودات مقدس اختیار دارند .

2- و لا تـعـدوا عـلی عـزیـمـه جـدهـم بـلاده الغـفـلات ، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات (101) کندی غفلت ها بر قاطعیت کوشش و تلاش آنان نفوذی ندارند و عوامل فریبنده شهوات دست به سوی همت های آنان نمی یازند .

در جـمـلات فـوق ، مـقـولاتـی از قبیل همت و عزم به فرشتگان اسناد داده شـده اسـت کـه به طور واضح بر وجود اراده و مبادی اراده و حتی عزم ، که از نتایج اختیار است ، دلالت می کند .

3- لم تـنـقـطـع اسـبـاب الشـفـقـه مـنـهـم فـیـنـوا فـی جـدهـم (102) ؛ اسـبـاب و عوامل شفقت از آنان قطع نمی شود تا در تلاش سست شوند .

در جـمـله فـوق کـلمـه شـفقت برای اثبات اختیار فرشتگان حائز اهمیت است ، زیرا مـعـنـای شفقت ، تقریبا آمیخته با رجاء و امیدواری است و اگر هویت و استعدادهای فرشتگان فـقـط یـک امـکـان داشـت ، مانند جمادات و نباتاتی که با یک امکان در جریانند ، اسناد مفهوم شفقت بر آنان معنای معقول نداشت .

حـکـیم عالی قدر محمد تقی جعفری در شرح و تفسیر نهج البلاغه می نویسد : اتصاف فـرشـتـگـان بـه صـفات و اخلاق فاضله و امتیازات عالیه از روی یک جریان جبری محض نـمـی بـاشـد ، لذا جـمـله آن فرشتگان اسیران ایمانند(103) نباید به معنایی ظاهری آن - که جبر است - منظور نمود؛ بلکه باید به گونه ای تفسیر کرد که اتصاف فـرشـتـگـان به صفات و اخلاق فاضله سازگار بوده باشد . و می توان گفت : به جهت فهم و در ؟ عالی که فرشتگان درباره ضرورت و عظمت ایمان دارند ، به قدری اشتیاق و عـلاقـه آنـان بـه ایـمـان شـدیـد اسـت کـه شـبـیـه بـه اسـیـر و وابـسـتـه بـه ایـمـان مـی باشند(104)

لذا بـایـد گـفـت : فـرشـتـگـان مـجـبـور بـه بـادت نـیـسـتـنـد ، بـلکـه مـجـبـول بـه عـبـادتند؛ یعنی سرشت فرشتگان به گونه ای است که شوق و علاقه به عـبـادت مـعـشـوق ایـشان را به پرستش واداشته و آنان را در بندگی حق تعالی بی تاب نموده است و چنان که امیر مومنان علی (علیه السلام ) می فرماید :

و لا یـرجـع بهم الاستهتار بلزوم طاعته ، الا الی موار من قلوبهم غیر منقطعه من رجائه و مـخـافـتـه (105) اشـتیاق ایشان به طاعت و بندگی به خاطر علاقه ای است که در دل های آنان است و مواد آن عبارت است از : امیدواری به رحمت و ترس از عذاب او .

علامه طباطبایی در مورد چگونگی تکلیف فرشتگان می گوید : این که خداوند فرموده : لا یـعـصـون الله مـا امـرهم (106) ناظر بر التزام ملائکه به تکلیف است امام فـخـر رازی در تـفـسـیـر خود ذیل این آیه می نویسد : در این آیه اشاره ای است به این که فـرشتگان در سرای آخرت به آن چه خداوند امر می کند و یا از آن چه باز می دارد ، مکلف هـسـتـنـد و عـصـیـان از نـاحیه ایشان مخالف با امر و نهی است . اما در این آیه و غیر از آن ، خداوند مطلقا فرشتگان را به محض اطاعت بدون انجام معصیت وصف فرموده بیان مطلق دنیا و آخـرت را ، شـامـل مـی شـود لذا وجـهـی بـرای تخصیص تکلیف ایشان به آخرت نیست . اما تکلیف ایشان غیر از تکلیف معهودی است که در مجتمع انسانی به معنی تعلق گرفتن اراده مـکـلف بـه فـعـل مـکـلف ، تـعـلقـی اعـتـبـاری اسـت کـه ثـواب و عـقـاب بـه دنـبـال داشـتـه بـاشـد ، در صـورتی که اختیار امکان طاعت و معصیت نیز دارد . اما فرشتگان خلقی از مخلوقات خدا هستند که دارای ذوات پاک نورانی بوده و اراده نمی کنند مگر آن چه را خـدا اراده کـرده و انـجـام نـمـی دهـنـد مـگـر آن چـه را خـدا فـرمـان داده اسـت . خـداونـد مـی فـرماید : بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون (107) از این رو فرشتگان در قبال اعمالشان ثواب و عقابی ندارند . ایشان مکلف به تکلیف تکوینی اند نـه تـشـریـعـی ، کـه مـخـتـلف بـه اخـتـلاف درجـات مـی شوند : و ما منا الا له مقام معلوم (108) (109)

## عصمت فرشتگان

از جـمـله اوصاف مسلم فرشتگان حق ، عصمت و پاک دامنی ایشان است . بسیاری از دانشمندان دیـنـی در عـصـمـت ملائکه از تمامی گناهان ، اتفاق و هماهنگی دارند . اما صرف نظر از این اتفاق ، دلیل عقل و نقل ، مثبت مدعای ماست .

امـا دلیـل عـقـل : مـعنی عصمت ور واقع عبارت است از : مخالفت قوه پست با قوه عالی ، هنگام اخـتـلاف اهـداف و خـواسـت هـا در آن چـه باید برای هدفی عالی انجام دهد و این در موجودی صـورت مـی بـنـدد کـه ذات و وجـود آن مـوجـود ، و قـیـام و برپایی اش با قوا و طبیعتهای گـونـاگـون و مـخالف آمیخته باشد و فرشتگان به ویژه علیون ، از آن منزه و بر کنار هستند(110) .

نـیـر چون ذوات ملائکه از کثرت قرب به حقیقه الحقایق و مبدء المبادی مجرد از علایق مادی اند و وجودات منبسط نوریه هستند که ، تجلی لها ربها فاشرقت .

از این رو ، امر الله صرفند و آنها را عالم امر و وجودشان را امری الوجود گـویـنـد : قل الروح من امر ربی و چون امری الوجودند عصیان و طغیان در آنها راه ندارد(111) .

امـا دلیـل نـقـل : لا یـعـصـون الله مـا امـرهـم و یـفـعـلون مـایـومـرون (112) از پـروردگـارشـان ، کـه فوق همگی آنهاست ، می ترسند و آنچه را دستور دارند انجام می دهند .

حـضـرت امـیر - سلام الله عیله - در خطبه معروف به اشباح بیانی دارند که به بخش هایی از آن برای این بحث اشاره می کنیم : خداوند بزرگ (بعضی از) فرشتگان را امین خود قرار داده تا وحی او و اوامر و نواحی اش را به پیامبران برسانند و آنان را از تردید و شبهات نگاه داشته است و هیچ کدام از آنها از را رضای حق منحرف نمی شوند . . . و بار گناهان بر دوش آنان سنگینی نمی کند (مرتکب گناهی نمی شود؛ زیرا دارای شهوات و نفس اماره نیستند)(113) .

آخوند صدر المتالهین شیرازی شبهه ای در این مورد مطرح کرده و جواب می گوید :

اگر بگویی : پیش از این بیان داشتی که در آنان (فرشتگان ) امکان عصیان و سرپیچی نیست ، پس اصل و منشا ترس آنان از خداوند چیست ؟

می گویم : ترس معصومان از خداوند ، عبارت از ترس قرب و نزدیکی و بیم عظمت و نعمت الهـی اسـت ، نـه تـرس و شـکـنـجه ، و یا بیم رنج و سختی ، و این معنی بیان اوست که : از پـروردگـارشـان کـه فوق همگی آنها است می ترسند(114) ؛ و آنان از بـیم پروردگارشان هراسانند(115) . و از آن آیات است : بلکه آن بندگانی گـرامـی هـستند که در گفتار بر خداوند پیشی نگرفته ، و طبق فرمان و امر او رفتار می نـمـایـنـد(116) . . . و هـر کـس کـه چنین باشد ، صدور معصیت و نافرمانی از او امکان نـدارد(117) . سـپـس دلایـل کـسـانـی را کـه چنین شبهاتی را کرده اند ذکر کرده و جواب فرموده است که علاقه مندان می توانند به کتاب مربوط مراجعه فرمایند .

عـلامـه طـبـاطبائی می فرماید : این

حقیقت (عصمت فرشتگان ) در قرآن کریم نیز بیان شده اسـت و ضـمـن اشـاره بـه آیـه 26 و 27 سـوره انـبـیـاء ، بـه آیـه ذیـل تـمـسـک مـی کـنـد : فـان ایـتـکـبـروا فـالذیـن عـنـد رکـب یـسـبـحـون له بـاللیـل و النـهـار و هـم لا یـسـئمون (118) و اگر کافران (از پرستش خدا) تکبر ورزنـد ، فـرشـتـگـانـی کـه نـزد خـداونـدانـد ، شـب و روز بـی هـیـچ خـسـتـگـی و ملال به تسبیح و طاعت او هستند .

چـون افـعـال آنـهـا آگـاهـانـه انـجـام مـی شـود و روشـن اسـت کـه اگـر در آنـه مـاده ای که حـامـل قوه و امکان است ، باشد و صدور آن افعال از آنها اختیاری و نسبتش به وجود و عدم ، یـکـسـان خـواهـد بـود ، نه آن که ساختمان وجودشان بر طاعت بنا شد باشد ، و هم چنین به وسـیـله طاعتشان مستحق دریافت پاداش بیشتری می شدند ، با آن که فرشتگان کارگزار ، بـرای هـمـیـشـه پـیـش از دنـیـا و در دنـیـا آخـرت و نیز در بهشت و دوزخ ، کارگزار خواهند بود(119) .

## آیا فرشتگان می خوردند و می آشامند ؟

دیـگـر از اوصـاف و خصوصیات فرشتگان که در احادیث بدان اشاره شده و از نظر عقلی نیز با نوع خلقت ایشان مطابقت دارد این است که ، فرشتگان غذا نمی خورند و نمی آشامند و قوت و غذای آنها ذکر و تسبیح و تقدیس و عبادت خداوند است ، چنان که امام صادق (علیه السلام ) فرموده است : ان الملائکه لا یاکلون و لا یشربون و لا ینکحون ، و انما یعیشون بـنـسیم العرش (120) همانا فرشتگان نه می خوردند و نه می آشامند و نه ازدواج می کنند ، ایشان به نسیم عرش زنده اند .

نـیـز حـضـرت زین العابدین (علیه السلام ) در کتاب شریف صحیفه سجادیه به خداوند سـبـحـان عـرضه می دارد : و درود فرست بر اصناف گوناگون فرشتگان که برای خـود اخـتـصـاص داده ای (جز طاعت و بندگی تو کاری ندارند) و آنان را با تقدیس خود از خـوردنـی و آشـامـیـدنـی بـی نـیـاز کـرده ای و در درون طـبـقـه هـای آسـمـان هایت جا داده ای (121) .

خـداونـد در قرآن کریم می فرماید : و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قـال سـلام فـمـا لبـث ان جـاء یـعـجـل حـنـیـذ فـلمـا رءا ایـدیـهـم لا تصل الیه نکرهم واو جس منهم خیفه قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط(122)

و آن گـاه فـرسـتـادگـان مـا (فـرشـتـگـان ) بـر ابـراهـیـم خـلیـل بـه سـلامتی بشارت آوردند و او را سلام گفته و از او پاسخ سلام شنیدند آن گاه ابراهیم چون فرشتگان را به کل بشر دید و مهمان پنداشت ، بر آنها از گوشت گوساله کـبـابـی مـهـیـا کـرد . و چـون ابـراهـیـم دیـد کـه آنـان بـه طـعـام دسـت دراز نـمـی کـنـنـد در حال از آنها دلش متوحش و بیمناک گردید ، آنان حس کرده و گفتند : مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می باشیم .

در این آیه خداوند فرشتگان را رسولان الهی معرفی کرده و می فرماید : ملائکه غذا نمی خـورنـد . امـا در ابـتـدای بـاب هجدهم سفر تکوین تورات آمده است : ابراهیم به سوی رمه شـتـافـت و گـوسـاله نازک خوب گرفته به غلام خود داد تا به زودی آن را طبخ نماید ، پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مـقـابـل ایـشـان زیـر درخـت ایـسـتـاد تا خوردند . و این سخن خود دلیلی است بر تحریف تـورات ؛ چـه ایـن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) می فرماید : ملائکه از طعام دنیا نـمـی خـورنـد و نمی آشامند . بلکه در خبری ، که در جلد چهارم بحار الانوار مجلسی آمده ، بـه ابـن اسـلام مـی فـرمـایـد : طـعـام تـسـبـیـح و شـرابـهـم تـهـلیـل زیـرا آنـهـا اجـسـام مـادی و جـسـمـانـی نیستند ، بلکه ارواح نورانی و از عالم مـجـرداتـنـد کـه در نـظـر ابـراهـیـم خـلیـل بـه صـورت بـشـر متمثل شده اند .

البـتـه شـایـد تـسـبـیـح آنـان اعـم از ذکـر لسـانـی بـاشـد ، بـلکـه شامل هر گونه اظهار کمال و جمال حق خواهد بود و تعبیر از تسبیح به طعام و تقدیس به شـراب در بـعـضی روایات برای این است که ، تسبیح تنزیه ذات است و تقدیس تنزیه صفات که اول با طعام و ثانی با شراب مناسب است (123) .

## آیا فرشتگان می خوابند ؟

از جـمـله مسائل مهمی که در مورد اوصاف ملائکه مطرح شده این است که ، آیا فرشتگان هم مـی خـوابـنـد ؟ و در صـورت خـوابـیـدن ، چـگـونـه ؟ آیـا مـثل انسان می خوابند ؟ و یا این که اصلا خواب در آنها راه دارد ؟ امیر المومنین (علیه السلام ) در نـهج البلاغه درباره اوصاف ملائکه می فرماید : لا بغشاهم نوم العیون ، و لا سهو العـقـول ، و لا فتره الابدان (124) نه خواب به دیدگان آنها (فرشتگان ) راه می یـابـد ، و نه خطایی در خردشان ، و نه سستی در وجودشان . از این فقره خطبه ثابت می شـود کـه فـرشـتگان ابدا خواب و سستی و سهو و نسیان ندارند؛ زیرا خواب و خستگی و سـهـو و نـسـیـان بـرای بـشـر است که اسیر ماده و جسم عنصری است و محتاج به تغذیه و لوازم طـبـیعت حیوانی . اما فرشتگان عالم قدس ، از این اوصاف مبرا و از لوازم قوای مادی حیوانی منزهند . این بیانی است که جمیع شارحان کلام حضرت علی - سلام الله علیه - بر آن صـحـه گـذاشـتـه انـد . از جـمـله ابن میثم و ابن ابی الحدید که در شرح نهج البلاغه چـنـیـنـی دلیـل آورده انـد : فـرشتگان نمی خوابند همان طور که نمی خورند و نمی آشامند؛ زیرا خواب از توابع طبع و مزاج است و فرشته مزاج ندارد .

بـعـضـی اشـکـال کـرده و گـفـتـه انـد : ایـن مـطـلب بـا ظـاهـر بـا قـول خـداونـد که می فرماید : لا تاخذه سنه و لا نوم (125) ؛ هرگز او را کسالت و خواب (حالت چرت و خماری ) نگیرد چه رسد به این که به خواب رود ، منافات دارد؛ چـه ایـن که حق سبحانه با این حالت ، خود را مدح فرموده است لذا شایسته نیست که کسی در این حالت به خدا مشارکت داشته باشد .

بـعـضی از محققین به این اشکال جواب داده اند که : ملائکه را حالت چرت و کسالت خواب مـی گـیـرد نـه ایـن کـه به خواب بروند و این که به خداوند خود را مدح کرده به لحاظ مـجـمـوع سنه و نوم است نه هریک به تنهایی . لذا اگر چه نمی توان خـواب را بـه ایشان نسبت داد؛ چون همواره به تسبیح و تقدیس حق تعالی مشغولند و و امر الهـی را امـتـثـال مـی کـنـنـد ، لکـن خـواب از احـوالی اسـت کـه قـابـل اتـصـاف بـه مـلائکـه مـی بـاشـد؛ زیـرا بـه هـر حال ، آنها نیز ممکن الوجود و از مخلوقات خداوند هستند .

در اخبار وارد است که داوود بن عطار گوید : یکی از اصحاب ، پرسید : مرا خبر بده که آیا فـرشـتـگـان مـی خـوابـنـد ؟ گـفـتـم : نـمـی دانـم ، گـفـت : خداوند می فرماید : یسبحون اللیـل و النـهـار لا یـفـترون (126) ؛ شب و روز خدا را تسبیح می گویند و دچار سستی نمی شود . قرار شد من نزد امام صادق رفته و این مساله را بپرسیم . وقتی پرسیدم ، فـرمـود : هیچ زنده ای نیست جز این که یم خوابد و فقط خداست که خواب ندارد اما ملائکه مـی خـوابـنـد ، گـفـتـم : خـداونـد مـی فـرمـایـد : یـسـبـحـون اللیل و النهار لا یفترون (127) فرمود : نفس هایشان تسبیح است (128) .

فتره یعنی امتناع کردن از اظهار امر و نهی . لذا معنی بیان حضرت : لا یغشاهم نـوم العـیـون (129) ، این است که آن گونه که دیگران را خواب فرا می گیرد و حـواس ظاهری از افعال و کارهایشان معطل می شود ، نمی خوابند تا موجب غفلت از تسبیح و تقدیس آنان شود .

نـیـز در روایـتـی از امـام صـادق (علیه السلام ) درباره فرشتگان پرسیدند که ، آیا می خـورنـد و مـی آشامند و نکاح می کنند ؟ حضرت فرمود : خیر ، ایشان به نیسم عرش زندگی مـی کـنـند و گفته شد : علت خوابشان چیست ؟ فرمود : برای این که فرق است بین ایشان و خـداونـد - عـزوجـل - زیـرا آن کسی که هرگز او را هم خواب سبک و هم خواب سنگین نگیرد ، فقط خداست (130) .

از آن چـه گـذشـت می توان نتیجه گرفت که چون فرشتگان موجوداتی جسمانی نیستند و ماده در آنها راه ندارد ، قطعی است که مانند انسان خواب ندارند و این مساله ای است که کتاب ، سـنـت و عـقـل بر آن صحه می گذارد . اما با جمع سخن امیر بیان می فرمود : لا یغشاهم نوم العیون و حدیث امام صادق (علیه السلام ) که می فرمود : می خوابند ، اما نفس هـایـشان تسبیح است می توان گفت : ممکن است ملائکه را حالت خواب سبک بگیرد به طـوری کـه هـیـچ گـاه بـا ایـن حـالت تـسـبـیـح و تـقـدیـس حـضـرت حـق غـافـل نـشـده و شـب و روز بـه پـرسـتـش و امـتـثـال اوامـر او مـشـغـول بـاشـنـد ، چـنـان کـه دربـاره صـفـات پـیـامـبر (صلی الله علیه وآله ) آمده که از خـصـوصـیـات آن حـضـرت ایـن بـود کـه ، چشمانش می خوابید ولی قلبش بیدار بود و در انـتـظـار وحی الهی به سر می برد(131) ، پس خواب اگر چه برای او پیش آید ، هیچ گـاه او را از مـراقـبـت پـروردگـارش مـعـطـل نـمـی گـذارد ولی دیـگـران را مـعـطـل مـی کند . به عبارت دیگر ، مراد از خواب فرشتگان چیزیی است شبیه این روایت که امـام عـلی (عـلیـه السـلام ) فـرمـود : مـردم در خـواب انـد و چـون بـمـیـرنـد بـیـدار شـونـد(132) ، لذا خـوابشان مانند خواب چشم ها و غفلت نیست ، بلکه حالتی است که در مقایسه با آن چه خداوند سبحان بر آن است ، مانند خواب در مقایسه با بیداری است ؛ زیرا کسی که فاقد چیزی است ، نسبت به آن در خواب می باشد .

## آیا فرشتگان هم می میرند ؟

خـداونـد مـی فـرمـاید : و نفع فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفع فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون (133)

و صـیحه صور اسرافیل بدمند تا هر که در آسمان ها و زمین است همه یک سر مدهوش مرگ شـونـد جز آن که خدا بقای او خواسته ، آن گاه صیحه دیگری در آن دمیده شود که ناگاه خلایق همگی (از خواب مرگ ) برخیزند و نظاره (واقعه محشر) کنند .

بـا ایـن آیـه و آیـات دیـگـر نـظـیـر آیـه 87 از سـوره نـمـل نـمـی تـوان بـه طور یقین استدلال کرد که ملائکه در قیامت نخواهد مرد؛ زیرا تمامی مـخـلوقـات خـداوند بنابر ظاهر عمومات آیات مرگ ، محکوم به مرگ هستند ، ولی در این که عـده ای هـسـتـنـد در نـفـع اول نـمـی مـیـرنـد و از صـیـحـه اول جـان سـالم بـه در مـی بـرنـد شـکـی نـیـسـت ؛ چـه ایـن کـه آیـه فـوق و 87 سـوره نـمل به این امر تصریح دارد . اما آن چه باید دانسته شود عبارت است از این که : الا من شـاء الله چـه کـسـانـی انـد ؟ بـعـضـی مـی گـویـنـد : آنـان ، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هستند ؟ بعدا خواهند مرد و به قولی : مالک ، رضوان ، حـور و زبـانـیـه انـد و عـلامـه طـبـاطـبـایـی در المـیـزان مـی گـویـد : محتمل است مراد ارواح انسان ها باشد .

قـائلیـن بـه قـول اول به این حدیث تمسک می نمایند که ، انس بن مالک روایت کرد روزی رسـول خـدا (صـلی الله عـلیه وآله ) این آیه را می خواند ، چون به این جا رسید : الا من شاء الله گفتم : یا رسول الله ، اینان کیستند که خدای تعالی از صعقه نفخ صور اسـتـثـنـا کرد ؟ گفت : جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت گوید : چه کسی ماند ای ملک المـوت ؟ . . . مـی گـویـد : بـار خـدایا ، تو عالم تری ، ما چهار کس ماندیم . فرماید : ای ملک الموت ، جان اسرافیل را بستان و او جن اسرافیل را می گیرد . آن گه گوید : که ماند ؟ می گـویـد : جـبـرئیـل و مـیـکـائیـل و ملک الموت او را قبض روح کند و او چون کوهی بیفتد ، سپس گـویـد : کـه مـانـد ؟ جـواب دهـد بـار خـدایـا ، مـلک المـوت و جـبـرئیـل . مـی فـرمـایـد : ای مـلک المـوت بـمـیـر و او بـمـیـرد . جـبـرئیـل مـی مـانـد و بـس ، خـداونـد متعال به جبرئیل گوید : که ماند ؟ گوید : بار خدایا ، وجـهـک الدائم البـاقـی و جـبـرئیـل المـیت الفانی ؛ خدای نعالی گوید گوید : یا جـبـرئیـل ، از مـرگ چـاره ای نـیـسـت ، جـبـرئیـل بـه سـجـده در مـی آیـد و بـال مـی زنـد و مـی گـویـد : سـبـحـانـک ربـی ، تـبـارکـت و تـعـالیـت و یـا ذالجـلال و الاکـرام ؛ آن گـه جـان بـدهـد تـا جـز خـدای - عزوجل - باقی نماند(134) .

از ایـن حـدیـث می توان استفاده کرد که فرشتگان نیز می میرند؛ یعنی این چهار فرشته - کـه روسـای مـلائکـه الهـی انـد - بـه آن نـفـخ صـور اول نمی میرند ، بلکه بعد مرگ آنان را در می باید و دیگر موجود و مخلوق زنده ای باقی نـمـی مـانـد ، مـگر ذات اقدس الهی که از مرگ و زوال مصون است و در آن وقت جا دارد که

از مصدر جلال و عظمت خطاب رسد که : لمن الملک الیوم لله الواحد القهار(135) ذات کـبریای خود گوید و خود جواب دهد ، و این اشاره به وحدت و مالکیت مطلق خود او است که در آن وقت کسی نیست ادعای مالکیت کند .

در آخر ، جهت اطلاع بیشتر کلام صدر المتالهین شیرازی - رحمه الله - را می خوانیم : در خـبـر صـحـیـح آمـده اسـت کـه خـداونـد تـمـامـی مـوجـودات ، حـتـی فـرشـتـگان و ملک الموت (عـزرائیـل ) را نـیز می میراند ، آن گاه برای فصل و قضاوت بین موجودات آنها را باز می گرداند و هر یک در منازل و مقام خود در بهشت فرود می آیند ، البته گمان نشود میراندنی کـه در خـبـر مـذکـور آمـده از نـوع نـابـودی و تـبـاهـی اسـت ، بـلکـه از نـوع ایـجـاد و تـکـمـیـل اسـت و زیـرا شـان انـتـقـال از عـالمـی بـه عـالمـی بـرتـر ، ایـجـاد و اسـتـکـمـال اسـت و آن نـسـبـت بـه نـشـئه نـخـسـتـیـن مـرگ اسـت و نسبت به نشئه دیگر حیات (136) .

## آیا فرشتگان را می توان دید ؟

ما مسلمانان جملگی ایمان داریم که فرشته وجود دارد و همیشه با ما و میان ما است ، این در حـالی اسـت کـه مـا آنـهـا را نـمی بینیم اما ایشان ما را می بینند؛ یعنی فرشتگان ما را به عـیـانـت و آشـکـارا می بینند اما ما به آنان ایمانی غیر عیانی داریم . برای دید فرشتگان باید چشم دل باز کرد و حجاب های آن را بر طرف کرد چه این که فرشته جسم نیست که با حواس جسمانی ادراک شود .

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نادیدنی است آن بینی

بـه عـبـارت دیـگـر ، تمثل فرشته دو جنبه دارد : یک رشته به دست آن انسانی است که می خـواهد فرشته را ببیند؛ یک رشته هم به دست خود فرشته یا ذات مقدس احدیت است که آن حالت را پیش بیاورد که آن رشته از طرف انسان ، آن حالت ملکوتی است که در آن حالت ، انـسـان مـی تواند فرشته را ببیند و لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله ) فرشته را می دیـد ول بـسـیـاری از اطـرافـیـانـش آن را نـمـی دیـدنـد . چـون جـبـرئیـل (عـلیـه السـلام ) قـرآن را بـر قـلب رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) نـازل مـی کـرد در نـظـر وی مـتـمـثـل می شد ، به طوری که اگر کسی نزد آن حضرت بود جـبـرئیل را نمی دید؛ چون نزول جسمانی نبود تا با دیدگان دیدار شود و اگر کسی می تـوانـسـت جـبـرئیـل را مشاهده کند ، یا با تصرف پیامبر در جان وی بود و یا قدرت روحی بـیـننده چنان بود که جبرئیل را می دید و صدایش را می شنید ، چنان که امیر المومنین (علیه السـلام ) فـرمـود : نـور وحـی و رسـالت را مـی دیـدم و بـدی نـبوت و پیغمبری را می بـویـیـدم و هـنـگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد صدای شیطان را شنیدم ، گفتم : ای رسـول خـدا ، ایـن چـه صـدایـی اسـت ؟ فـرمود : این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده است ، تو می شنوی آن چه را من می شنوم و می بینی آن چه را من می بینم مگر این که پیغمبر نیستی (137) .

پـس مـشـاهـده و ادراک فـرشـتـگـان بـا خـروج از حـجـاب های نفسانی و مسلح شدن به چشم دل میسر است که این عمل نیز بسیار دشوار می باشد ، به همین جهت آن کس که در هنگام مرگ اسـت چـیزهایی را می بیند که حاضران در مجلسی نمی بینند ، و آنان را به چیزهایی خبر مـی دهـد کـه آنـهـا ادراک نـمـی کـنند و روحانیان و فرشتگان را که با او در یک جایگاه اند مشاهده نمی کنند .

در حدیث وارد شده : فرشتگان در مجالس حاضر می گردند و آنان در جست و جوی مجالس ، جـهـان را سـیر می نمایند و چون مجلس ذکری دیدند دیگران را ندا داده و گویند : بشتابید بـدان چـه کـه جـسـت و جـو مـی کـردید ، هیچ یک که بشر را توان آن نیست که آنان را ادراک نـمـایـد ، جـز آن کـس کـه خـداونـد پـرده از چـشـمـش بـرداشـتـه بـاشـد و ایـنـان اهـل کـشـف انـد ، آیا نشنیدی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) به آن کسانی که به دنـبـال جـنـازه مـردگـان سـواره مـی رفـتـنـد فـرمـود : آیـا شـرم نـمـی کـنید که فرشتگان بـال های خویش را برای طالب علم به روی زمین می گسترانند ؟ پس مومن سزاوار است که در هـر مـوطـنـی ، هـمـان گـونـه کـه صـاحـب کـشـف عـمـل مـی کـنـد ، عمل نماید و گرنه مومن حقیقی نیست (138) .

امـام حـسـن عـسـکـری (عـلیـه السـلام ) مـی فـرمـایـد : رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) هنگام احتجاج با مشرکین در مورد ملائکه فرمود : شم یا حواستان نمی توانید فرشته را مشاهده کنید؛ چه این که فرشته از جنس این هواست (یعنی هـمـان طـور کـه هـوا دیـده نـمـی شـود فـرشـتـه نـیـز قـابـل رویـت نـیست ) و اگر قوت بینایی خود را زیاد گردانید به طوری که او را مشاهده کـنـیـد ، هـر آیـنـه بـه شما می گویم این که شما می بینید فرشته نبست بلکه بشر است (یعنی دیدن فرشته نیرویی روحانی و بسیار قوی می خواهد که شما ندارید و فقط انبیا و بعضی از اولیای کمل الهی قادرند آن را مشاهده نمایند)(139) .

امـا خـمـیـنـی (ره ) در کـتـاب ارزشـمـنـد آداب الصـلوه مـی فـرمـایـد : و بـایـد دانـست که تـمـثـل جـبـروتـیـین و ملکوتیین در قلب و صدر و حس بشر ممکن نیست ، مگر پس از خروج از جـلبـاب بـشـریـت و تـنـاسـب او بـا آن عـوالم ، والا مـادامـی کـه نـفـس مـشـتـغـل بـه تـدبـیـرات مـلکـیـه اسـت و از آن عـوالم غافل است ، ممکن نیست این مشاهدات یا تمثلات برای او دست دهد . بلی گاهی شود به اشاره یـکـی او اولیـا نـفـس را از ایـن عـالم انـصـرافـی حاصل شود به قدر لیاقت از عوالم غیب ادراکـی مـعـنوی و یا صوری نماید و گاه شود که به واسطه بعضی امور هایله ، مثلا از بـرای نـفـوس انـصرافی از طبیعت حاصل شود و نمونه ای از عالم غیب ادراک کند . چنان چه شـیـخ الرئیـس قـضـیـه آن شـخـص سـاده لوح را کـه در حـج بیت الله برات آزادی از آتش گـرفـتـه بـود نـقـل کـنـد ، و شـیـخ عـارف مـحـیـی الدیـن نـیـز نـظـیـر ایـن قـضـیـه را نقل نماید . و اینها نیز از انصراف نفوس است از ملک و توجه ملکوتی است و گاه شود که نـفـوس اولیای کمل پس از انسلاخ از عوالم و مشاهده روح اعظم یا سایر ملائکه الله ، به واسطه قوت نفس نشئات در آن واحد حقایق جبروتیین را مشاهده کنند ، و گاه شود که به قدرت خود ولی کامل تنزل ملائکه حاصل شود ، و الله العالم (140) .

مـطـالبی دیگر راجع به تمثل فرشته و دیدن آن باقی ماند که - ان شاء الله - در بحث کیفیت نزول فرشته بر ولی امر بدان خواهیم پرداخت .

البته ذکر این نکته شایسته است که ، وقتی مشرکان برای ایمان آوردن با بهانه جویی اعـتـراض مـی کـردنـد کـه چـرا فـرشـتـگان بر ما نازل نمی شود تا آنها را مشاهده کنیم ؟ خـداونـد در جـواب فـرمود : یوم یرون الملائکه لا بشری یومئذ للمحرمین و یقولون حجرا محجورا(141) روزی که فرشتگان را ببینند مجرمان در آن روز بشارتی از فرشته نیافته ، بلکه به آنها گویند : ای سرکشان ! از رحمت خدا محروم باشید .

ایـن آیـه اصـل دیـدن فـرشتگان را مسلم گرفته ؛ به این معنی که روزی هست که کفار در روز دیـدن فـرشتگان خبر داده است ، تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن فرشتگان به نفعشان تمام نمی شود ، زیرا فرشتگان را نخواهد دیدی مگر روزی که با عـذاب آتـش رو بـه رو شـده بـاشـنـد ، و ایـن وقـتـی اسـت کـه نـشئه دنیوی و نشئه اخروی مـبدل شود . پس کفار در حقیقت با این در خواست خود در فرود آمدن عذاب شتاب کرده اند ، در حـالی کـه خـودشـان خـیـال مـی کـنـنـد بـا ایـن در خـواسـت خـود ، خـدا و رسول او را عاجز و ناتوان می کنند .

امـا ایـن کـه مـنظور از یوم یرون چه روزی است ؟ اختلاف است و عده ای می گویند مـراد روز قـیـامت است لکن آن چه از سیاق آیه به دست می آید - به نظر علامه طباطبایی - ایـن اسـت کـه ایـن مـشـاهـده از مـشـاهـدات دم مرگ است و و از سوی دیگر ، در مقام مخاصمه در پـاسـخ بـه کـسـی کـه دیدن فرشتگان را انکار می کند باید اولین روز (روز مرگ ) که ملائکه را می بیند به رخش کشید .

## آیا فرشتگان مسحور ساحران می شوند ؟

سـحـر در اصـل به معنای هر کار و هر چیزی است که ماخذ آن مخفی و پنهان باشد ، ولی در اصـطـلاح عـرف بـه کـارهـای خـارق العـاده ای مـی گـویـنـد کـه بـا اسـتـفـاده از وسـایـل مـخـتـلف انـجام می شود . گاهی صرفا جنبه نیرنگ و خدعه چشم بندی و تردستی دارد؛ گـاهـی از عـوامـل تلقینی در آن استفاده می شود؛ گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شـیـمیایی بعضی از اجسام و مواد بهره می گیرد و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین و طـایـفه جن است ، همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی جمع و درج است و بدیهی است که سحر در اسلام ممنوع و از گناهان کبیره است .

در این که طایفه جن و گروهی از شیاطین در معرض سحر ساحران قرار گرفته و تسخیر مـی شـونـد بـحـثـی نـیـسـت ، اما بحث در این است که ، آیا فرشتگان نیز مانند دیگر چیزها مسحور و تسخیر می شوند یا نه ؟ شهید اول در لمعه و شهید ثانی در شرح آن ، یـعنی الروضه الهیه بر این عقیده اند که : فرشتگان نیز به استخدام ساحران در مـی آیـنـد تـا از امـور غـیـبـی خـبـر دهـنـد(142) . امـا قبول این مطلب مشکل است و جای دقت و نظر دارد؛ زیرا با آن چه ما در گذشته در مورد حقیقت و اوصاف ایشان بیان نمودیم ، سازگار نیست .

## پر و بال فرشتگان

در آیـات و روایـات آمـده اسـت فـرشـتـگـان بـال و پـر دارنـد و بـرای بـعـضـی سـه بـال ، چـهـار بـال و چـنـدیـن بـال ذکـر شـده اسـت . از جـمـله خـداونـد در قـرآن کـریـم مـی فـرمـایـد : الحـمـدلله فـاطـر المـسـوات و الارض جـاعـل المـلائکـه رسلا اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شی ء قدیر(143) سپاس تنها سزاوار خدا است ، آفریننده آسمان ها و زمین ، فـرشـتـگـان را رسـولانـی گـردانـید که بال هایی دارند ، دو گانه و سه گانه و چهار گانه که هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید ، همانا خدا بر هر چیزی تواناست .

در مـورد طـالبـان عـلم ، امـیـر المومنین (علیه السلام ) به محمد بن حنفیه فرمود : بدان برای طالب علم : ساکنان آسمان و زمین استغفار می کنند . پرندگان آسمان ها و ماهیان دریا نـیز برای آنها دعا می کنند و فرشتگان بال های خود را برای طالبان علوم پهن می کنند و از این عمل خود اظهار رضایت و خشنودی دارند(144) .

نـیـز روایـت اسـت کـه خـداونـد فـرشـتـه ای دارد بـه نـام خرقائیل ، که هیجده هزار بال دارد و این حدیث - ان شاء الله - خواهد آمد . با توجه بـا ایـن مـوضـوعـات سـوال ایـن اسـت کـه کـه مـنـظـور از ایـن بـال هـا چـیـسـت ؟ آیـا هـمـانـنـد بـال پـرنـدگـان اسـت ؟ و سـه بـال و یـا بـیـشـتـر بـه چـه مـعـنـی اسـت ؟ آیـا مـمـکـن اسـت کـه ایـن بال ها کنایه و استعاره از مطلبی دیگر باشد ؟ و اگر استعاره است ، چرا ؟

اسـتـاد مـطـهـری در بـحـث وحـی و چـگـونـگـی آن ، نـظـریـه عـوامـانـه را در کـیـفـیـت نـزول فرشتگان بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) می فرماید : یک نظری عوام الناس دارند و آن این است که تا می گویند وحی این جور به فکرشان می رسد کـه خـداوند در آسمان است ، بالای آسمان هفتم ؛ مثلا در نقطه خیلی دوری ، و پیغمبری روی زمـیـن اسـت . بـنـابـرایـن ، فـاصـله زیـادی مـیان خدا و پیغمبر وجود دارد . خدا که می خواهد دستورهایش را به پیغمبرش برساند نیاز دارد به یک موجودی که بتواند این فاصله را طـی کـند و آن موجود قهرا باید پر و بال داشته باشد که بتواند دستوری را از خدا به پیغمبر القا کند ، پس این موجود باید از یک جنبه انسان باشد و از جنبه مرغ ؛ باید انسان بـاشـد تـا بـتـوانـد دسـتـور خـدا را بـرا پـیـغـمـبـر بـیـاورد و چـون مـی خـواهـد نـقـل کـلام و نـقـل سخن کند ، ولی از طرف دیگر ، چون این فاطمه بعید را می خواهد طی کند (اگـر هـر انـسـانـی مـی تـوانست ، که خود پیغمبر یم رفت و بر می گشت ) باید یک پر وبـالی داشـتـه بـاشد تا این فاصله میان زمین و آسمان را طی کند ، و او همان است که به اسم فرشته نامیده می شود . عکس فرشته ها را هم که می کشند و انسان نگاه می کند می بیند یک انسان است ، سر دارد ، لب دارد ، بینی دارد ، گردن دارد دست دارد ، پا دارد ، کـمـر دارد و هـمـه چـیـز دارد بـه اضـافـه دو تـا بـال نـظـیـر بال کبوتر ، فقط لباس ندارد که حتی بی شلوارش از هم می کشند . . . (145) .

دانـشـمـنـدان ، حـکـمـا و فـلاسـفـه اسـلامـی مـتـفـقـنـد کـه امـکـان دارد ذکـر بـال بـرای فـرشـتـگـان در آیـات و روایـات ، تـعـبـیـر کـنـایـی بـاشـد و جـنـاح و بـال در پـرنـدگـان نـه دسـت بـرای انـسـان اسـت و از آن جـایـی کـه بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنهاست ، گاهی این کلمه در فارسی یـا در عـربـی بـه عـنـوان کـنـایـه از وسـیـله حـرکـت و اعـمـال قـدرت بـه کـار مـی رود؛ مـثـلا گـفـتـه مـی شـود : فـلان شـخـص ، بـال و پـرش سـوخته شد ، کنایه از این که نیروی حرکت و توانایی از او سلب شد و یا فـلان کـی را زیـر بـال و پـر خـود گـرفـت ، یـا انـسـان بـایـد بـا دو بـال عـلم و عمل پرواز کند و لذا بعید نیست که در توضیح حدیث طالبان علم با عنایت با ایـن نـکـتـه کـه قـطـعـا فـرشـتـگـان بـال هـا جـسـمـانـی و قـابـل رویـت از زیـر پـای طـلاب عـلوم پهن نیم کنند و استعاره است ، بتوان گفت این سخن تعبیر کنایی است از این که فرشتگان طالبان علم را تحت حمایت و مراقبت و توجهات خود قرار می دهند .

حـکـیـم الهـی قـمشه ای در این مورد می گوید : ممکن است جناح استعاره باشد از سـرعـت اطـاعـت و قـوت و شـدت در انجام کار که در حقیقت کار آن قوای ملکوتیه در سرعت به حد تصور نیاید؛ زیرا هر چه سریع تصور شود باز زمان دارد ، اما کار قوای غـیـبـیـه عـالم در سـرعـت بـلا زمـان اسـت ، و در شـدت هـم از عـدد و کـم مـنـفـصـل افـزون اسـت بـه حـدی کـه قوه و هم که اشیا را در ماده و مدت تواند ادراک کند از تـصـور تـو هـم آن عـاجـز اسـت . آری ، قـوه قـدسـیـه عـقـل ، کـه زمـان و مکان و عدد در آن منطوی و حکمش فوق حد و ماده و مدت است و از دور عدد و زمان بیشتر و بالاتر است ، آن قوه تواند فهم کرد . برای تقریب ذهن مثالی ذکر کنیم :

اسرافیل هـزاران هـزار بـلکـه بـی نـهـایـت نـفـوس را زنـده مـی سـازد بـه امـر حـق ، و عزرائیل در کمتر از یک چشم به هم زدن هزاران بلکه بی حد و پایان نفوس را می میراند و به عالم ملکوت می کشاند . پس ممکن است مراد از اجنحه کنایه و استعاره از سرعت و شدت و کـثـرت عـمـل بـاشـد . مـثـال دیـگـر : چـنـان کـه قـوه نـور خـورشـیـد بـدون پـرو بـال ظـاهـری بـلکـه بـا بال و پر معنوی در یک ثانیه (یک چشم به هم زدن ) پنجاه هزار فـرسـخ پـرواز مـی کـنـد و قـوه جـاذبـه عـشـق بـدون بـال و پـر ظـاهـر جـهـان ها و کرات بی انتهایی را به سرعت حیرت انگیزی در فضا می گـردانـد کـه : لا الشـمـس یـنـبـعـی لهـا ان تـدرک القـمـر و لا الیـل سـابق النهار و کل فی فلک یسبحون (146) پس می توان مقصود از اجنحه را به طور استعاره و کنایه دانست (147) .

در تـفـسـیـر عـلی بـن ابـراهـیـم قـمـی روایـت شـده : جبرئیل شش صد بال دارد و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام را ملاقات کرد ما بین زمـیـن و آسـمـان را پر کرده بود . بدیهی است این گونه تعبیرات را نمی توان بر جنبه های جسمانی حمل کرده . بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت قدرت آنهاست .

در قرآن کریم مطالب بسیاری ، به استعاره و مجاز به کار رفته است ؛ مانند : آیه نور و نـیـز آیـه : جـاء ربـک (148) ؛ خـدایـت آمد . تعبیر آمدن خدا تعبیری مجازی است ، زیـرا خـداونـد جـسـم نیست که آمدن بر او صدق کند . چنان که عرش کرسی و دست و چشم و مانند آن در حق خداوند متعال به معنای جسمانی نیست ، بلکه کنایه از سلطنت الهی و استعاره از قـدرت نـامـتناهی و علم حضوری است . لذا شاید آمد و شد فرشتگان ، که دارای بالند ، کـنـایـه از مراتب نزول و عروج باشد . چون نزول از عالم بالا و یا عروج به سوی عالم بـالا صـورت مـی گـیـرد ، پـس وسـیـله آن نـیز باید مناسب باشد ، نه این که به راستی بـال جـسـمـانـی مـراد بـاشـد؛ و از ایـن رو مطلب نتیجه می شود این که فرمود : بعضی دو بـال ، بـعـضـی سـه بـال و بـعـضـی چـهـار بال دارند ، مراد این است که ، برخی در این نزول و صعود ضعیف تر و بعضی قوی ترند .

پـس اطـلاق جـنـاح و بـال بـرای فـرشـتـه ، بـه مـعـنـای مـطـابـقـی و بـال و پـری کـه در پـرنـدگـان وجـود دارد ، نـیـسـت ، بـلکـه بـال پـرنـدگـان مـثالی است برای بال هایی که فرشتگان دارند که : صورتی در زیر دارد چه در بالاستی .

این بال ها در حقیقت قوایی است که هر یک از ملائکه به حسب مقام و مرتبه خود دارند و همین قـوه ، هـنـگـام تـمـثـل بـرای انـسـان بـه صـورت اجـنـحـه مـتـمـثـل مـی شـونـد ، و تـعـدد و کـثـرت بـال هـا در حـقـیـقـت راجـع بـه جـهـات مـخـتـلف قابل ها است .

## مکان فرشتگان

در نـظـام هـسـتـی چهار عالم کلی تحقق دارد که به تناسب مراتب وجود ، ترتیب یافته اند : عـالم لا هوت ، عالم جبروت ، عالم ملکوت ، عالم ناسوت یا طبیعت . مراد از ملکوت جـهـت یافتن هر چیز است که رو به خداست ؛ چون هر موجودی دو جهت دارد ، یک جهت آن رو به خدا دارد ، و ملک آن جهت ظاهری است که رو به خلق دارد ، شاهد مطلب آیات قرآن کریم است و از جمله این آیه : قل من بیده ملکوت کل شی ء(149) ؛ بگو ! آن کیست که ملکوت هر چیز را به دست دارد ؟

چـرخ بـا ایـن اخـتـران نـغـز و خوش زیباستی

صورتی در زیر دارد آن چه در بالاستی

امـیـر المـومـنـیـن (عـلیـه السلام ) می فرماید : خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسـمـان هـایـش و آبـادانـی بـالاتـریـن قـسـمـت ملکوت و عظمت خویش ، مخلوقاتی بدیع از فـرشـتـگـانـش آفـریـد ، و بـه وسیله آنها اماکن خالی پهنه های سطوح باز شده آسمان ، صـداهـای بـلند تسبیح گویندگان از فرشتگان ، در صفحات قدس و پوشش حجاب ها و سراپرده های عظمت و مجد طنین انداز است . . . .

گـروهـی از آنان در میان ابرهای پر آب و در کوه های مرتفع و بلند و در ظلمات تاریکی قـرار دارنـد و جـمعی قدم هایشان حدود زمین پایین را شکافته است و پاهایشان مانند پرچم های سفیدند که از شکاف های هوا نفوذ کرده اند(150) .

و امـام زیـن العـابـدیـن (عـلیـه السـلام ) مـی فـرمـایـد : . . . و بـر اصـنـاف گـوناگون فرشتگان که برای خود اختصاص داده ای (جز طاعت و بندگی تو کاری ندارند) و آنها را با تقدیس خود از خوردنی و آشامیدنی بی نیاز کرده ای ، و در درون طبقه های آسمان هایت جـا داده ای . . . و (درود فـرسـت ) بـر فـرشـتـگـان کـه در هـوا و زمـیـن و آب جـا دارند . . . (151) .

با توجه به روایات وفق ، معلوم شد فرشتگان در همه جا حاضند ، اما مکان اصلی ایشان آسـمـان است ، و از آن جایی که بعضی از آنان فرشتگان عالم علوی و بعضی فرشتگان عالم سفلی هستند؛ بعضی در آن جا و بعضی در این جا انجام وظیفه می نمایند ، باید توجه داشـت کـه اگـر سـخـن از مـکـان مـلائکـه برده می شود به این معنا نیست که ایشان هم مانند سـایـر مـخـلوقات عالم ماده ، فضا اشغال می کنند و با یک دیگر تزاحم دارند ، بلکه آنها چون موجوداتی مجرد و ای اجسام برزخی هستند و اجسام مادی نیستند هیچ گونه مکانی را به معنای اشغال فضا برای خود اختصاص نمی دهند و با وجود تعداد کثیر ایشان در آسمان ها با یک دگر تزاحم نداند ، که این امور از خصوصیات و صفات عالم مادی است .

در روایـات از جـایـی بـه نـام بـیت المعمور نام برده شده است چنان که امام سجاد (عـلیـه السـلام ) مـی فـرمـایـد : و الطـائفـیـن بـالبـیـت المـعمور؛ (و درود فرست ) بر فرشتگانی که در طواف بیت المعمورند(152) .

در ایـن کـه بیت المعمور کجاست در روایات متعددی تصریح شده که خانه ای است مقابل خانه کعبه در آسمان ها ؟ عبادتگاه فرشتگان است ، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن مـی شـونـد و تـا قـیـامـت بـه آن باز نمی گردند . ولی در این که بیت المعمور در کدام آسمان است ؟ روایات مختلف است . در بسیاری از آنها آسمان چهارم و در بعضی آسمان هفتم آمده است .

حـضـرت رسـول اکـرم (ص ) مـی فـرمـایـد : آن خـانـه ای اسـت در آسـمـان چـهـارم در مـقـابـل کـعـبه ، که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند ، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به آن باز نمی گردند(153) .

خـداونـد مـتـعـال بـه بـیت المعمور قسم خورده است : و الطور و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور(154) .

و نیز امیر المومنین (علیه السلام ) درباره جایی دیگر به نام حظیره القدس می فرماید : در آسمان هفتم جایی است به نام حظیره القدس در آن فرشتگانی هستند کـه آنـهـا را روحـانیون می گویند؛ چون شب قدر فرا رسد از پروردگار برای آمـدن بـه دنیا اجازه می طلبند - خداوند به آنها اجازه می دهد؛ پس بر مسجدی نمی گذرند جـز آن که در آن نماز می خوانند ، و در راه با کسی رو به رو نمی شوند جز آن که برای او دعا می کنند و از ایشان به او برکت و نیکی می رسد(155) .

در ایـن جـا ممکن است این سوال مطر شود که امروز بشر تا کره ماه مسافرت کرده و قسمتی از فـضـای بـی مـنـتـهـا را بـا سـفـیـه هـای فـضـایـی زیر پا گذاشته ، اما اثری از این فـرشـتـگـان سـاجـد و راکع ندیده است . باید گفت که دانش امروز و دیروز هر دو اقرار و اعـتـراف دارنـد بـر ایـن کـه بـسـیـاری از مـوجـودات ایـن عـالم با حواس ما درک نیم شود و ضـرورتـی نـدارد که ، فقط به آن چه می بینیم ، ایمان بیاوریم ، که مبادا از موارد خطا در حس باشد . گذشته از این خدایی که تمام اشیا را از نیستی به هستی می آورد و عدم را وجـود مـی بـخـشـد ، مـی تواند موجوداتی بیافریند که به چشم دیده نشوند . پس این که فرشتگان را با چشم نمی بینیم برای آن است که آنها از عالم ملکوتند و چشم مادی آن چه راجـع بـه مـلکـوت اسـت نـمـی بـیـنـد ، چـنـان کـه حـضـرت رسول اکرم (ص ) جبرئیل امین (علیه السلام ) را می دید ، ولی اصحاب ، او و فرشتگان را نمی دیدند ، و با این

وجود بدان ها ایمان راسخ داشتند .

عـلامـه طـبـاطـبـایـی (ره ) مـی فـرمـاید : اگر در آیات و روایات آمده که آسمان ها منزلگاه فـرشـتـگان است ، و یا فرشتگان از آسمان نازل می شوند ، و حاملان امر و فرمان خداوند هـسـتـنـد ، و یـا فـرشـتـگـان با نامه اعمال بندگان به آسمان بالا می روند ، و ای این که آسـمـان درهـایـی دارد ، کـه بـرای کـفـار بـاز نـمـی شـود ، و یـا ایـن کـه ارزاق از آسـمـان نـازل مـی شـود ، و یا مطالبی از این قبیل ، که آیات و روایات مخالف بدانها اشاره دارد؛ این امور نام برده بیش از این دلالت ندارند ، که نوعی تعلق و ارتباط با آسمان ها دارند . امـا این که این تعلق و ارتباط نظیر ارتباطی بوده باشد که ما بین هر جسمی با مکان آن اسـت ، آیـات و روایـات هـیـچ دلالتـی بـر آن نـدارد ، و نـیـم تواند هم داشته باشد؛ زیرا جسمانیت مستلزم آن است که آنها محکوم به احکام جاری در نظام مادی باشند ، یعنی همان طور کـه عـالم جـسـمـانـی مـحـکـوم بـه دگـرگـونـی اسـت ، مـحـکـوم بـه تبدل و فنا ، و سستی است ، باید آن امور نیز محکوم به این احکام بشود(156) .

همه فرشتگان فرمان بردار خدایند

مـی گـویـند : روزی ابن صوریا ، - که یکی از بزرگان یهود بود - همراه عده ای از یـهـود فـدک ، نـزد پـیـامـبـر اسلام آمده از آن حضرت سوالاتی کردند و نشانه هـایـی پـرسیدند که گواه نبوت و رسالت او بود . پس از پاسخ هر کدام صحت جواب را تصدیق کردند آخرین سوالشان این بود : فرشته ای که وحی برا و می آورد چه نام دارد ؟ ابـن صـوریـا اضـافـه کـرد : اگـر ایـن سـوال را هـم پـاسـخ دهـی ایـمـان مـی آوریـم ! رسول خدا (ص ) در پاسخ فرمود : نام او جبرئیل است .

ابـن صـوریـا بـا ایـن کـه جـواب را صـحـیـح یـافـت گـفـت : جـبـرئیـل دشـمـن مـاسـت ، او هـمـیـشـه دسـتـور جـهـاد و سـخـتـی و مـشـکـلات مـی آورد ! ولی مـیـکـائیـل هـمـیـشـه دسـتـورات آسـان مـی آورد . اگـر فـرشـتـه وحـی مـیـکـائیـل بـود مـا بـه تـو ایـمـان مـی آوردیـم ! در ایـن مـورد آیـه نـازل شد : قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لمابین یدیه و هـدی و بـشـری للمـومـنـیـن (157) ( آنـهـا می گویند فرشته ای که وحی بر تو نازل می کند چون جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم به تو ایمان نمی آوریم ) بگو : کـسـی کـه دشـمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست ) ، چرا که او به فرمان خدا قرآن را بـر قـلب تـو نـازل کـرده اسـت ، تـا کتب آسمانی پیشین را تصدیق کند و هدایت و بشارت برای مومنان باشد .

طـبق شان نزول آسه شریفه معلوم شد یهود بار دیگر ، با بهانه جویی های خود ، که در طـول تـاریـخ سابقه دارد ، می خواستند از بندگی و اطاعت خداوند و اسلام آوردن سرباز زنـنـد ، لذا با فرق گذاشتن بین جبرئیل و میکائیل ، که یکی از خوب و دیگری را بد جلوه مـی دادنـد ، قـصـد تـمـرد از اسـلام را داشـتـنـد ، ولی غـافـل از ایـن کـه آنـهـا جملگی معصومند و همان را انجام می دهند که امر الهی است و در این زمـیـنـه جـبرئیل و میکائیل هیچ فرقی با یکدیگر ندارند ، هر دستوری که خداوند بدهد ، هر کـدام کـه بـاشـنـد امـتـثـال مـی کنند . از این رو در آیه بعد می فرماید : من کان عدو الله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین (158) کسی که دشمن خدا و فـرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است ؛ و) خداوند دشمن کافران است .

دسـتـورهای سودمند و تکامل بخش برای انسانها از طرف خداوند به وسیله فرشتگان بر پـیـامـبـران نـازل مـی شـود و اگـر تـفـاوتـی بـیـن مـامـوریـت هـای آنـهـا بـاد ، از قـبـیـل تـقسیم ماموریت است نه تضاد در ماموریت ، اینها همه در یک طریق مستقیم قرار دارند ، بنابراین ، دشمنی با یکی از آنها دشمنی با خداست (159) .

## فصل سوم : اصناف و مراتب فرشتگان

اصناف و اقسام فرشتگان

هـمـان گـونـه که عالم به اعتبارات مختلف ، گاه به دو عالم خلق و امر ، غیب و شهادت ، مجرد و مادی و ملک و ملکوت و گاه به سه عالم جبروت و مـلکـوت و نـاسـوت ، و گـاه بـه چهار عالم جبروت و ملکوت و ناسوت و لاهوت و گـاهـی بـه بـیـشـتر از این عوالم تقسیم می شود؛ فرشتگان الهی نیز ، که دارای قـوای غـیـر متناهی و ماموران خداوند هستند ، بر حسب عوالم طولی به مراتب عالی و دانی و اطوار بی شمار منقسم می شوند .

اما فرشتگان به طور کلی بر سه دسته اند

## دسـتـه اول : فـرشتگان شیدا (ملائکه مهیمین )

آنان فرشتگانی هستند که شیفته و غرق در عـظـمـت خـداونـد سبحان هستند؛ نه به خود توجه دارند و نه به چیز دیگری . در بصائر الدرجـات نـقل است که امام صادق (ع ) فرمود : کروبیان (فرشتگان مقرب ) گروهی از پیروان ما از نخستین آفرینشند که خداوند آنان را پشت عرش قرار داد .

اگـر نـور یـکـی از آنها بر تمام زمین تقسیم شود ، آنان را کفایت کند ، آن گاه امام (ع ) فرمود : هنگامی که موسی خواسته خود را به خداوند عرضه داشت ، به یک از آنان فرمان داد ، پس نور او بر کوه جلوه گر شد و آن را متلاشی ساخت (160) .

شما پس از دقت در آهی فلما تجلی ربه للجبل . . . (161) و روایـاتـی کـه دربـاره آن نـقـل شـده اسـت ، تصدیق خواهد کرد که این فـرشـتـگـان فـانـی در خداوند سبحانند ، به غیر او توجه ندرند و برای آنها جز خداوند سبحان مطلوبی مطرح نیست . این فقره از روایت فوق : خداوند آنان را پشت عرش قرار داد بـر هـمـیـن مـعـنـا اشارت دارد ، زیرا عرش عالم تدبیر و قضا و قدر است و تمامی تـفـصـیـل ها و حکم ها در آن جا صورت می گیرد بنابراین ، در پشت آن ، اثری از این امور نخواهد بود .

## دسـتـه دوم : فـرشـتـگـان عبادت کننده و پرستشگر

در نهج البلاغه آمده است : آن گاه آسـمـان های بالا را از هم گشود ، و آکنده از فرشتگان گوناگون ساخت : گروهی از آنان همیشه به سجده اند و رکوع ندارند ، و یا به رکوعند و قیام ندارند و یا در صفوفی که هـرگز از هم پراکنده نمی شود قرار دارند ، و یا همواره تسبیح می گویند و هرگز خسته نـمـی شـود ، هـیـچ گـاه خـواب چـشـمـان آنـهـا را نـمـی پـوشـانـد و عـقـول آنـها گرفتار نسیان و سهو نمی شود . بدن آنها به سستی نمی گراید و غفلت و نسیان بر آنان عارض نمی شود .

## دسـتـه سـوم : فـرشـتـگـان کارگزار

اینان به کار تدبیر عالم گمارده شده اند؛ یعنی حـامـلان عـرش و کـرسـی هـستند و فرشتگانی اند که کارگزاران آسمان ها ، خورشید ماه و ستارگان ، شب و روز ، جو ، ابرها ، باران ها ، رعد و برق ، صاعقه ها ، شهابها ، بادها ، زمین ، عـنـاصـر ، دریـاهـا ، کـوه هـا ، دره هـا ، گـیـاه هـا ، حـیـوان ، انـسـان ، و اعـمـال ، زمـان هـا ، مـکـان ها ، زندگی ، روزی ، مرگ ، برزخ ، حشره ، بهشت ، آتش و جز آن هستند . تا آن جا که از برخی روایت استفاده می شود آنان در جزئی ترین امور عالم وساطت دارنـد . ایـن دسـتـه خـود شامل طبقات گوناگونی است ؛ در هر کاری که به عهده آنان است فرمانده و فرمانبری وجود دارد .

جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل و عزرائیل در این دسته قرار دارند(162) . شرح و توضیح این دسته خواهد آمد .

ملاصدار فرشتگان را به اعتباری در هشت صنف می شمارد :

اول : حامل و بر دارندگان عرش . فرمود : و هشت فرشته عرش پروردگارت را بالای آن حمل کنند(163) .

دوم : فـرا گـیـرنـدگـان اطـراف عـرش خداوندی و چنان که فرمود : و فرشتگان را می بـیـنـی کـه عـرش را احـاطـه کـرده انـد و بـه سـتـایـش پـروردگـارشـان تـسـبـیـح مـی گویند(164) .

سـوم : بـزرگـان از فـرشـتـگـان . کـه از آنـان جـبـرئیـل و مـیـکـائیـل اسـت . چـنـان کـه مـی فـرمـایـد : هـر کـه دشـمـن خـدا و فرشتگان و پیامبران و جبرئیل و میکائیل باشد . خدا نیز دشمن کافران است (165) .

چـهـارم : فـرشتگان بهشت . خداوند می فرماید : فرشتگان از هر دری بر آنها (مومنین ) در می آیند و می گویند : درود بر شما بر آن صبر که کردید ، تا عاقبت منزلگاه نیکویی یافتید(166) .

پنجم : فرشتگان گماشته بر آتش جهنم . می فرماید : نوزده (فرشته ) نگهبان آنند . و ما موکلان دوزخ را جز فرشتگان قرار ندادیم (167) .

شـشم : فرشتگان گماشته بر انسانها . می فرماید : دو فرشته فراگیرنده - که در چـپ و راسـت او نـشـسـته اند - وی را فراگیرند . سخن نگوید جز آن که نزد او همان دم عتید مراقب آماده است (168) .

هـفـتـم : نـویـسـنـدگـان اعـمـال . مـی فـرمـایـد : بـر شـمـا نـگهبانانی گماشته اند که نویسندگان ارجمندند ، و هر چه کنید بدانند(169) .

هـشـتم : فرشتگان گماشته شده بر احوال این جهان . فرمود : قسم به فرشتگان صف آرا کـه صـف بـسـتـه انـد ، و فـرشـتـگـان جـلوگـیـر کـه جـلوگـیـرنـد ، و آنـهـا ذکـر خوانند(170) . (171)

هـم چـنـیـن در شرح اصول کاهی می گوید : فرشتگان به علمی و عملی تقسیم شوند و هر کـدام از آنـه هـم بـه خـسـب مـقـام و حـال بـه سـتـایـش پـروردگـارشان تسبیح می گویند ، بـنـابـرایـن ، چـهـار فـرشـتـه عـمـلی ، او را سـتـایـش به قدرت و آمرزشی که از صفات فـعـل اسـت ، مـی کـنند و چهار فرشته علمی فرشتگانی ند که اشراقیان آنان را انوار قـاهـره نـامـیـده انـد و مـرتبه شان برتر از مرتبه فرشتگان عملی است که آنان را انـوار مـدبـره نـامـیـده انـد ، چـون آنـان عـقـلی انـد و ایـنـان نـفـسـانـی و نـسـبـت عقل به نفس ، نسبت پدر به فرزند و نسبت استاد به شاگرد و نسبت شیخ به مرید است .

از جـهـت دیـگـر نـسـبـت نـفـس بـه عـقـل ، نـسـبـت نـقـض بـه کـمـال ، نـسـبـت قـوه بـه فـعـل ، دانـه به میوه ، و حرکت به پایان و مسافر به وطن است (172)

همو در کتاب مبدا و معاد ، فصل شانزدهم می گوید : فرشتگان منحصر در سه طبقه اند : یک طـبـقه ملائکه زمینند . طبقه دوم ملائکه آسمان ها - و این دو دسته تدبیر کنند گان امرند - و طبقه سوم حاملین عرشند .

نیز به اعتباری فرشتگان به چهار دسته تقسیم می شوند که روسای قوای قدسیه اند : جـبـرئیـل و مـیـکائیل و اسرافیل و عزرائیل ، که به ترتیب : فرشته علم و فرشته رزق و فـرشته زنده کردن و فرشته میراندن هستند و سایر فرشتگان تحت ریاست این چهار می باشند .

در قرآن کریم نیز به اصنافی از فرشتگان اشاره شد ، که اجمالا بدان ها می پردازیم : و الناز عات غرفا - و الناشطات نشطا - و السابحات سبحا- فالسابقات سبقا - فـالمدبرات امرا(173) بنابر قولی ، مراد از و الناز عات غرقا فرشته هـایـی هـسـتند که جان کفار را به سختی از بدن آنهابر می کشند ، چنان که کمان دار زه را تـا پـایـان بـکـشـد . مـراد از و الناشطات نشطا فرشته هایی هستند که در خبر و ایـمـان از آدمـی زادگـان سـبـقـت گیرند ، یا به وحی بر انبیا از دیوان پیش افتند و ارواح مـومنان را زود به بهشت رسانند . مراد از فالمدبرات امرا فرشته هایی هستند که سرپرست کار بندگان در طول یک سال هستند(174) (175) .

## تعداد فرشتگان :

تـعـداد فـرشـتـگـان بـه قـدری زیـاد اسـت کـه بـه هـیـچ وجـه قـابـل مـقـایسه با تعداد انسان ها نیست ، چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام ) مـی خـوانـیـم . هنگامی که از آن حضرت پرسیدند : آیا عدد فرشتگان بیشتر است یا انسان هـا ؟ فـرمـود : سـوگـند به خدایی که جانم به دست اوست ، فرشتگان خدا در آسمان ها بـیـشـتـرنـد از عـدد ذرات خـاک های زمین و در آسمان جای پایی نیست ، مگر این که در آن جا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند(176) . در خبر آمده است که انسان ها یک دهم جـنیان بوده و جن و انسان ها یک دهم حیوانات خشکی و تمامی یک دهم فرشتگان آسمان دنیا ، و همه آنها یک دهم فرشتگان آسمان دومند . و بر همین ترتیب است تا برسد به فرشتگان آسـمـان هـفـتم ، آن گاه همگان ؛ برابر فرشتگان کرسی بسیار کم و ناچیز بوده و سپس هـمه این ها یک دهم فرشتگان یک پرده از سراپرده های عرشند . که درازی هر سراپرده آن شش صد هزار است و پهنا و طاق آن به اندازه ای است که اگر تمامی آسمان ها و زمین ها و آن چه در آنها و بین آنها موجود است در برابر آن قرار دهی ، چیزی بسیار کوچک است و در آن بـه انـدازه گـنـجـایـش گـامـی نـیـسـت ، جـز آن کـه فـرشـتـه ای در حال سجود و یا رکوع و یا برپا ایستاده در آن جاست و آنان را بانگ به تسبیح و تقدیس بـلنـد اسـت سـپس تمامی اینها در برابر فرشتگانی که در اطراف عرش الهی طواف می نـمـایـنـد مـانـنـد قـطـره ای اسـت در دریـا ، کـه شـمـار آنـان را جـز خـدا کسی نمی داند ، این فـرشـتـگـان بـا فـرشـتـگـان لوح کـه پـیـروان اسـرافـیـلند و فرشتگانی که سپاهیان جـبرئیلند ، تمامی شنوا و فرمان برادر امر الهی بوده و کوتاهی و سستی به خرج نمی دهند . . . (177)

از این قبیل روایت و اخبار در کثرت فرشتگان و اصناف آنها ، - که دلالت بر کثرت ایشان دارد - بـسـیـار وجـود دارد . در حـدیـثـی از حـضـرت علی (علیه السلام ) آمده : هیچ یک از مـردمـانی نیست مگر آن که با او چندین فرشته نگهبان است ، که او را نگاه می دارند از آن کـه در چـاهی در افتند یا دیواری بر او فرود آید ، یا بدی و شری به او برسد . و چون اجـلش بـرسـد و وقت آن در آید ، در میان او و آن چه به او می رسد مانع نشوند (تا از دنیا بروند)(178) .

در خـبـر اسـت جـبـرئیـل هـر صـبـح و شـام داخـل نـهـر حـیـات مـی شـود و بـعـد از خـروج ، بـال و پـر خـود را تـکـان مـی دهـد و از قـطـرات آب هـای بـال و پـر او ، مـلائکـه بـی شـمـاری خـلق مـی شـود . دربـاره بـال هـای مـتـعـدد فـرشـتـگـان پـیـشـتـر مـطـالبـی بـیـان شـد ، امـا دخـول جـبرئیل در آب حیات ، همان انغمار وجود خارجی او است در حیات وجود و بحر وحدت و خـروج از آب حـیـات اشاره است به رجوع او به کثرات و مبدئیت او برای تجلی و ظهور در حقایق ، چون به مذاق تحقیق ، جبرئیل عقل اول است و از این جهت ، واسطه در فیض و اظهار ما فـی الغـیـب مـی بـاشـد . قـطـرات آب عبارت است از : حیثیات وجود دارد ، که از آن تعبیر به وجـوب سـابـق بـر وجـود عـلت نـمـوده انـد ، چـه هـر مـعـلولی قـبـل از وجـود خـارجـی در وجـود عـلت و به وجود جمعی علت موجود است و منشا وجود خارجی مـعـلول مـی بـاشـد . خـلق اشـیـا از قـطـرات اشـاره اسـت بـه تـنـزل هـمـان حـیـثـیـات مـوجـود در عـلت بـه وجـوب سـابـق بـر وجـود معلول (179) .

## فرشتگان مهیمین

عـده ای از فـرشـتـگـان هستند که فرشتگان مهیمین نامیده می شوند ، آنها تنها بر جـمـال نـظـر بسته و مبهوت و حیران در عظمت و جلال و محو شهود آن حسن بی مثالند و به دیگر خلایق توجهی ندارند .

مـلاصـدرا مـی گـویـد : فـرشـتـگـان مـهیمون غرق در دریای احدیث و سرگشته و حیران در بـزرگـی و عـظـمـت خـدایـنـد ، آنـان شـیـفـتـگـان در جـلال الهـی و دل بـاخـتـگـان در نـعمت های ربانی و فروتنان در بارگاه جبروت و بزرگی اویند ، که ایشان را هیچ توجهی به ذات منور خودشان به نور الهی نیست ، چه رسد که به غیر خود توجه و التفات داشته باشند(180) .

سـیـخ عبد الرزاق کاشانی در تاویلات می گوید : مهیمون فرشتگانی هستند که غـرق در شـهـود جـمـال حـق تـعـالی هـستند ، و آنان کسانی اند که از شدت مشغولیتشان به مـشـاهـده حـق تـعـالی و سـر گـشتگی و هیجاتشان در آن مشاهده ، نمی دانند که خداوند آدمی آفـریـده اسـت یـا خبر و آنان همان فرشتگانی عالون (بلند مرتبه ) هستند که فرمان به سـجـده آدم نـیـافـتـنـد ، از آن جـهـت کـه از غـیـر حـق پـوشـیـده ، و شـیـفـتـه نـور جمال اویند ، و چیزی جز او طلب نمی کنند ، و اینان را کروبیان نیز گویند .

امـا صـادق (عـلیه السلام ) فرمود : کروبیان (فرشتگان مقرب ) گروهی از پیروان ما از نـخـسـتـیـم آفـرینشند که خداوند آنان را پشت عرش قرار داد . اگر نور یکی از آنها بر تمام اهل زمین تقسیم شود ، آنان را کفایت کند . آن گاه امام فرمود : هنگامی که موسی خواسته خـود را بـه خـداونـد عـرضه داشت ، به یکی از آنان فرمان داد ، پس نور او بر کوه جلوه گر شد و آن را متلاشی ساخت (181) .

عـلامـه طباطبائی (قده ) در توضیح این جمله از روایت : خداوند آنان را پشت عرش قرار داد مـی فـرماید : (این جمله بر شیدایی این فرشتگانی اشارات دارد) زیرا عرش عـالم تـدبـیـر و قـضـا و قـدر اسـت و تـمـامـی تـفـصـیل ها و حکم ها بدان منتهی می گردد ، بنابراین ، در پشت آن ، اثری از این امور نخواهد بود .

در روایتی آمده است : عالین (بلند رتبه گان ) گروهی از فرشتگانند به غیر خداوند تـوجـه نـدارنـد ، و مـامـور بـر سـجـده بـرای آدم نبودند ، و نمی دانند خداوند جهان و آدم را آفریده است (182) .

نیز استاد شهید مطهری (ره ) می فرماید : بعد از ذات حق ، قوی ترین عشق ها و بهجت ها هـمـان اسـت کـه در مـجـردات عـقـلی اسـت کـه در اصـطـلاح فـلاسـفـه عقول نامیده می شوند ، و در اصطلاح شریعت هم از آنها به ملائکه تعبیر شـده اسـت و البـتـه - چـنـان کـه بـعـدا اشـاره خـواهـیـم کـرد - مـلائکـه شـامـل پـاره ای از نـفـوس و حتی قوای طبیعی نیز می باشند ( ؟ ! ) در زبان دین گروهی از ملائکه به نام مهیمین خوانده شده اند که در عشق مطلق به سر می برند و جز به ذات حـق کـه مـعشوق و محبوب آنهاست به چیز توجه ندارند ، نه از عالم با خبرند و نه از آدم . ایـن دسـته از عقول چون مجرد کامل هستند در آنها عشق هست اما شوق نیست ، کما این که در ذات باری هم چنین است (183) .

## فرشتگانی روحانی و مقرب

امـا زیـن العـابدین (علیه السلام ) در بخشی از سوم صحیفه سجادیه به عنوان درود بـر فـرشـتـگـان عـرض مـی دارد : فـصـل عـلیـهـم و عـلی الروحانیین من ملائکتک ، و اهـل الزلفـه عـندک پس درود فرست بر آنان و نیز بر فرشتگان روحانی و آنان که نزد تو قرب و منزلت دارند .

بـعـضـی گـفته اند : فرشتگان روحانی ، اجسام لطیفی هستند که با چشم درک نمی شوند . صـدر المتالهین - قدس سره - می فرماید : مراد فرشتگان عقلی است که واسطه در سلسله اسباب وجودی بین خدا و فرشتگان آسمان هستند و لذا گفت : و آنان را در میان طبقه های آسـمـان جـای دادی زیرا میان طبقات آسمان ، همان نفوس آنان است که آنها را حرکت می دهـد ، چـون بـرای هـر نـفس ملکی ، جوهری عقلی و مفارق است که جایگاه آن معرفت الهی است (184) .

از امـیـر المـؤ مـنـین (علیه السلام ) روایت شده : در آسمان هفتم جایی است به نام حظیره القـدس ، در آن فـرشـتـگان هستند که آنها را روحانیون می گویند ، چون قدر شود از پـروردگـار بـرای آمـدن بـه دنیا اجازه می طلبند ، خداوند به آنان اجازه می دهد ، پس بر مـسـجـدی نـمـی گـذرنـد جـز آن که در آن نماز می خوانند و در راه با کسی رو به رو نمی شـوند جز آن که برای او دعا می کنند و از ایشان به او برکت و نیکی می رسد(185) . در ورود به مسجد و نماز خواندن و دعا کردن ، اسراری است که با دقت و تدبر روشن می شود .

زلفـه و زلفـی بـه مـعـنـی قـرب و نـزدیـکـی اسـت ؛ و اهـل الزلفـه ، اشـاره بـه مـلائکه مقربین می باشد . و معلوم است قرب ایشان به خـداونـد ، قـرب مـکـانـی نـیـست ؛ زیرا حق تعالی منزه از مکان است ، بلکه قرب منزلتی و مـعـنـوی دارنـد و بـه ایشان کروبیین نیز می گویند . چنان که از ابوالخطاب بن رحـیـه دربـاره کـروبیین سوال کردند که : آیا در لغت به آن آشنایی داری یا خیر ؟ گفت : کروبیین ساده الملائکه بوده و ایشان مقربون هستند(186) . البته بعضی ، چون شیخ عـبـدالرزاق ، عـلامـه طـبـاطـبـایی و عده ای دیگر ، کروبیون را نام دیگر فرشتگان مهیمون (شیدا) می دانند و ممکن است کروبیون اعم از مهیمون و مقربون باشد .

## رووس ملائکه

در بـیـن مـلائکـه الله ، چهار ملک وجود دارند که در پیشگاه قرب خاصی دارند و در لسان حکما و فلاسفه الهی از آنها تعبیر به رووس ملائکه می شود ، آنها عبارت اند از : جـبـرئیـل ، مـیـکـائیـل ، اسـرافـیـل و عـزرائیـل . شـرح و مـعـرفـی هـر یـک از ایـشـان بـه حول و قوه الهی به طور جداگانه خواهد آمد .

در روایـات و اخـبـار بـا ایـن چـهار ملک مقرب معروف ، به صراحت اشاره شده است . از جمله روایـتـی از رسـول گـرامـی اسـلام (صلی الله علیه وآله ) وارد است که فرمودان الله تـبـارک و تـعـالی اخـتـار مـن کـل شـی ء اربـعـه ، و اخـتـار مـن المـلائکـه جـبـرئیـل و مـیـکـائیـل اسـرافـیـل و مـلک المـوت (187) خـداونـد مـتـعـال از هـر چـیـزی چـهـار تـا را اخـتـیـار و انـتـخـاب فـرمـوده و از فـرشـتـگـان نـیـز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت (عزرائیل ) را اختیار کرده است .

جـبـرئیـل فـرشـتـه عـلم و مـتـوجـه سـازنـده مـجـردات ، کـه بـه فـهـم و تـعـقـل ادراک مـی کـنـنـد . مـیـکـائیـل فـرشـتـه ارزاق اسـت . اسـرافـیـل فـرشته زنده گردانیدن است و عزرائیل فرشته میراندن و ترقی دهنده مواد از صور پایین تر به کامل تر است . سایر فرشتگان تحت ریاست این چهار فرشته اند .

در ایـن جـا اشـاره بـه مـطلبی شایسته و بایسته می نماید که : آیا بین این چهار ملک نام بـرده ، جـامـعی و رئیسی وجود دارد که به اینها الهام کند و اینان هر کدام در تحت اوامر او باشند ؟

هـر چـنـد بـه طـور یـقین نمی توان گفت که بین چهار ملک معروف ، جامع و رئیسی هست ، اما شـایـد تـا ایـن مـقـدار بـتـوان گـفـت کـه اگـر رئیـس بـیـن ایـشـان بـاشـد ، جـبـرئیـل اسـت و حـدیـثـی وارد اسـت کـه امـیـر المـومـنـیـن (عـلیـه السـلام ) از رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) سـوال کـرد : انـت افـضـل ام جـبـرئیـل (188) ؟ شـمـا بـرتـریـد یـا جبرئیل . آن گاه حضرت تفصیلا سر برتری خویش و اولیای الهی را بیان می دارد . حـضـرت امـام خـمـیـنـی (ره ) در تـوضـیـح ایـن حـدیـث شـریـف مـی فـرمـایـد : ایـن کـه سـوال شـد کـه : آیـا آن حـضـرت بـرتـر اسـت یـا جـبـرئیـل ؟ ایـن سـوال نـه تـنـهـا دربـاره جـبـرئیـل اسـت ، بـلکـه مـورد سـوال ، هـمـه سـاکـنـان عـالم جـبـروت هـسـتـنـد و امـام ایـن کـه جـبـرئیـل را بـه خـصـوص ذکـر کرده ، با به واسطه عظمت مقامی است که او را در میان فرشتگان دیگر است و یا به خاطر آن است که در چنین مورد ذهن ها متوجه او می شوند نه به دیگر فرشتگان (189) .

صـدر المـتـالهـیـن بـعـد از ایـن کـه بـه بـزرگـان و رووس مـلائکـه اشـاره مـی کـنـد ، جـبـرئیـل را بـه لحـاظ این که خداوند در قرآن کریم به صفات کمالی او اشاره فـرمـوده اسـت و بـر سـایـر بـزرگـان فـرشـتـگـان بـه شـش دلیل ترجیح می دهد :

1- جبرئیل صاحب وحی است : نزل به الروح الامین علی قلبک (190) .

2- نام او را پیش از فرشتگان دیگر در قرآن بیان نموده است : من کان عدوا لله و ملائکه و رسـله و جـبـرئیـل و مـیـکـال (191) زیـرا جـبـرئیـل صـاحـب عـلم و وحـی و مـیـکائیل صاحب روز و غذاست . و علمی که آن غذای روحانی است ، برتر و بالاتر از غذای جسمانی است ، پس باید جبرئیل برتر از میکائیل باشد .

3- خـداونـد نـام او را پـس از خـود قـرار داده اسـت : فـان الله هـو مـولاه و جبرئیل و صالح المومنین (192)

4- او را روح القـدس نـامـیـده اسـت و دربـاره عـیـسـی (عـلیه السلام ) فرمود : اذ ایدتک بروح القدس (193) .

5- خـداوند دوستانش را یاری می دهد و دشمنانش را سر کوب می گرداند با هزار فرشته صف بسته (194)

6- خـداونـد او را بـه صـفـات شـش گانه در قرآن ستوده است که عبارتند از : رسالت او ، ارجـمـنـدی او ، نیرومندی او ، منزلت و مقام او ، فرماندهی او بر فرشتگان و امین وحی بودن او : مطاع ثم امین (195) .

حـال کـه مـعـلوم گـشـت چـهـار مـلک مـقـرب خـداونـد ، جـبـرئیـل و مـیـکـائیـل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل می باشند ، می پردازیم به معرفی هر یک از این فـرشـتـگـان ، بـاشد که - ان شاء الله - به حول و قوه الهی این مخلوقات پاک و مقدس الهی را بیشتر بشناسیم .

## جبرئیل و سفره برره ، ماموران وحی

جبرئیل فرشته ای است که وحی الهی را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) مـی رسـانـد . او مـلک مـقـرب خـدا و بـزرگ تـر از جمیع فرشتگان که علم حضرت حق در او تـجـلی مـی کـنـد و از او در طـریـقـه وحـی بـه فـرشـتـگـان پـایـین تر و کوچک تر - که تعدادشان بسیار است - تجلی و ظهور می کند و از آنها بر پیامبر (صلی الله علیه وآله ) تجلی می یابد . جبرئیل یکی از چهار فرشته مقرب بلکه برترین آنها است ( چنان که در بـحـث روی مـشـروحـا عـرض شد) زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) فرماید : آیا شما را به برترین فرشتگان جبرئیل خبر بدهم ؟ (196) .

نـام او در عـربـی بـه چـنـد گـونـه تـلفـظ شـده کـه بـعـضـی از آنـهـا عـبـارت انـد از : جـبـرئیـل ، جـبـریـل ، جـبـرائل ، جـبـرایـیـل ، جـبـرئیـل ، جـبـرئیـل ، جـبـریـن (197) . امـا در مـیـان یـهـودیـان و مـسـیـحـیـان گـابـریـل بـه مـعـنـی مـرد خـدا و مـظـهـر قـدرت خـداسـت . او دوبـار بـر دانـیـال نبی (حدود 168 ق . م . ) فرستاده شده : یک بار رویایی را تعبیر می کند و از دوم تا هفتاد هفته (سال ) را برای او پیش گویی می کند . مژده تولد یحیی (علیه السلام ) را به زکریا و تولد عیسی (ع ) را- مرین بشارت می دهد .

در آیـات قـرآن مـجـیـد از جـبـرئیـل بـه نـام هـای جـبـریـل و روح الامـیـن و رسـول کـریـم نـام بـرده شـده و پـنـج و صـف بـرای جـبـرئیـل (عـلیـه السـلام ) آورده شـده کـه بـا هـم مـی خـوانـیـم : قـل مـن کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قبلک باذن الله مصدقا لما بین یدیه و هدی و بشری للمومنین (198) بگو : دشمن جبرئیل دشمن حق است ، او به فرمان حق قرآن را در عـیـن امـانـت بـر قـلب پـاک تـو رسـانـد ، تـا تـصدیق کننده کتب آسمانی و برای جامعه انسانی هدایت و برای مردم مومن بشارت به عنایت و الطاف حضرت رب العزه باشد .

و انـه لتـنـزیـل رب العـالمـیـن نـزل بـه الروح الامـیـن عـلی قـلبک لتکون من المنذرین (199) هـمـانـا قـرآن از جـانـی پـروردگـار جـهـانـیـان نازل شده ، روح الامین از جانی حق بر قلبت آورده تا به وسیله آن خلق را از جریمه جرم ها بترسانی .

انـه لقـول رسـول کـریـم ذی قـوه عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین (200) همانا قرآن کلام رسول بزرگوار حق (جبرئیل ) است ، که فرشته با قدرتی و نزد خدای مقتدر عرش با جاه و منزلت است و فرمانده فرشتگان و امین وحی خداست .

در این آیه ، پنج وصف برای جبرئیل آمده که جملگی بیانگر عظمت و مقام اوست .

رسول کریم : اشاره و ارزش وجودی و مقام ولا و جلالت ذات و عظمت قدر اوست .

ذی قوه : برای آن است که برای دریافت قرآن و ابلاغ آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است و جبرئیل از جانب حق دارای قدرتی بود .

مـکـیـن : یعنی ملک بر جسته ، عند ذی العرش کنایه از مقرب بودن او به تقرب معنوی نزد حضرت محبوب است .

مطاع : اشاره به این است که جبرئیل فرمان روای فرشتگان و امیر آنهاست .

امین : در ابلاغ رسالت نهایت امانت داری را داشت (201) .

امـام زیـن العـابـدیـن (عـلیـه السـلام ) در بخشی از دعای سوم صحیفه سجادیه عرض می دارد : و جبرئیل الامین عل و حیک المطاع فی اهل سمواتک المکیم لدیک المقرب عندک و درود فـرسـت بـر جـبـرئیـل کـه امـیـن وحـی تـو اسـت ؛ آن مـلک بـلنـد مـنـزلی کـه مـطـاع اهل آسمان هاست ، آن وجود با عظمتی که در پیشتگاه مقدس تو ارجمند و مقرب است .

روایـت شـده کـه رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) بـه جبرئیل فرمود : به نیکو خداوند تو را ستوده ، در آن جا که فرموده : ذی قوه عند ذی العـرش مـکـیـن ، مـطـاع ثـم امـیـن پـس نـمـونـه ای از قـدرت و امـانت خود را بیان کن . جبرئیل گفت : اما نمونه قدرت من این است که مامور نابودی شهرهای قوم شدم لوط شدم و آن چهار شهر بود ، در هر شهر چهار صد هزار مرد جنگ جو به جز فرزندان آنها وجود داشت ، مـن ایـن شهر را از میان برداشتم و به بالا بردن تا جایی که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها شنیدند ، سپس به زمین آوردم و زیر و رو کردم ! اما نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخلفی کرده باشم (202) .

نـیـز بـا تـوجـه بـا آیـه 97 سـوره بـقـره و آیـه 194 سـوره شـعـرا مـعلوم می شود که جبرئیل همان روح الامین است .

ایـن کـه حـضـرت رسـول اکـرم (ص ) در القـای کـلمـات الهـی ، احتیاج به واسطه داشت و جـبـرئیـل واسـطـه ایـصـال فیض وحی و یا واسطه اخراج نفس نبی از قوه به فعلیت بود مـربـوط بـه وجـود خـاص و شـخـصـی مـلکـی جـبـرئیل بود ، و گرنه به حسب باطن ولایت جبرئیل ثمره ای کلی مقام ولایت محمدی است :

احمد ار بگشاید آن پر جلیل

تا ابد مدهوش گردد جبرئیل

مـرحـوم صـدوق در اعـتـقـادات دربـاره چـگـونـگـی نـزول وحـی مـی فـرمـایـد : مـا عـقـیـده داریـم کـه مـیـان دو چـشـم اسـرافیل لوحی اسن و چون حق سبحانه و تعالی خواهد که تکلم به وحی فرماید آن لوح بـر جـبـیـن اسـرافـیـل ، مـی خـورد پـس در آن لوح مـی نگرد و می خواند چیزی را که در آن نـوشـتـه و آن را بـه مـیـکـائیـل القـا مـی کـنـد و مـیـکـائیـل بـه جـبـرئیـل و جـبـرئیـل بـه پـیـغـمبران . اما غش و بیهوشی که بر پیامبر عارض می شد به گـونـه ای کـه عـرق مـی نـمـود ، حـالت خاصی بود که فقط هنگام تکلم حق تعالی با آن تـعـالی با آن جناب تکلم رخ می نمود . جبرئیل هیچ گاه بدون اذن ، بر آن جناب وارد نمی شـد و بـرای احـترام آن جناب در حضور حضرتش بنده وار می نشست (203) . از این سـخـنـان مـی تـوان ایـن نـتـیـجـه را گـرف کـه وحـی بـه اشکال مختلفی بر پیغمبر اکرم (ص ) نازل می شد و هر کدام آثاری به همراه داشته است .

از پـاره ای آیـات دیـگـر چـنـیـن بـر مـی آیـد کـه در کـار نـزول وحـی ، فـرشتگان دیگری نیز شرکت دارند ، که در قرآن از آنها به سفره کرام بـرره تـعـبـیـر شـده اسـت ، بـرخـی از وحـی هـا را جبرئیل (علیه السلام ) ابلاغ می کند و برخی دیگر به وسیله سایر فرشتگان القا می شـود ، چـنان که می فرماید : بایدی سفره کرام برره (204) (این آیات الهیه ) به دست سفیرانی است ارجمند و نیکوکار .

سفره بر وزن طلبه ، جمع سافر ازماده سفر بر وزن قمر بوده و در اصل به معنای پرده برداری از چیزی است . و لاذ به کسانی که میان اقوام رفت و آمد دارنـد تـا مـشکلات آنها را حل کنند و از موارد ابهام پرده بر دارند سفیر گفته می شـود ، بـه شـخـص نویسنده نیز سافر می گویند؛ چرا که پرده از روی مطلبی بر می دارد . بنابراین ، منظور از سفره در این جا فرشتگان الهی این که سفیران وحـی یـا کـاتـبـان آیـان او هـسـتـنـد . بـعـضی گفته اند : منظور از سفره در این جا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمـانـی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند . ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد؛ چرا کـه در ایـن آیـان سـخـن از زمـان نـزول وحـی و عصر پیامبر (ص ) است نه آینده . در محمع البـیـان روایـت شـده کـه امام صادق (ع ) فرمود : کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمان بردار الهی خواهد بود(205) .

کرام جمع کریم به معنایی عزیز و بزرگوار است و اشاره به عظمت فرشتگان وحـی در پـیـشـگـاه خـداوند و بلندی مقام آنها دارد . گاه گفته شده که این تعبیر اشاره با پـاکـی آنـهـا از هر گونه گناه می باشد ، همن گونه که در آیه 26 و 27 سوره انبیا در تـوصـیـف فـرشـتـگـان آمـده اسـت : بـل عـبـاد مـکـرمـون لا یـسـبـقـونـه بالقول و هم بامره یعملون بلکه آنان بندگان گرامی خدا هستند که هرگز در گفتار بر او پیشی نگیرند ، و همه کارهایشان به فرمان او باشد .

بـره جـمـع بـار از مـاده بـر بـوده و در اصـل به معنای وسعت و گستردگی است و لذا به صحراهای وسیع بر گفته می شـود؛ و از آن جـا کـه افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند و برکات آنها به دیگران می رسـد بـه آنـهـا بـار گـفـتـه مـی شـود بـنـابـرایـن ، خداوند در این به ترتیب ، فرشتگان را به سه وصف توصیف می فرماید : 1- آنهاسفیران و حاملان وحی او هستند؛ 2- ذاتا عزیز و گران مایه اند؛ 3- اعمال آنان پاک است و مطیع و نیکوکار هستند .

امـا ایـن سـوال مـطـرح اسـت : چـگـونـه نـخـسـیـن بـار- کـه وحـی بـر پـیـامـبـر (ص ) نازل می شود - بقین می کند از سوی خدا است نه القاهای سیطانی ؟

پـاسـخ ایـن سـوال روشـن سـت ؛ زیـرا گـذشـتـه از ایـن که پیام های رحمانی با القاهای شیطانی از نظر محتوا و ماهیت زمین تا آسمان فرق دارد - چنان که در بحث خواطر شیطانی و ملکی خواهد امد- و محتوانی هر یک معرف آن است ؛ هنگامی که پیامبر (ص ) با جهان ماورای طـبـیـعـت یـا پـیـک وحـی تماس پیدا می کند با شهود درونی این حقیقت را به وضوح در می یـابـد کـه ارتباط او با خداست ، درست همانند این که ما قرص خورشید رامی بینیم ، اگر کـس بـگـویـد شـمـا از کـجا می دنی که الان در بیداری قرص آفتاب را می بیتی ؟ شاید خـواب بـاشـی ! مـسـلمـا به چنین گفته ای هرگز اعتنا نیم کنیم ، چون حساسی را که داریم برای ما قطعی و غیر قابل تردید است (206) .

بـرای حـسـم خـتـام ، حـدیـثـی از عـیـون اخـبـار الرضـا ، کـه بـیـانـگـر چـگونگی و تربیت نـزول وحـی است ، نقل می کنیم ، به امید آن که خداوند همه ما را تحت ولایت حقه علوی قرار دهـد . احـمـد بـن مـحـمـد بـن الحـسـن القـطان ، قال : حدیثی عبدالرحمن بن محمد الحسنی ، قـال : حـدیـثـی مـحـمـد بـن ابـراهـیـم الغـزاری ، قـال : حـدیـثـی عبدالله بن بح الاهوازی ، قـال : حـدیـثـی عـلیـبـن عـمـرو ، قـال : حـدیـثـی حـسـن بـن مـحـمـد بـن جـمـهـور ، قـال : حـدیـثـی عـلی بـن بـلال عـن عـلی بـن مـوسی لرضا (ع ) ، عن موسی بن جعفر (علیه السـلام ) عـن جـعفرین محمد (ع ) عن محمد علی (ع ) ، عن علی بن الحسین (ع ) عن الحین بن علی (ع ) ، عـن عـلی بـن ابـی طـالب (ع ) عـن النـبـی (ص ) ، عـن جبرئیل (ع ) عن نیکائیل (ع ) ، عن اسرافیل (ع ) ، عن اللوح ، عن القلم ، عن الله تعالی شانه . قـال (ع ) : یـوقـل الله عـزوجـل : و لا یـه عـلی بـن البـیـطـالب (ع ) حـصـنـی ، فـمـن دخل حصنی امن من عذابی (207)

## میکائیل ، فرشته رزق

چـنـان کـه پـیـش تـر گـفـتـه آمـد ، یـکـی از روسـاس چـهـار گـانـه مـلائکـه ، مـیـکـائیـل اسـت و قـرآن مـجـیـد در سـوره بـقـره آیـه 98 از مـیـکـائیـل به عنوان میکال یاد فرمود- و دشمنی با او را در ردیف دشمنی به خدا و ملائکه و انبیا قرار داده و دشمن او را متهم به کفر است : من کان عدو الله و ملائکه و رسله و جـبـرئیـل و مـیـکـال فـان الله عـدو للکـافـریـن میکائیل موکل لرزاق موجودات بوده و اعوان و یارانی نیز در جمع عالم دارد و در روایتی که رسـول خدا رسیده : اسم میکائیل عبید الله است . و امیر المونین (علیه السلام ) یم فرماید : جـبرئیل موذن اهل آسمان ها و میکائیل امام آنها ، که در بیت المامور به او اقتدا می کنند . امـامـت مقام بلندی است که شایسته آن نیست مگر کسی که مقام بالاتر و دارای شرایط جامع تر باشد(208) .

سـیـد نـعـمـه الله جـزایـری مـی گـویـد : مـیـکـائیـل از کـیـل سـا ، یـعـنـی انـدازه کـردن (و ایـن اسـم عـربـی اسـت ) و کـار و عـمـل او پـیـمـانـه کـردن آب در وقـت نـزول اسـت و ا ان موکل ابرهاست و همیشه نزول مطر از ابر به اندزه پیمانه ای است ، مگر در زمان نوح (ع ) کـه در آن روز پـیـمـانـه و انـدازه نـبـود(209) . امـا ایـن مـطـلب ظـاهرا بعید است ، زیرا میکائیل لفظی عبراتی است نه عربی .

امـام زیـن العـابـدیـن (عـلیـه السـلام ) در دعـای سـوم صـحـیـفـه مـی فـرمـایـد : و مـیـکـائیـل ذوالجـاه عـنـدک و المـکـان الرفـیـع مـن طـاعـتـک و (درود فـرسـت بـر) میکائیل که نزد تو دارای منزلت و در طاعت و بندگی دارای مقام بلند است .

در مـوردشـان نـزول آیـه 98 سـوره بـقـره آمـده اسـت : ابـن صـوریا و عده ای از یهود : نام فـرشـتـه وحـی را از حـضـرت رسـول اکـرم (ص ) سـوال کـردنـد و حـضـرت در پـاسـخ فـرمـود : نـام جـبـرئیـل اسـت . ابـن صـوریـا کـه جواب را صحیح یافت ، ولی نمی خواست ایمن بـیـاورد ، گفت : جبرئیل دشمن ماست ! او همیشه دستور جهاد و سختی و مشکلات می آورد ، اگر فـرشـتـه وحـی مـیـکـائیـل بـود مـا بـه تـو ایـمـان مـی آوردیـم ! و لذا آیـه نازل شد که این امت بهانه جو ، هرگز ایمان نخواهد آورد .

اسرافیل و نفخ صور

اسـرافـیـل در زبـان سـریـانـی بـه مـعـنـی بـنـده خـداونـد مـتـعـال اسـت . مـرحـوم سـیـد عـلیـخـان مـدنـی شـیـرازی مـی گـویـد : ایـل به زبان عبری به معنای الله ، و اسراف کلمه ای است که بـه ایـل اضـافه شده است و بنابر روایتی که از حضرت زین العابدین (علیه السـلام ) رسـیـده : هـر چـه بـه ایـل اضافه شود به معنی عبدالله است (210) . از بعضی از روایات

استفاده می شود که او مقرب ترین فرشته خدا است (211) . او نخستین فرشته ای

بـود کـه بـرای حـضـرت آدم (عـلیـه السلام ) سجده کرد(212) . شاید بتوان گفت که بـودن نـفـخـه مـرگ را اسـرافـیـل انـجـام مـی دهـد ، و بـعـد از آن خـود اسرافیل هم می میرد و آن گه خدا همه موجودات را زنده می کند؛ یعنی نفخه حیات در دست او است (213) .

صور در لغت به معنی شاخ بوده و معنای دنیایی آن شیپور است . مـعـمـولا بـرای تـوقـف یا حرکت لشکر و گاه کاروان ها از آن استفاده می کردند و نفح صور حقیقتی است که در قرآن کریم حدود ده بار آن یاد شده :

1-یـوم یـنـفح فی الصور عالم الغیب و الشهاده و هنو الحکیم الخبیر(214) روزی که در صور دمیده می شود . دانای نهان و آشکار اوست ، خدایی که حکیم و بر همه چیز آگاه است .

2-و نـفـخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله ثم نفخ فـیـه اخـری فـاذا هـم قـیـام یـنـظرون (215) و در صور دمیده شود ، پس هر کس ؟ در آسـمـان ها و زمین است بمیرد ، مگر آن که خدا خواسته ، سپس نفخه دیگر دمیده شود ناگهان همه به پا خیزند و در انتظار (حساب و جزا) باشند .

3-یـوم یـنـفـح فـی الصـور فـفـزع مـن فـی السـمـوات و مـن الارض الا مـن شـاء الله و کـل اتـوه داخـریـن (216) و روزی کـه در صـور دمـیـده شـود اهـل آسـمـان و زمـیـن جـز آن کـه خـدا بـخـواهـد بـه هـراس افـتـنـد و هـمـه مـنـقـاد و ذلیل به محشر آیند .

4-و تـفـح فـی الصـور فـاذا هـم من الاجداث الی ربهم ینسولن (217) و چون در صور دمیده شود ، پس به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود به سرعت می شتابند .

5-فـاذا نـفـخ فـی الصـور نـفـخـه واحـده و حـمـلت الارض و الجـبال فدکتا دکه داحده (218) به محض این که در صور یک بار دمیده شود و زمین شود ، و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند . . . .

6-فـاذا نـفـخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساء لون (219) هنگامی که در صور دمیده شود هیچ گونه نسبی میان آنها نخواهد بود و از یک دیگر تقاضای کمک نمی کنند .

7-یـوم یـنفخ فی الصور و نحشر المجرین یومئذ زرقا(220) روزی که در صور دمیده شود ، و در آن روز مجرمان را با بدن های کبود جمع می کنیم .

8-و نـفـخ فـی الصـور فـجـمـعا(221) و در صور دمیده شود پس همه خلق را (در صحرای قیامت ) گرد آوریم .

9-یـوم یـنفخ فی الصور فتاتون افواجا(222) روزی که در صور دمیده شود و شما فوج فوج وارد محشر می شوید .

10-و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید(223) و در صور دمیده شود؛ آن روز ، روز تحقق وعده وحشتناک است .

ایـن حـادثـه عـظـیـم در قـرآن کـریـم در مـواضـع مـخـتـلف بـا عـبـارات مـتـفـاوتـی از قبیل : صیحه در چهار آیه از قرآن ، و زجره و نقر فی الناقور و صاخه به معنای صحیه شدید ، و قارعه تعبیر شده است .

بنایراین ، صور واقعیتی است موجود که دو گونه صیحه دارد : صیحه میراننده ، و صیحه زنده شده است .

از رسـول خـدا (ص ) پـرسـیـدنـد : صـور چـیـسـت ؟ فـرمـود : شـاخـی اسـت از نـور کـه اسـرافیل آن را به دهان دارد . نیز در حدیث دیگر فرمود : صور شاخی است از نور که در آن سوراخ هایی به تعداد ارواح بندگان می باشد(224) .

گـروهـی از مـحـقـقـان و مـفـسران گویند : ممکن است که تعبیر از صور و شیپور و شاخ تو خالی ، تعبیری کنایی باشد که مراد صاعقه صیحه عظیمی است که تمام آسمان و زمینی را پـر مـی کـنـد و سبب مرگ ناگهانی همه موجودات زنده می شود و یا همه را به حرکت و جنبش در می آورد و سبب حبات آنهامی شود .

امـا ایـن کـه چـگـونـه ممکن است با یم صیحه ، آسمان و زمین به هم ریزد ؟ سوالی است که بـشـر دنـیـای کـنونی بر اثر اکتشافاتی که در رشته های مختلف علوم کرده پاسخش را روشن نموده است ؛ زیرا می دانیم صوت نوعی موج است که در هوا ، آب یا جامدات بـه وجـود مـی آیـد . و آن چـه با گوش انسان از این امواجشنیده می شود صداهایی اسن که شـدت تواتر امواج آن از بیست مرتبه در ثانیه کمتر و از بیست هزار بیشتر نباشد ، ولی هستند جیواناتی که امواج شدیدتر از آن را هم می شنوند . در میان حیوانات خفاش ارتعاشاتی را می شنود که شدت تواتر آنها بالغ بر 145 هزار مرتبه در ثانیه است . و ایـن کـه مـعروف است حیوانات قبل از انسانها وقوع زلزله ها را درک می کنند شاید به خـاطـر هـمـیـن بـاشـد کـه آنـهـا امـواج صـوتـی نـاشـی از آن را - کـه بـرای انـسـان قابل درک نیست - احساسی می کنند .

ایـن را نـیـز می دانیم که امواج شدید ، گاه همه چیز را در هم می کویند ، اثیر بمب ها و مواد مـنـفـجره بر بدن انسان ها و ساختمان ها از یریق همین امواج شدید صورت می گیرد که از آن تـعبیر به موج انفجار می کنند و می تئند در یک لحظه هر گونه مقاومتی را در هـم بـشـگـنـد ، و گـاه انـسـان یـا سـاخـتـمـانـی را بـه اجـزای بسیار کوچکی هم چون پودر تـبـدیـل کـنـد . بـنـابراین ، جای تعجب نیست که صیجه رستاخیز و بانگ صور در مدتی کوتاه مایه مرگ انسانها و در هم شکستن کوه ها شود(225) .

جـالب ایـن کـه در نـهج لبلاغه علی (علیه السلام ) آمده : و در صور دمیده می شود و- دنبال آن قلب ها از کار می افتد ، ربان ها بند می آید و کوه های بلند و سنگ های محکم چنان بـه هـم مـی خـورد کـه مـتـلاشی و نرم می شود ، و جای آن چنان صاف می گردد که گویا هرگز کوهی وجود نداشته است (226) .

از آیات قرآن ، وجود و نفخه مرگ و حیات به خوبی روشن است ، ولی از بعضی روایات اسـتفاده می شود که نفخ صور سه بار انجام می گیرد و حتی به آیات قرآن در ایـن روایـت اسـتـدلال شـده اسـت . در لئالی الاخـبـار از مـرحـوم دیـلمـی در ارشـاد القـلوب نـقـل کـرده کـه در حـدیـث آمده است : اسرافیل سه نفخه دارد : نفخه فزع ؛ نفخه مـوت و نـفـخـه بـعـث . . . . در پـایـان جـهـان ، اسرافیل به زمین می آید و نفخه اولی را در صور می دمد ، که همان نفخه وحشت و فزع است ، همان گونه که خداوند فرمود : و نفخ فی الصور فقرع من السموات و من فی الارض الا مـا شـاء الله (227) در ایـن هنگام زلزله عظیمی در سراسر زمین واقع می شود و مـرد مـحـیـران و سـرگـردان مـانند افراد مست به هر سو می روند . بعد از آن نفخه سعق (نفخه مرگ ) است همان گونه که قرآن می فرماید : یوم ینفخ فی الصور فصغق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله (228) و سپس نفخه یات و بعث اسـت ، هـمـان گـونـه کـه فـرمـوده : ثـم نـفـخ فـیـه اخـری فـاذا هـم قـیـام ینظرون (229) بـعـضـی نـیـز نـفـخـه چـهـارمـی بـر آن افـزوده انـد و آن نـفـخـه جمع و حـضور است که ظاهرا از این آیه استفاده شده است : ان کانت الا صیحه و احده فاذا هم جـمـع لدیـنـا مـحـضـرون (230) ولی در حـقـیـقـت هـمـان دو نـفـخـه گـشترش یافته و تـبـدیل به چهار نفخه شده است ؛ چرا که مساله وحشت عمومی و فزع ، مقدمه ای است برای مرگ چهانیان ، که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین رخ می دهد ، همان گونه که جمع و حشر نیز ادامه همان نفخه حیات است (231) .

پـیـشـتـر گـفـتـه شـد کـه بـنـابـر خـدیـث امـام سـحـاد (عـلیـه السـلام ) نـفـخـه اول را اسـرافـیـل و نـفـخـه دوم را خـداونـد صـورت مـی دهـد و اگـر بـگوییم هر دو نفخ را اسـرافـیـل انـجـام مـی دهـد - چنان که روایات نیز بر آین مطلب دلالت دارند - ممکن است این سـوال پـیـش آیـد کـه چگونه می شود یک حقیقت دو کار مخالف هم انجام دهد ؟ محی الدین ابن عـربـی چـنین جواب می دهد : دو نفخه وجود دارد ، نفخه ای که آتش را خاموش می کند و نفخه ای کـه آت را شـعـله ور مـی سازد ، ولی این دم به وسیله یک انسان از یک دهان به آتش زده مـی شـود . بـنـابـرایـن ، هـیـچ اسـتـبـعـادی نـدارد کـه اسـرفـیـل بـا دم و نـفـخـه اول در صـور ، شعله حیات هر زنده ای را خاموش کند و با نفخه دیگر شعله حیات هر مستعدی را بر افروزد(232) .

پروردگارا درود فرست بر : و اسرافیل صاحب الصور الشاخص الذی ینتظر منک الاذن و حلول الامر فینبه بالنفخه صرعی رهائن القبور(233)

## عزرائیل و فرشتگان مرگ

بـا سیری در آیات کریمه قرآن مجید با این مطلب مواجه می شویم که قبض ارواح گاهی به خدا نسبت داده شده ، گاهی بهملک الموت (عزرائیل ) و گاهی نیز به فرشتگان مرگ .

1-الله یـتـوفـی الانـفـس حـیـن مـوتـهـا(234) خـداوند جان ها را به وقت مرگ کاملا دریافت می دارد .

2-قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم (235) بگو : جان شما را فرشته مرگ که بر شما گمارده شده دریافت می دارد .

3-حتی اذا جاء احدکم الموت توفت رسلنا و هم لا یفرطون (236) تا این چون مرگ یکی از آنان فرا رسد ، رسولان ما جان او را می گیرند ، و ایشان کوتاهی نمی کنند .

کـمـی دقـت در آیـات فـوق ، نـشان می دهد که هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست ؛ زیرا قـبـض کـننده اصلی ذات پاک خداست ، آن گاه در عالم اسباب فرشته مرگ ، یعنی عـزرائیـل مـجری این فرمان است و او نیز به وسیله گروهی از فرشتگان و رسولان الهی این ماموریت را نجام می دهد .

امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) مـی فـرمـایـد : از مـلک المـوت سوال شد : چگونه در یک لحظه ارواح را قبض می کنی ، در حالی که حالی که بعضی از آنـهـا در مغرب و بعضی در مشرق است ؟ ملک الموت پاسخ داد : من این ارواح راه به خود می خوانم و آنها مرا اجابت می کنند .

سـپس حضرت ادامه داد : ملک الموت گفت : دنیا در میان دست های من هم چون ظرفی است در میان دست های شما که هر آن چه می خواهید از آن

گونه می خواهید آن را گردش در می آورید(237) .

نیز آن حضرت در پاسخ به کسی که مرگ ناگهانی عده زیاد را عجیب می دانست ، فرمود : خـداونـد مـتـعال برای ملک الموت یاران و دست یارانی از ملائکه قرار داده است که آنان ارواح را قبض می کنند . همان گونه که رئیس نگهبانان برای خود دست یارانی دارد و آنان را برای حوایج مختلف به کار می گیرد(238) .

اسـتـاد شـهید مطهری (ره ) می فرماید : از خواص یک حقیقت مجرد این است که زمانی و مکانی نیت ، یعنی با همه زمان ها و مکان ها علی السویه است ، نسبت او با اشیا علی السویه است ، ولی نـسـبـت اشـیاء با او متفاوت است و برای یک ملک ، تمام عالم طبیعت یک سان است ، این است معنای این که گفته می شود عزرائیل بر عالم آن چنان تسلط دارد که یک انسان بر کف دستش . عزرائیل در یک نقطه معینی نیست که از آن جا بخواهد به این جا بیاید ، انسانی که بـا جـبـرئیـل اتـصـال بر قرار می کند با انسان های دیگر فرق دارد ، یعنی نسبت وحی از نـاحـیـه انـسـان مـتـفـاوت اسـت کـه یـک انـسـان وحـی را مـی گـیـرد و دیـگـری وحی را نمی گیرد(239) .

خلاصه این که ، ملک الموت - سلام الله علیه - برای قبض ارواح مردم از حجاب های جهان غیب تجلی می کند ، پس مردم هنگام مرگ نابود نمی شوند ، بلکه فرشته مرگ حقیقتشان را قبض می کند و او هم حجاب های غیب را پشت سر می گذارد و برای انسان محتضر تجلی می کـنـد . ایـن تـجـلی را هـر مـحـتـضـری ادراک نـمـی کـنـد ، هـر کـسـی در آن حـال ایـن مقام را ندارد که جلوه فرشته مرگ را ببیند بسیاری از مردم هستند که ماموران این فرشته را مشاهده می کنند(240) .

بـعـضـی از صـوفـیـه گـفـتـه اند : حق ملک الموت این است که انسان او را نسبت به سایر مـلائکـه بـیـشـتر دوست داشته اشد؛ چه این که او باعث می شود که انسان از زندگی پست دنیوی به زندگی جاودانه و ابدی منتقل شود .

روایـت شـده : حضرت ابراهیم خلیل (ع ) فرشته ای را ملاقات کرد و به او گفت : تو که هستی ؟ آن فرشته گفت : من ملک الموت هستم .

حـضـرت ابراهیم گفت : آیه ممکن است به من صورتی را که در آن روح مومن را دریافت می کنی ، بنمایانی ؟ گفت : بله ، از من روی گردان ، و چنینی کرد ، به ناگاه جوانی شد با چـهـره ای زیـبـا ، لبـاس پـاک و زیـبا و بویی پاک و طیب ، ابراهیم گفت : ای ملک الموت ، اگـر مـومـن فـقـط روی تو ر ملاقات کند برایش بس است ، سپس گفت : آیا ممکن است یه من صـورتـی را کـه در آن روح فـاجر را قبض می کنی ، بنمایانی ؟ گفت : طاقت نمی آری . گفت : چرا ! عرض کرد : از من روی گردان ، چنین کرد و سپس به او نگریست . ناگهان مردی سیاه چهره را دید که موهایش راست شده و بوی بسیار بد و لباسی سیاه به تن دارد که از بـیـنـی او آتش و دود بیرون می آید ، با دین این منظره وحشتناک غش کرد . وقتی به هوش آمـد مـلک الموت به حالت اولی خود بر گشته بود . ابراهیم به او گفت : ای ملک الموت ، اگر کافر هنگام مرگ فقط تو را ملاقات کند (در عذابش ) بس است (241) .

از روایـاتـی کـه در کـافـی رسـیـده اسـتـفـاده مـی شـود بـه عـزرائیـل بـریال نیز گفته شده است و کلینی به سند خود از حنان بن سدیر از امـام صـادق (ع ) روایـت کـرده کـه گفت : خدمت آن حضرت عرض کردم : معنای این که یعقوب بـه فـرزندان خود گفت : اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه . . . (242) چیست ؟ آیا او بعد از بیست سال که از یوسف جدا شد می دانست که او زنده است ؟ فرمود : آری ، عرض کـردم : از کـجـا مـی دانـسـت ؟ فـرمـود : در سحر به درگاه خدا دها کرد و از خدای نعالی در خـواسـت کـرد کـه مـلک المـوت را نـزدش نـازل کـنـد ، بـریـال - کـه هـمـان ملک الموت باشد- هبوط کرده پرسید : ای بعقوب چه حاجتی داری ؟ گـفـت : بـه مـن بـگـو بـدانـم ، ارواح را یـکـی یـکـی فـبـض مـی کـنـی یا با هم ؟ بـریـال گـفـت : بـلکـه انـه را چدا چدا و روح روح قبض می کنم ؛ بعقوب پرسید : آیه در میانه ارواح بهروح یوسف هم بر خورده ای ؟ گفت : نه ، از همین جا فهمید که پسرش زنده است ، رو به فرزندان کرد و فرمود : اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخته (243) .

عارف معروف ، مول عبدالرزاق کاشانی در تاویلاتش مردم را سه قسمت کرده و می گوید : عده ای را ملائکه قبض روح می کنند و اینها اصحاب نفوسند ، چه سعید یاشند چه شقی ، در صـورتـی که سعیدند ملائکه رحمت و در صورتی که سقی باشند فرشتگان غضب قبض مـی کـنـنـد . عـده ای را مـلک الموت (عزرائیل ) قبض روح می کند و آنها ارباب قلوبند که از حـجـاب نـفـس بـیـرون رفـته و به مقام قلی رسیده اند و به تعبیر صاحب تاویلات ، نفس کـلیـه عـالم جـانـشـان را مـی گـیـرد و گروهی را خدای تعالی با دست قدرت خود متصدی گـرفـتـن روحـشـان می شود ، و آنها کسانی هستند که از مقام قلب فراتر شده و به رتبه شهود نایل گردیده اند و بین انه و خدای تعالی حجابی باقی نمانده است .

## فرشته خرقائیل

از حـضـرت زیـن العـابـدین (علیه السلام ) روایت شده که فرمود : خدا را فرشته ای است بـه نـام خـرقـائیـل کـه هـیـجـده هـزار بـال دارد و مـیـان هـر دو بـالش پـانـصـد سال راه است . به خاطر این فرشته رسید که آیا بالای عرش چیزی هست م خدا بالهایش را دو بـرابـر کـرد و دارای سـی و شـش هـزار بـال شـد کـه مـیـان هـر دو بـال پـانـصـد سـال راه بـود ، و بـه او وحـی کـرد ، ای فـرشـتـه ، پرواز کن . بیست هزار سـال پـریـد و بـر سـر یـک سـتـون عـرش نـرسـیـد . خـدا بـال و نیرویش را دو چندان نمود و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید و خدا به او وحی کرد :

ای فرشته ، اگر تادمیدن صور پرواز کنی به ساق عرشم نخواهی رسید .

خـرقـائیـل گـفـت : سبح اسم ربک الاعلی ، و خدا آن را پیامبر فرستاد و آن حضرت فرمود : آن (سبحان ربی الاعلی و بحمده ) را ذکر سجده کنید(244) .

## فطرس ملک

روایـت اسـت : وقـتـی امـام حـسـیـن (عـلیـه السـلام ) مـتـولد شـد جـبـرئیـل با هزار ملک نازل شد تا بر پیامبر خدا (ص ) تبریک و تهنیت گویند در یکی از جـزیـره ای دریـا عـبور جبرئیل به فرشته ای افتاد که او را فطرس می گفتند ، خـدای تـوانـا فـطـرس را بـرای انـجام دادن امری از امور فرستاده بود که او در انجام آن عـمـل ، کـنـدی و سـسـتـی کـرده بـود ، لذا خـداونـد پـرو بال او را شکست و او را از مقام خود تنزل داد و در آن جزیره فرو فرستاده بود .

مـدت پـانـصـد سـال بـود کـه در آن جـا بـود ، فـطـرس قـبـلا بـا جـبـرئیـل دوسـت بـود لذا بـه جـبـرئیـل گـفـت : کـجـا مـی روی ؟ جـبـرئیل گفت : در این شب از برای حضرت محمد (ص ) نوزادی متولد شده است ، خدا مرا با هزار فرشته فرستاده که به آن حضرت تبریک و تهنیت بگوییم .

فـطـرس گـفت : مرا با خود نزد پیامبر (ص ) ببر ، شاید که آن حضرت برای من دعا کند . جـبـرئیـل او را بـا خـود ا اورد و پـیـغـام و تـبـریـک الهـی را بـه رسـول خـدا (ص ) رسـانـیـد . رسـول اکـرم (ص ) بـه فـطـرس نظـر کـرد و فـرمـود : جـبـرئیـل ایـن کـیـست ؟ جبرئیل سرگذشت فطرس را به عرض حضرت رسانید ، پیامبر خدا (ص ) بـه فـطـرس تـوجـهـی کـرد و او را دسـتـور داد کـه پـرو بـال خـود را بـه بـدن امـام حـسـیـن (ع ) بـسـایـد ! هـمـیـن کـه فـطـرس پـر و بـال خـود را بـه بـدن امـام حـسـیـن (ع ) سـایید خدای رئوف او را به حالت اولی خود بر گرادانید .

وقـتـی فـطـرس حـرکـت کـرد رسـول خـدا (ص ) بـه او فـرمـود : خدا شفاعت مرا درباره تو قـبـول کـرد تـو دایـما به زمین کربلا موکل باش و تا روز قیامت هر کسی که به زیارت قـبـر حسین می آید به من خبر بده . روای می گوید : آن ملکی است که به آزاد شده حسین (ع ) معروف شده است (245) .

در کـتـاب دمـعـه السـاکـبـه قسمت آخر روایت فو این گونه آمده است : فطرس به حـضرت رسول (ص ) عرض : حسین (ع ) را بر حقی است که بدین گونه ادا می کنم ، پس هیچ زایری او را زیارت نمی کند و هیچ مسلمانی به او سلام نمی دهد و درود نمی فرستد ، مگر آن که زیارت و سلام و درود او را خدمت حضرت حسین (علیه السلام ) ابلاغ می کنم .

نیز روایت شده است که سبب خشم خداوند بر او ، همانا امتناع وی از پذیرفتن ولایت حضرت امـیـر المـومـنـیـن (عـلیـه السـلام ) بـوده اسـت . حـضـرت رسول اکرم (ص ) ولایت را بر او ارضه کرد و این بار مورد پذیرش او قرار گرفت ، از ایـن رو حـضـرت وی را بـه مـالیـدن بـر گـاهـواره حـضـرت حسین (علیه السلام ) فرمان داد(246) .

ایـن روایـت را نـیـز شـیـخ صـدوق در امـالی مـجـلسـی در رجـال خـود مـعـروف بـه رجـال کـشـی حـدیـث 1092 نـقـل کرده اند . بعضی از علما در صحت این حدیث اختلاف کرده اند و آن را معتبر نمی دانند و دلیلشان این است ؟ فرشتگان هیچ وقت نافرمانی و تقصیر نیم کنند ، چنان که در جای خود ثـابـت شـده اسـت . عـلامـه سـیـد مـحـمد حسین طباطبائی - رحمه الله علیه - در این زمینه می فـرمـایـد : بـایـد دانـسـت کـه تـمـام گـروه های فرشتگان ، به تصریح قرآن و روایات متواتر ، معصومند . تنها در پاره ای از روایات مربوط به قصه هاروت و ماروت ، خلاف آن بـیـان شـده کـه روایـات دیـگر آن را در کرده است (247) . نیز در روایتی که از طریق اهـل سـنـت در مورد قصه در دائیل نقل شده است . در روایت دیگری که قصه فطرس را بیان می کند ، خلاف این معنا بیان شده است ؛ و این روایات علاوه بر آن که خبر واحدند ، خالی از ابهام نیز نیستند(248) .

البـتـه اسـتـاد شـهـیـد مـطـهـری (ره ) مـطـلبـی را در ایـن بـاره فـرمـوده انـد کـه مـشـکـل بـه نـظـر مـی آید . ایشان ضمن پرداختن به سخنانی که ما نیز در حقیقت فرشتگان گـفـتـیـم ، مـی فـرمـاید : بعضی از ملائکه را در اخبار و احادیث ملائکه ذمی می گـویـنـد ، مـوجـوداتـی هـسـتند نامرئی ، اما شاید خیلی به انسان شبیهند؛ یعنی تکلیف می پـذیـرنـد ، احـیـانـا تـمرد می کنند - حقیقت اینها بر ما روشن نیست - و لهذا در بعضی اخبار راجع به بعضی از ملائکه دارد که ، تمرد کرد و بعد مغضوب واقع شد(249) .

## راحیل ملک

علی بن ابی طالب (علیه السلام ) فرمود : من قصد کردم با فاطمه دختر حضرت محمد (ص ) ازدواج کـنـم ، ولی جـرئت نـداشـتـم آن را بـه پیامبر (ص ) اظهار کنم ، شب و روز در این انـدیـشـته بودم تا این که خدمت رسول خدا (ص ) رسیدم . حضرت به من فرمود : ای علی ، عـرض کـردم : لبـیـک یـا وسـول الله ، فـرمـود : مـیـل زن گـرفـتـن داری ؟ گـفـتـم : رسـول خـدا دانـاتـر اسـت و با خود گفتم : می خواهد یکی از زنان قریش را به من بدهد و نـگـران بـودم کـه فـاطـمـه از دسـتـم بـرود . (از خدمت حضرت مرخصی شدم ) که ناگهان فرستاده رسول خدا (ص ) آمد و گفت : پیامبر را اجابت کن و بشتاب که تا به امروز ندیده ام رسول اکرم (ص ) این چنین خوشحال باشد .

حـضـرت گـویـد : شتابان آمدم و آن حضرت در حجره ام سلمه بود ، چون چشمش به من افتاد خـوشحـال و خندید ، به قدری که سفیدی داندان هایش برق بود ، دیدم . فرمود : ای علی ، مژده گیر که خدا آن چه را من در دل داشتم از تزویج تو کفایت کرد ، عرض کردم : چگونه ؟ فـرمـود : جـبرئیل آمد و سنبل و قرنفل بهشتی همراه آورده بود و به من دستور داد را با هر چه از درخت و میوه و کاخ دارد ، بیارایند و به بادش دستور داد تا انواع عطر و بوی خوش وزیـد و بـه حـوریـانـش دستور داد سوره طه و طواسین و یس و حمعسق بخوانند و منادی از عرش فریاد زد که امروز روز ولیمه علی بن ابی طالب است . هلا همه گواه باشید که من فاطمه ، دختر محمد را به علی بن ابی طالب تزویج کردم و آنها را برای هم پسندیدم .

آن گـاه خـدا ابر سفیدی از لولو و زیر جد و یاقوت بهشت فرستاد که بر همه بارید و از سنبل و قرنفل بهشت نثار کرد و این از نثار فرشته هاست .

بـعـد خـدا بـه فـرشـتـه ای هـاز بـهـشـت به نام راحیل - که خطیب و سخنورترین فـرشـتـگـان اسـت - دسـتـور داد خـطـبـه ای بـخـوانـد و او خـطـبـه ای خـوانـد کـه اهـل آسـمـان ها و زمین مانند آن را نشنیده بودند . سپس جارچی حق ندا در داد : ای فرشتگانم و ساکنان بهشتم ، بر علی بن ابی طالب تبریک گویید که دوست محمد است و بر فاطمه ، دخـتـر مـحـمـد که من آنها را مبارک کردم . هلا ، من محبوب ترین زنان را نزد خود به محبوب ترین مردان نزد خودم پس از پیامبران و رسولان به زنی دادم .

راحیل عرض کرد : خدایا ، بیش از آن چه ما دیدیم چه برکتی به آنهادادی ، فرمود : از آن جمله است که آنها را بر محبت خود یک دل و بر خلق خود حجت نمودم . به عزت و جلالم سـوگـنـد ، کـه مـن از آنها خلقی و نژادی پرورم که در زمین خزانه داران و معادن علم من و داعـیـان دیـنـم بـاشـنـد ، و به آنها بر خلق خود حجت آورم . پس از رسولان و پیامبران مژده گیر ای علی که خداوند - عزوجل - به : وکرامتی داده که به احدی مانند آن نداده ، من دخترم فـاطـمـه را طـبـق تـزویج خدا به تو تزویج می کنم و همان را پسندیدم که خدا پسندید؛ اکنون اهل خود را برگیر که تو به او از من شایسته تری .

جـبـرائیل به من خبر داد که بهشت به شما دو تو مشتاق است و اگر خدا حجت خود را در مورد شـمـا مـقـدر نـکـرده بـود هـر آیـنـه بـهـشت و اهلش را به وجود شما مفتخر می کرد . چه خوب برادری هستی و چه خوب دامادی هستی و چه خوب رفیق و صاحبی هستی . رضای خدایت بس است .

عـلی - (عـلیـه السلام ) - می گوید : گفتم که مقام من به آنجا رسیده است که در بهشت یاد شـوم و خـدا در مـحـضر فرشتگان مرا زن دهد ؟ فرمود : چون خدا دوست خود را گرامی دارد و بـه او لطـفـی کند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است . ای علی ، خدا آن را برایت نـگـه دارد ، عـلی (عـلیـه السـلام ) گفت : خدایا ، به من توفیق بده که شکر این نعمتی که عطا کردی انجام دهم . و رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) فرمود : آمین (250)

سخائیل ملک

رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) مـی فـرمـایـد : خـدای مـتـعـال را فرشته ای است به نام سخائیل که وقت هر نمازی برای نماز گزاران از خـداونـد رب العـالمین برات دریافت می کند . صبح که مومنان برخیزند وضو سازند و نـماز فجر گزاљƘϠ، براتی از کنیزهایم ! شما را در پناه خود دارن و در حفظ خود و زیر سـایـه خـود گـرفـتـم ، بـه عـزت و جـلالم قـسـم ، کـه شما را به خود وانگذارم تا ظهر گناهان شما آمرزیده است . و چون ظهر برخیزند و وضو و نماز به جا آورند برات دومی از خـدا بـرای آنـهـا بـگـیـرد که نوشته : منم خدای توانا ، بندگان و کنیزهایم ! سیئات و گناهان شما را به حسنات مبدل کردم و گناهان شما را آمرزیدم و شما را آمرزیدم و شما را به رضای خود در دارالجلال وارد کردم . وقت عصر ، که به وضو و نماز برخیزند برات سـومـی از خـدا بـرای آنـهـا بـگـیـرد کـه نـوشـتـه : مـنـم خـدای جـلیـل - جـل ذکـری و عـظـم سـلطـانی - بندگان و کنیزهایم ! تن های شما را بر آتش حرام کـردم . وقـت نـمـاز مـغـرب کـه نـمـاز بـخـوانـنـد از خـدای - عـزوجـل - بـرات چـهـار مـی بـگـیـرد کـه در آن نـوشـتـه : مـنـم خـدای جـبـار کـبـیـر مـتـعـال ، بنده و کنیزهایم ! فرشتگانم رضایتمند از طرف شما بالا آمدند و بر من حق است کـه شـمـا را خـشـنود کنم و روز قیامت آرزوی شما را بر آورم و چون وقت عشا ، وضو و نماز به جا آورند ، برات پنجمی از خدای عزوجل برای آنها بگیرد که در آن نوشته است : به راستی منم خدایی که جز من معبودی نیست ، و پرورگاری جز من نباشد . بنده ها و کنیزهایم ! خانه های خود را تطهیر کردید و به خانه من در آمدید ، و در ذکر من اندر شدید ، و حق مرا شناختید و فرایضم را ادا کردید .

ای سـخـائیـل ، تـو و فـرشـتـگـان دیـگـرم را گـواه مـی گـیـرم کـه مـن از آنـها راضی ام . سخائیل هر شب پس از نماز عشا سه بار جاز کشد که ای فرشتگان خدا ! به راستی خدای - تـبـارک و تـعـالی - نـمـاز گـزاران یـگـانه پرست را آمرزید و برای ادامه آنها به این عـمل دعا کند ، هر بنده و کنیز خدا (بندگان خدا) از روی خلوص که موفق به نماز شب شود بـرای خـدای - عـزوجـل - و بـرا خـدا وضـوی کـامـل گـیـرد و بـه نـیـت درسـت و دل سـللم و تـم خـاشـع و چـشـم گـریـان نـمـاز گـزارد ، خـدای مـتـعال پشت سرش نه صف فرشته نهد که شماره هر صف را جز خدا نداند یک سر هر صف مـشـرق و دیـگـری مـغـرب بـاشـد و چـون فارغ شود به شماره آنها درجه برایش نوشته شود(251) .

منصور ملک

امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) می فرماید : چهار هزار فرشته (در کربلا) فرو آمدند و می خـواسـتند همراه حسین (علیه السلام ) نبرد کنند اما اجازه نبرد نیافتند . پس بر گشتند کسب اجـازه نـمـایـنـد و چـون دوباره فرود آمدند حسین (علیه السلام ) کشته شده بود . از این رو هـمـواره آنـهـا ژولیـده و خـاک آلوده نـزد قـبرش باشند و بر او تا قیامت بگریند و رئیس آنهافرشته ای است به نام منصور و درود خدا بر محمد و آلش باد(252) .

بـدیـهـی اسـت که این گونه نتنزل ، جسمانی نبوده و شخص سید الشهدا (علیه السلام ) درک مـی فـرمـودنـد و یـاری و نبرد فرشتگان نیز به معنای نبرد متعارف نبود بلکه به معنای امداد و تقویت امام (علیه السلام ) و یاران با وفایش بود .

هاروت و ماروت دو فرشته الهی

یـکـی از داستان ها قر آن که در مورد آن افسانه ها و خرافات بسیاری ساخته اند ، ماجرای هـاروت و مـاوت اسـت . واژه هـاروت و ماروت که دو لفظ عربی هـسـتـنـد . بـنـابـر عـقـیـده یـکـی از نـویـسـنـدگـان ارمـنـی الاصـل ، وی در کـنـابـی بـه خـط ارمـنـی بـا نـنـام هـورت بـه مـعـنـی حـاصـل خـیـزی ، و مـوروت بـه مـعـنـی بی مرگی ، برخورد کرده است . و این دو لفـظ ، نـام دو خـدا از خـدایـان کـوه مـازیس (کوه آرارات ) می باشد . وی معتقد شده هـاروت و مـاروت مـاخـوذ از ایـن دو لفـظ مـی بـاشـد ولی ایـن سـخـن دلیل روشنی ندارد .

در زبـان سریانی ، ماروت به معنی شاهنشاهی است و کلمه ای در عبران دریافت میشود که نـظـیر آت است و ساحران آن نام را به کار می بنرد . در اوستا الفاظ هورودان ، کـه هـمـان خـرداد باشد ، و هم چنین امردات به معنی بی مرگ که همان مرداد اسـت بـه چـشـم مـی خـورد . دهـخـدا در لغـت نـامـه خـود مـطـلبـی شـبـیـه مـعـنـای اخـیـر نقل می کند(253) .

یـکـی از داسـتـان ها درباره هاروت و ماروت ، داستانی است که شیخ طوسی (ره ) اجمالا در بین اقوال مختلف نقل می فرماید که تفصیل آن این است : سبب هبوط این دو فرشته این بود کـه فـرشـتگان از گناهان بنی آدم با وجود نعمات بسیاری که در اختیار داشتند- و دارند- تـعـجـب مـی کـردنـد ، خـداوند به ایشان فرمود : اگر شما به جای آنها بودید و شهوت و غـضـبـی کـه در آنـهـا هـسـت در شما بود نیز نافرمانی می نمودید . گفتند : بار خدایا ، تو مـنـزهـی ، هـرگز ما مخالفت امر تو را نخواهیم کرد . خداوند به آنهافرمود : دو فرشته از بـیـن خـود انـتـخاب نمایید تا به زمین فرشتم ببینید چه می کنند . آنها هاروت و ماروت را انـتـنـمخاب نمایید نمودند . خداوند شهوت و غضب بنی آدم را در آنها نهاد و آنان را از چـنـد عـمـل نـهـی فـرمـود : شـرک ، کـفـر ، شـری خـمـر ، زنـا و قـتـل به ناحق . آن دو ملک فرود آمدند و روزها بین مردم حکومت می کردند - در حالی که مردم نـمـی دانـسـتـنـد ، ، آنـهـا فرشته اند- و شب ها با اسم اعظمی که می دانستند به آسمان می رفتند .

یـک مـاه نـگـذشته بود که زن بسیار زیبا به نام زهره برای کاری نزد آنها آمد . چـون آن زن را دیـدنـد ، شـیـفـتـه جـمـال و زیـبـایـی وی شـدنـد . هـر چـه زا او خـواهـش وصـال نـمـودند قبول نمود؛ روز دیگر باز آمد پس از آن که باز از او در خواست نمودند ، گفت : قبول نمی کنم ، مگر وقتی که یکی از چند کار انجام دهید ، یا به بت سجده کنید ، یا کسی را بکشید ، یا شرب خمر نمایید .

بـا خـود انـدیـشـتـه نـمـودنـد کـه سـجـده بـه بـت روا نـیـسـت و قـتـل نـف نیز گناه عظیم است ، آسان تر از همه شرب خمر است . حاضر شدند جرعه ای از شراب بنوشد ، وقتی شراب خوردند و مست شدند به بت نیز سجده نمودند ، آن گاه کسی آن جـا آمـد بـر آن کـه از حـال آنـان مطلع نگردد وی را کشتند و با آن زن خلوت کردند . پس مـرتـکـب آن چـه نـهـی شده بودند ، شدند . شب خواستند به آسمان روند نتواتستند ، و اسم اعظم را فراموش نمودند . فهمیدند که این اثر گناه آن هاست . آمدند نزد ادریس نبی (ع ) و گـفـتـنـد : ای بـنده صالح ! وقتی در آسمان بودیم می دیدیم فقط عبادت تو بود که نزد پـروردگـار مـنـزلی داشـت ، از خـدا در خـواسـت نما که توبه ما را بپذیرد ، ادریس گفت : خدایا ! حال اینها بر تو پوشیده نیست ؛ خطاب رسیدم باید حتما مجازات شوند ، عذاب دنیا را می خواهند یا عذاب آخرت را و آنها عذاب دنیا را انتخاب کردند(254) .

روایت شده که یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار به امام حسن عسکری (علیه السلام ) عرض کردند : عده ای از شیعیان هستند که می پندارند هاروت و ماروت دو فرشته ای هـسـتـند ، هنگامی که عصیان بنی آدم زیاد شد ، فرشتگان آن دو را انتخاب کرده و خداوند بـا نـفـر سـومـی بـه سـوی دنـیا فرستاد ، و آن دو با (زنی به نام ) زهره مورد امتحان و آزمـایـش قـرار گـرفـتـنـد و اراده زنـا با آن زن کردند ، و شراب خوردند و نفس محترمی را کـشـتند؛ خداوند نیز آن دو را در شهر بابل عذاب کرد ، و در آن جا سحر تعلیم می دادند ، و از طرفی (آن زن ) رابه صورت ستاره زهره مسخ کرد .

امـام عسکری (علیه السلام ) فرمود : پناه به خدا از ایم مطلب ، همانا فرشتگان الهی به سـبـب الطـاف خـداونـد معصوم و محفوظ از کفر و عمل قبیح هستند ، چنان که حق تعالی درباره ایـشـان فرموده : لا بعصوت الله ما امرهم و بفعلون مایومرون (255) . فرموده : وله مـن فی السموات و الارض و من عنده (256) لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یـسـبـحـون الایـل و النـهـار لا یـفـتـرون (257) در وصـف فـرشـتـگـان مـی فرماید : بل عباد مرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون . . . مشفقون (258)

خداوند متعال این فرشتگان جانشین های خود در زمین قرار داد ، و آنها مانند پیمابران و امامان در دنـیـا هـسـتـنـد ، آیـا از پـیـامـبـران و امـامـان قـتـل نـفـس و زنـا و شـرب خـمـر صـادر مـی شود ؟ ! (259)

اگـر چـه گـفـتـه شـده کـه هـاروت و مـاروت نـام دو نـفـر از سـاکـنـان شـهـر بـابـل بـوده اسـت ، ولی مـشـهـور بـیـن مـفـسران و مورخان این است که ، آنها دو فرشته از فـرشـتـگـان الهـی بـوده انـد و قـرآن نـیـز بـه ایـن تصریح دارد ، زیرا قرآن آنها را دو فـرشـتـه مـی دانـد ، در آن جـا مـی فـرمـایـد : و مـا انـزل عـلی المـکـیـن ببایل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلاتکفر(260) و از آن چـه بـر دو فـرشـه بـابـل هـاروت و مـاروت نـازل گـردیـد ، به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر این که قبلا به او بگویند ما وسیله آزمایش شما هستیم ، پس کافر نشوید (و از این تعلیمات سحر سوءاستفاده نکید) .

نـیـز حـدیـثـی از امـام (عـلیـه السـلام ) رسـیده که می فرماید : و اما هاروت و ماروت دو فـرشـتـه بـودنـد کـه بـه مردم سحر (و طریق ابطال آن را) می آموختند تا به این وسیله سحر ساحران با باطل ساخته و از آزار آنان نجات پیدا کنند . . . (261) .

پـس هـاروت و مـاروت دو فـرشـته الهی بودند که هیچ گاه مرتکب معصیت نشدند و داستان هـای خـرافی هیچ گونه خداشهای نمی تواند در عصمت این بندگان ارجمند (عباد مکرمون ) ایجاد کند .

امـا آن چـه در مـورد داسـتـان ایـشـان مـی تـوانـد صـحـیـح و بـا مـواریـن عـقـلی و تـاریخی قـابـل تـوجـیـه بـاشـد ، ایـن اسـت کـه ، در سـرزمـیـن بـابـل سـحـر و جـادوگری به اوج رسیده و باعث ناراحتی و آزار مردم شده بود . خـداونـد دو فـرشـتـه را بـه صـورت انـسـان مـامـور سـاخـت کـه طـریـق ابـطـال سـحـر و عوامل سحر را به مردم نشان دهند ، به ، تا به این وسیله ، خودرا از شر سـاحـرات بـرکـنـار دارنـد . ولی سـرانـجـام خـود ایـن تـعـلیـمـات قـابـل سـوء اسـتـفـاده بـود ، زیـرا فـرشـتـگـان نـاچـار بـودنـد بـرای ابـطـال سـحـر سـاحـران ، طـرز سحر آنها را تشریح کنند ، امردم بتوانند با آشنایی به طـرز سـحـر ، بـرای پـیـش گـیـری از آن استفاده کنند؛ ولی همین موضوع سبب سوء استفاده جـمـعـی شـد . آنـهـا پـس از اطـلاع به طرز سحر ساحران ، خود نیز در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه ای برای مردم شدند . اما قرآن می گوید : آن دو فرشته اعلام مـی کـردنـد ، مـا بـا آمـوخـتـن سـحـر و سـریـق ابطاب آن موجب آزمایش شما هستیم ؛ یعنی این نـعـلیـمـات بـرای آن اسـت کـه شـر سـاحران مصون باشید ، ولی مواظب باشید از آن سوء اسـتـفـاده نـکـنـیـد که کافر می شوید . آنان از این تعلیمات سوء استفاده نمودند و با این وسـیـله نـکـنـیـد کـه کـافـر می شوید . آنان از این تعلیمات سوء استفاده نمودند و اب این وسیله بین همسران جدایی افکندند بنابراین ، آن تعلیمات برای آنان زیان آور شد .

جمله و م هم بضارین به من احد الا باذن الله (262) ؛ ساحران نمی توانستند جز به اذن پروردگار به کسی زیان برسانند . به یکی از قوانین همیشگی آفرینش اشاره می کند و آن این که ، خداوند در این جهان برای هر چیز اثری قرار داده و بدون اجازه و اذن او هیچ چیزی اثر و خاصیتی ندارد و ولی نه این که در این جا دست خدا بسته شه و نتواند اثـر را از آنـهـابـگـیرد و از محیط تصرف او بیرون باشد ، نه ، چنین نیست خداوند در همه چـیـز ، اثـر گـذاشته و انسانها را آزاد قرار داده ، تا آنها از آن هر گونه خواستند استفاده کنند(263) .

منکر و نکیر و رومان

یـکـی از واجـبـات و ضـروریـات ایـلام کـه ایـمـان بـه آن لازم اسـت ، اعـتـقـاد بـه سـوال و جـواب قـبـر و وجـود مـنـکـر و نـکیر و رومان است ، این فرشتگان که باز پرسان قـبـرند مانند سایر ملائکه قابل رویت با چشم سر نیستند؛ زیرا هر چه که از عالم ملکوت بـاشـد ، چـشـمـان مـلکوتی می تواند آنها را مشاهده کند ، چنان که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) جبرئیل را می دید اما مردم او را نمی دیدند .

از روایات بسیاری استفاده می شود هنگامی که انسانی را در قبر گذاشتند ، دو فرشته از فـرشـتـه ها الهی به سراغ او می آیند و از اصول و عقاید او ، توحید و نبوت و ولایت - و حـتـی طـبـق بـعـضـی از روایـان - از چـگـونـگـی صـرف عمر در سرق مختلف و سریق کسب اموال و مصرف آنها ، سوال می کنند و اگر از مومنان راستین باشد به خوبی از عهد جواب بر می آید و مسمول رحمت و عنایات حق می شود و اگر نباشد در پاسخ این سوالات در می مـانـد و مـشـمول عذاب دردناک برزخی می شود . از این فرشته با نام منکر و نکیر یـاد و در بعضی روایات به عنوان ناکر و نکیر یاد شوده است ، همان طور که در حـدیـثـی از امـام بـاقـر (عـلیه السلام ) رسیده فرمود : سوره ملک - سوره مانعه (یعنی جـلوگـیـر) کـسـت ، کـه از عـذاب قـبـر جـلوگـیری کند ، و در تورات نیز به نام سوره ملک نوشته شده و هر که آن را در شب نخواند عمل بسیار و پاکیزه ای انجام داده و در آن شب با خواندن آن از غافلان نوشته نشود و من در حالی که نشسته ام پس از نماز عشا در رکوع آن را مـی خـوانـم (شـاید مقصود رکوع نماز و تیره باشد) و پدرم (علیه السلام ) ا ان را هر روز و شـب مـی خـونـد و هر که آن را بخواند (چون از دنیا رود) وقتی در قبرش ناکر و نـکـیر بر او در آیند ، از طرف پایش که آیند پاهایش به آن دو گویند : از این طرف راه نیست ، چون این بنده به روی می ایستاد و در هر روز و شب سوره ملک ره در ما جای داده ، و چون از جانب زبان (و سرش ) در آیند ، زبان گوید : از این طرف راه نیست چون این بنده به وسیله من هر روز و هر شب سوره ملک را می خواند(264) .

البـتـه از روایـات اسـتـفـاده مـی شود که قبل از منکر و نکیر ، فرشه ای به نام رومان به سراغ میت می آید چنان که امام زین العابدین (ع ) در دعای سوم صحیفه سجادیه می فرماید : و منکر و نکیر و رومان فتان القبور؛ و درود فرست بر منکر و نکیر ماموران عزیزت و بر رومان آزمایش کنند- اهل قبور .

از عـبـدالله بـن سـلام روایـت اسـت کـه از رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) سـوال کـردم : اولیـن فـرشـتـه ای کـه پـیـش از نـکـیـر و مـنـکـر داخـل قـبـر مـیـت شـود ، کـیـسـت ؟ فـرمـود : فـرشـتـه ای داخـل شـو که وجه و صورت او مثل آفتاب تلالو کند و اسم او زومان اسن . به مین گوید : آن چه را که عمل کردی از بدی و خوبی تماما بنویس . کوید ، با چه چیز بنویسم ، قـلم و مـرکـب و دوات مـن کـجـاست ؟ رومان فرماد : آب دهانت مرکب تو و انگشت قلم تو است . عـرض کـنـد : به روی جه بنویسم ؟ و حال آن که صحیف ای ندارن ؟ فرماید : کاغذ تو کفن تـو اسـت . پـس تـمـامـی خـبراتی را که در دنیا انجام داده می نویسد و چون به گناهان و سیئات خویش می رسد حیا می کند .

رومـان بـه او گـوید : ای گنه کار ، در دنیا (هنگام خطا و گناه ) از خالق خود حیا نکردی و الان حـیـا مـی کـنـی ، پـس عـمـود خـود را بـلند کند که او را بزند ، عرض کند : عمود خود را بـردار تـا بـنـویـسـم . پـس در آن صـحیفه تمام حسنات و سیئات خود را کتابت خواهد کرد رومـان فـرمـایـد : مـهـرش کـن . عـرض کـنـد : بـه چـه چـیـز مـهـر کـنـم . حال آن که خاتم ندارم ؟ می فرماید : او را به ناخن خود مهر کن . و آن صحیفه را در گردن او انـدازد و تـا روز قـیـامـت آویـزان کـنـد ، هـم چـنـان کـه خـداونـد فـرمـود : و کل انسان الزمنا طائره عنقه (265) .

نـیـز در روایـات اسـتفاده می شود که منکر و نکیر و مبشر وبشیر چهار ملک نـیـسـتـنـد ، بـلکـه دو فـرشـتـه انـد کـه چـون بـر قـبـر کـافـر داخـل شـونـد مـنـکـر و نـکـیـر و زمـانـی کـه بـر قـبـر مـومـن داخل شوند مبشر وبشیر نامسده می شوند . در نظر کافر با صورت ها و هبیت هایی وحـشـتـنـاک ظـاهـر شـد و در نـظـر مـومـن بـا چـهـره ای ریـبـا و بـوی خـوش متمثل می شوند .

در دعـای تـلقـیـن مـیـن بـه هـمـیـن مـسـاله و حـادثـه عـظـیـم و غـیـر قابل انکار اشاره دارد ، تا آن جا که خوانده می شود : اذا اتاک الملکان المقربان رسولین من عندالله نبارک و تعالی و سالاک عن ربک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن ائمتک ، فلاتخف و لا تحزن و . . .

عـارق و فـقیه بزرگوار آیه الله شاه آبادی (قده ) در این مورد می گوید : چون (میت ) در بـرزخ واقـع شـود در حـالتـی کـه مـورد عـطـای قـوه عـقـل و نـفـس و حـس بـوده در تـحـت سـلطـه سلطان العقل - که ملک بشیر و مبشر و نکیر و منکر است - و سلطان النفس - که ملک فتان است - و سلطان الحس - که ملک رومـان است - واقع شده ، امتحان خواهد شد . الساطه الاولی ملک بشیر و نکیر اسن که مـمـتـحـن عـقـل مـی بـاشـد از تـحـصـیـلاتـش درمـدرسـه دنـیـا ، کـه چـه تـحـصـیـل کـرده از عقاید لازمه ، و چون افراد انسان در امتحان مختلف می باشند ، پس اگر امتحانش مطابق با واقع باشد او را بشارت دهند و مورد مراحم الهیه گردد . و اگر مخالف واقع باشد ، انکار کند بر او و مورد عتاب و عذاب خواهد شد . فلذا بشیر و نگیر دو مـلک نـبـوده بـاشـنـد ، بـلکـه عبارت اخرای از همین سلطنت علیه متعالیه است ، ولی چون در تلفین تعبیر شده به ملکان المقربان پس بشیر و مبشر دو ملک که احدهما امـتـحـان کـنـد و بشارت دهد و دیگری عمل بشارت نماید ، چنان چه نکیر و منکر نیز چـنـیـن بـاشـد ، امـا بـشـیـر و مـبـشر همان نکیر و منکرند ، و تعدد با اعتبار خواهد بود ، کانه بـشـیـر سـلطـان العقل نمره آن را ارتقا دهد؛ مانند معلم ، و مبشر ایزه مناسب دهـد؛ مـانـنـد نـاظـم . چنان چه نکیری که همان بشیر است ، نمره آن را (به کافر) تـنـزل دهـد و مـنـکـر ، - کـه هـمـان مبشر است - سزای نادانی و جهالت ) گنه کار و کافر) خواهد داد(266)

در آخـر اشـاره بـه ایـن نـکـتـه لازم اسـت کـه ، از قـرایـن مـوجـود در روایـات بـر مـی آیـد سـوال و جـواب قـبـر سـوال و جـواب سـاده مـعـمـولی نـیـسـت کـه انـسـان هـر چـه مایل باشد در پاسخ آن بگوید ، بلکه سوالی است که پاسخ آن از درون جان انسان ، از بـاطـن عـقـایـد هـر کـس م جوشد و تلقین اموات کمکی به جوشش آن است نه این که بتواند مستقلا اثر بگذارد . گویی جوابی اسن از عمق تکوین و حقیقت باطن .

رقیب و عتید

ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید رقیب به معنی مراقب و عتید به مـعنی کسی است که مهیا و آماده انجام کار است ؛ لذا به اسبی که آماده دویدن است فرس عتید می گویند و نیز به کسی که چیزی را ذخیره و نگه داری کند عتید گفته می شود (ازماده عتاد بر وزن جهاد) .

به تعبیر دیگر ، رقبه به معنای گردن است و انسان مراقب کسی است که گردن مـی کـشد تا ببیند چه کی گذرد؛ در جلسه امتحان افرادی که مراقبند ، گردن می کشند تا اعـمال افراد را در جلسه امتحان زیر نظر داشته و مشاهده نمایند . انسان باید همواره مراقب و رقیب خویش باشد ، زیرا برای هر انسانی موجودی است به نام رقیب که وظیفه اش مراقبت از اعمال و رفتار و گفتار او است .

غـالب مـفـسـران مـعـتـقـدانـد : رقـبـت و عـتـیـد هـمـان دو فـرشـتـه ای هـسـتـنـد ذیـل بـه عـنوان متلقیان از آنهایاد شده . فرشته سمت راست نامش رقیب و فرشته سمت چپ نامش عتید است :

اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید(267) دو فرشته از طرف راست و چپ به مراقبت انسان نشسته اند .

جـالب ایـن کـه از روایـتـی اسـتـفـاده مـی شـود کـه خـداونـد مـتـعال برای اکرام و احترام مومنان بعضی از سخنان را که جنبه سری دارد از آنه مکتوم می دارد ، و خـودش حـافـظ تـمـام ایـن اسـرار اسـت . امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) می فرماید : هـنـگـامـی کـه دو مـومـن کـنـار هـم بـنـشـیـنـنـد و بـحـث هـای خـصـوصـی بـکـنند ، حافظان اعمال به یک دیگر می گوید؛ ما باید کنار برویم ، شادی آنها سری دارند ؟ خداوند آن را مستور داشته است .

راوی گـویـد : مـگـر خـداونـد - عـزوجـل - نـمـی فـرمـایـد : مـا یـلفـظ مـن قـول الا لدیـه رقـیـب عـتـید(268) ؟ حضرت فرمود : اگر حافظان ، سخنان آنان را نشنوند خداوندی که هز همه اسرار با خبر است ، می شنود و می بیند(269) .

البـتـه در آیـه فـوق ، که بر خصوص الفاظ و سخنان انیان کیه می شود به سبب اهمیت فوق العاده و نقش موثری است که گفتار در زندگی انسان ها دارد ، تا ا : جا که گاهی یک جـمـله مـسـیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می دهد؛ و نیز برا این که بسیاری از مـردم ، سـخـنان خود را جزء اعمال خویش نمی دانند و خود را در یخن گفتن آزاد می بینند ، در حالی که موثرترین و خطرناک ترین اعمال آدمی همان سخنان او است .

در کتاب شریف کافی از حماد نقل است که امام صادق (علیه السلام ) فرمود :

مـا مـن قلب الا و له اذنان : علی احداهما ملک مرشد ، و علی الاخری شیطان مفتن ، هذا یامره و هـذا یـزجـره : الشـیـطـان یـامـره بـالمـعـاصـی ، و المـلک یـزجـره عـنـهـا؛ و هـو قـول الله عـزوجـل : عـن الیـمـیـن و عـن الشـمـال قـعـیـد مـا یـلفـظ مـن قـول الا لدیـه رقـیـب عـتـیـد(270) هـر قـلبـی دو گوش دارد : بر سر یکی از آن دو فرشته ای راهنماست ، و بر سر دیگری شیطانی فتنه انگیز است ؛ این فرمانش دهد و آن بازش دارد . شیطان به گناهان فرمانش دهد ، و فرشته از آنها بازش دارد و این همان است که خداوند - عزوجل - می فرماید : در طرف راست و چپ (به مراقب او) بنشسه اند ، هر سخنی بر زبان آورد همان دم رقیب و عتید بر آن آماده اند .

عـلامـه طـبـاطـبـائی (قـده ) مـی فـرمـایـد : از جـمـله و هـو قول الله . . استفاده می شود که مقصود خداوند از نشستن آن دو فرشته در طرف راست و چـپ ، نـشـسـتـن در طرف راست و چپ دل و جان آدمی - که همان سعادت و سقاوت او است - می بـاشـد؛ دارای دو گـوش بـودن آن ، به لحاظ شنوایی و فرمان برداریش از دعوت کننده به نیکی و دعوت کنند به بدی می باشد(271) .

حاملان عرش

دسته دیگری از فرشتگان که کارشان یکی از کارهایشان تسبیح خداوند و استغفار برای مومنان است ، حاملان عرش خدا هستند :

الذیـن یـحـمـلون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یومنون به یستغفرون للذین امـنـوا . . . (272) آنـان که عرش را حمل می کنند و کسانی که در اطراف آن هستند برای سـپـاس خـدا ، او را تـسـبـیـح مـی گـویند و به او ایان دارند و برای مومنان طلب بخشش و مغفرت می نمایند . . . .

امـا ایـن کـه عـرش چیست ؟ اقوال مختلفی مطرح شده ، لکن آن چه مسلم بوده و مورد اتفاق است ، به معنای نخت سلطانتی جسمانی نیست .

عـرش در زبـاس فـارسـی مـرادف اسـت بـا خـژتـخـت سلطنتی و در قرآن کریم بیست و دو مرتبه لفظ عرش آمده است ، اما در هیجده آیه از عرش خداوندی با اوصاف : عظیم ، کـریـم ، و مـجـیـد سـخن میان آمده است (27) و با وجود کثرت اشاره به عرش ، قرآن کریم از توضیح مفهوم این واقعیت ساکت است .

عـلامـه مـحـمـد بـاقـر مجلسی (ره ) در اوایل جلد پنجاه و هشتم بجار الانوار در مورد عرش و کرسی می فرماید :

بـدان کـه تـخـت شـاهی در این تمجهان مظهر قدرت پادشاهان است ، ولی خدای سبحان مـنـزه از مـکـان اسـت ، نه تختی دارد و نه کرسی که بر آن بنشیند و این دو عنوان که بر برخی از آفریده های او به حسب مناسبت اطلاق شده اند به چند معناست :

1 : دو جـسـم بـرزگ فـراز هـفت آسمان . آن دو جسم به این دو نام خوانده شدند ، چون احام و تـقـدیـران خـدا از آنـهـا تـراود و فرشته های کروبیان و مقرب و ارواح پیامبران و اوصیا گـرد آنـهـایـند و هر که را خدا خواهد به خود نزدیک سازد بدان ها بالابش برد ، چنان که فـرمان ها احکام شاهان و آثار سلطنت وعظمت آنان از تخت و کرسی آنهاست و مقربان آستان و خاصان آنها را به گرد آنها چرخند و نیز چون آن دو بزرگ ترین آفرید جهاند و انوار عـجیب آثار غریبه مخصوص به خود دارند ، دلالتشان بر وجود خدا و علم و قدرت و حکمتش بـیـش از اجـسـام دیـگـر اسـت و از ایـن رو ، مـخـصـوص بدین نام شدند و حاملان آنها در دنیا گـروهـی فـرشـته اند و در آخرت یا فرشته هایند یا انبیای اولوا العزم و او صیای بر گـزیـده ، چـنـان کـه دانـسـتـی و بسا مقصود ازحمل در آخرت این باشد که در قیامت ، عرش بدیشان بر پاست و اینان حکام و نزدیکان به آنند .

2- عـلمـو دانـش . چـنـان که در بسیاری از اخبار بدان تفسیر شدند ، چون منشا ظهور خدا بر خلقش ، دانش و شناسایی است و آن وسیله تجلی خدا بر عباد است و گویی هرش و کرسی باشند و حامل آن پیامبر و ائمه (علیه السلام ) هستند که خزان علم او در آسمان و زمینش می باشند ، به خصوص آن چه مربوط به شناخت اوست .

3- حـقیقتی محیط به همه آفریده های او . چنان که صدوق فرموده و از برخی اخبار استفاده مـی شـود؛ زیـرا هـر چه در زمین و فراز آنهاست آیات وجود خدا و نشانه های قدرت اویند و آثـار وجـود و فـیـض حـکـمـت آن حـضـرت . پـس هـمـه آفـریـده هـا ، عـرش عـظـمـت و جـلال او هـسـتـنـد و وسیله تجلی صفات کمالش بر عارفات . و این معنایی است که معصوم به خاطرم رسید : و ارتفع وفق کل منظر؛ و او بالاتر از هر دیدگاهی است .

4- هـر یـک ازاوصـاف کـمـال و جـلالش عـرش اوسـت ، زیـرا قـرار گـاه عـظـمـت تـو جلال او هستند و وسیله ظهورش بر بنده هایش به اندازه استعدادشان ، و او را عرش دانش و عرش قدرت ، رحمانیت ، رحیمیت ، وحدانیت و عرش تنزه است ، چنان که در روایات آمده است .

5- دل پـیامبر و او صیا و مومنان کامل . چنینی دل هایی قرار گاه محبت تو معرفت خدایند ، چنان که در روایت آمده : قلب المومن عرش الرحمن و نیز در حدیث قدسی است :

لم یسعنی سمائی و لا ارضی ، و وسعنی قلب عبدی المومن

در هر صورت اطلاق عر و کرسی بر برخی معانی به واسطه تصریح در خبر یا قرئن دیـگـر مـنـافـات نـدارد بـا وجـوب اعـتـراف بـه مـعـنـای اول کـه از ظـاهر اگثر آیات و روایات ظاهر می گردد ، چنان که در سطور گذشته بهاین معنا اشاره شد که این دو لفظ تحمل جمیع معانی ظاهری و باطنی را دارند(274)

بـعـضـی عرش را در آیه ثم استوی علیالعرش (275) بر فلک نهم حـمـل کرده اند ، که نمی توتند درست باشد؛ زیرا علمی که پایه اش بر فرضیه است ، مـتـزلزل و لرزان اسـت و نـمـی تـوان آیـات قـرآن را بـر آن تحمل نمود ، ؛ گفت : آیه فوق همان مطلبی را که علم گفته است تبیین می نماید !

البته قضایا و مسائل مطری کهبه بدیهیختم می شود ، حساب دیگری دارد؛ چون بر اساس اصول عقلی جزمی است که انسان طبق همان اصول خطوط کلی دین را تشخیص می دهد . پسس عـقـل مستدل - همانطوری که معلوم است - چراغ برای تشخیص راه است . ولی فرضیه علمی را نـمـی تـوان قـطـعـی و مـسـلم در نـظـر روشـن اسـت ؛ زیـرا بـا تـحـولی کـه در مـسـائل هـیـئت و نـجـوم پـیـش آمـد ، نـمـی تـوان آیـه را بـر آن حمل کرد ، پس معلوم شد- حق ، احدودی با قدما بوده است .

در عـقـایـد شـیـخ صـدوق اسـت : اعـتـقـاد مـا دربـاره عـرش ایـت کـه عـرش کـل مـجـمـوع مـخـلوقـات اسـت ، و در وجـه دیـگـر عـلم اسـت . از امـام صـادق (عـلیـه السلام ) سـوال شد از معنای کلام اله : الرحمن علی العرش استوی (276) ؛ خداوند رحمان بر عرش قرار گرفت . آن حضرت فرمود : قرار گرفت در هر چیزی پس هیچ چیز نزدیک تر به او نیست از چیز دیگری . . .

امـا عـرشـی کـه بـه مـعـنـای علم است ، حالمان آن چهار کس از اولین هستند و چهار کس از آخـرین ، اما چهار نفر اولین آنها عبارتند از : نوح ، ابراهیم ، موسی و عیسی (علیه السلام ) و اما چهار نفر آهرین آنها محمد ، علی ، حسن و حسین (علیه السلام ) می باشند(277) .

از روایـات مـتـعـدتـدی اسـتـفـاده مـی شـود کـه عـرش مـقـام عـلمـی اسـت و فـرشـتـگـان حـامـل این علمند . از امام صادق (ع ) روایت شده که از آن حضرت پرسیدند : چرا بیت المعمور چـهـار گـوش اسـت ؟ فـرمود : چون برابر عرش چهار گوش است ، گفته شده : چرا عرش چـهـار گوش است ، گفته شد : چرا عرش چهار گوش شده ؟ فرمود : چون مسلمانی بر چهار کـلمـه سـازمـان یـافـتـه : سـبـحـان الله ، و الحـمـدلله ، و الا اله الا الله ، و الله اکبر(278) .

ایـن کلمات بیانگر مطالب ذیل است : تنزیه حق تعالی از هر نقص و عیبی ، اختصاص دادن حمد برای خداوند؛ چرا که تمام حمدها برای خداست ، و چون احدی در جهان هستی واجب نیست و خـالق و رب و شـایسته معبود بود نیم باشد ، پس جر او خدایی نیست ، و از آن جایی که هـیـچ کـس نـمـی تواند توصیف ذات مقدس او نماید ، و برتر از آن است که به فکر احدی بـیـایـد ، پـس خـداونـد بـزرگ تر از این است که وصف شو ، نه این که بزرگ تر از هر چیزی است : اکبر من کل شی ء .

بـنـابـراین این چهار پایه عرش این چهار کلمه است یعنی این چهار علم است ، تمام علوم یا بـه تـنـزیـه حق باز می گردد یا به توحید و یا به تکبیر او ، همه معارف به این چهار مـعـرفـت باز می گردد و این چهار معرفت نیز ارکان چهار گانه عرش خدا می باشند . پس عـرش ، همان علم است که وقتی تنزل می نماید بیت المعور می شود ، وقتی به جهان طبیعت مـی آیـد ، کـعـبـه مـی شـود . ونـیز حدیثی در کتاب شریف کافی از امام رضا (ع ) وارد شده بیانگر مقام علمی عرش است (279) .

طـبـق نـظـر اگـثـر مفسرین ، فرشتگان حاملان عرش الهی می باشند ، و ضمن این که قرآن کـریـم عـده ای از فرشتگان را حاملان عرش می داند ، انسان ها را هم نیز به فرشته شدن با تحصیل خوی فرشتگان ترغیب می کند ، چنان که می فرماید : فرشتگانی که عرش الهـی را حـمـل مـی کـنـنـد و آنـان کـه پـیرامون عرش حضرت حقند و به تسبیح و ستیش خدا مـشـغـولنـد ، هـم خـود بـه خـدا ایـمـان دارنـد و هـم بـرای اهل ایمان از خدا طلب آمرزشمی کنند که : پروردگارا ! علم و رحمت بی منتهایت همه چیزی را فـرا گـرفته به لطف و کرمت ، گناهان آنان که توبه کرده و راه خشنودی تو را پیموده اند ، ببخش و آنان را از عذاب دوزخ مصون بدار(280) .

ایـن کـه فرمود : عدده ای حاملان عرش الهی ان معلوم می شود که عرش از اوصاف فـعـلی خـدای تـعـالی اسـت ، تنه مقام ذات و اوصاف ذاتی تعالی . در یک جا می فرماید : یـسـتـغـفـرون امـن فـی الارض (281) ؛ فـرشـتـگـان بـرای اهل زمین آمرزش می طلبند و در جای دیگر آمده : و ستغفرون للذین آمنوا(282) ؛ و آنان بـرای مـومـنـان طـلب آمـرزش مـی کـنند . جمع میان این دو آیه ، این است که آنها غیر از مـومـنـان را بـه دلیـل ایـن کـه بـی نـور و تاریک هستند ، نیم بینند و مومنان را که روشن و نـورانـی انـد ، مـشاهده نموده و بر ایشان در خواست مغفرت می کنند ، لذا لمن فی الارض همان الذین آمنوا می باشند .

فرشتگان حجب

امام زنی العابدین (علیه السلام ) در دعای سوم صحیفه سحادیه عرضه می دارد :

و الروح الذی هـو عـلی مـلائکـه الحـجـب ؛ (پروردگارا ! درود فرست بر) آن روح که گماشته بر فرشتگان حجب است .

در ایـن جـا امـام (ع ) روح را یـک فـرشـتـه مـوکـل بر فرشتگان حجب معرفی می فرماید . و حجب جمع حجاب به معنای ستر و پرده است ؛ و گفته شده : عجز ، حجاب بین انسان و مرادش است ؛ و معصیت ، حجاب بین بنده و پـروردگـارش . امـا مـراد از حـجـب در ایـن جـا ، انوار مافوق آسمان ها است که از تعلق گرفتن علوم انسانها به ماورای خود جلوگیری می کنند .

زیربن وهب گوید : از امیر مومنان درباره حجب سوال شد ، حضرت فرمود : حجب نخست هفت حـجـاب اسـت و ضـخـامـت هـر یـک پـانـصـد سـال راه و بـیـن هـر کـدام نـیـز پـانـصـد سـال راه مـی بـاشـد . حـجـب دوم هـفـتـاد حـجـاب اسـت کـه مـیـان هـر دو آنـهـا پـانـصـد سـال راه مـی بـاشـد . و حـجـب دوم هـفـتـاد حـجـاب اسـت کـه مـیـان هـر دو آنـهـا پـانـصـد سال راه است ، دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند ، که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است ! آن گاه سراپرده های جلالند ، که هفتاد سراپرده اند و در هر سراپرده ، هفتاد فـرشـتـه اسـت و مـیـان هـر دو سـراپـرده ، پـانـصـد سـال راه است . سپس سراپرده عزت است ، سپس سراپرده کبریا ، سپس سراپرده عظمت ، و پـس از آن قدس ، و بعد از آن جبروت ، و آن گاه فخر ، و سپس نور سپید ، وسپس وحدانیت - کـه هفتاد هزار سال راه است - سپس حجاب اعلا است و چون حضرت ساکت شد ، عمر گفت : با ابالحسن ، زنده نباشم روزی که تو را نبینم ! (283)

امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) بـه واسـطـه پـدران از امـیـر مـومـنـان عـلی (عـلیـه السلام ) نـقـل مـی فـرمـایـد کـه فـرمـود : هدای تعالی نور محمد را آفرید پیش از آن بیافریند آسـمـان هـا و زمـیـن و عـرش و کـرسـی و لوح و قـلم و بـهـشـت و دوزخ را ، و پـیـش از آن که بـیافریند آدم و تژنوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و بعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان را ، و تمام کسانی که خداوند در این آیه از آنان نام می برد : و وهبنا له اسحاق و یـعـقـوب . . و هـدیـنـا هـم الی صـراط مـسـتقیم (284) و پیش از آن که همه پیامبران را بیافریند به چهار صد و بیست و چها هزار سال پیش . و خدای تعالی با او دوازده حجاب آفرید : 1 . حجاب قدرت ؛ 2 . حجاب عظمت ؛ 3 . حجاب منت ؛ 4 . حجاب رحمت ؛ 5 . حجاب سعادت ؛ 6 . حجاب کرامت ؛ 7 . حجاب منزلت ؛ 8 . حجاب هدایت ؛ 9 . حجاب نبوت ؛ 10 . حجاب رفعت ؛ 11 . حجاب مهیبت ؛ 12 . حجاب شفاعت .

سـپـس نـور محمد (ص ) را دوازده هزار سال در حجات قدرت حبس کرد و او می گفت : سبحان ربـی الاعـلی ؛ و در حجاب عظمت یازده هزار سال و او می گفت : سبحان عالم السر (و اخفی )؛ و در حـجـاب مـنت ده هزار سال ، در حالی که او می گفت : سبحان من هو قائم لا یلهو؛ و در حجاب کرامت هفت هزار سال و او می گفت : سبحان من هو غنی الیفتقر؛ و در حجاب منزلت شش هـزار سـال و او مـی گـفـت : سـبـحـان ربـی العـلی الکـریـم ؛ و در حـجـاب هدایت پنج هزار سـال و او مـی گـفـت سـبـحـان دی العـرش العـظـیـم ؛ و در حـجـاب نـبـوت چـهـار هـزار سـال و او مـی گـفـت سـبـحـان رب العـزه عـمـا یـصـفـون ؛ و در حـجـاب رفـعـت سه هزار سـال و او مـی گـفـت : سـبـحـان دی المـلک والمـلکـوت ؛ و در حـجـاب هـیـب دو هـزار سـال و او مـی گـفـت : سـبـحـان ربـی العـظـیـم و بـحـمـده ؛ سـپـس خـداونـد عـزوجـل بـر لوح ظـاهر فرمود که چهار هزار سال بر آن می درخشید ، سپس آن را بر عرش ظـاهـر فـرمـود و بـر پـایـه عـرش هـفـت هـزار سـال ثـابـت بـود تـا آن کـه خـدای عزوجل آن را در صلب آدم (علیه السلام ) قرار داد سپس از صلب آدم به صلب نوح و بعد از آن از صـلبـی دیـگـر تـا ایـن کـه خـدای تـعـالی از صـلب عـبدالله بن المطلب خارجش نمود . . . (285)

و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله ) می فرماید :

ان االه سـبـعین الف حجاب ، من نور او ظلمه ، لو کشفت لا حترقت یبحات وجهه مادونه او ما انـتـهـی الیـه بـصـره (286) هـمـانـا بـرای خـداونـد متعال هزار حجاب او تور یا ظلمت است که اگر کنار رود انوار دوی او ، آن چه پس از آن است ، یا آنچه را دیدش به آن رسد ، می سوازند .

یـعـنـی اگـر از و انـوار خدا که محجوب از بنده هاست ، چیزی پرده برداری شو ، چنان که موسی از پوتو آن ، بیهوش افتاد و کوه ها تکه تکه شدند . زیرا سوختن و سوزاندن در ایـن جا هیزم نیست ، که تبدیل به خاکستر گزدد ، بلکه عبارت است از فانی ساختن ذات از جهت مشاهده . و نیز علمای اسلامی در تاویل این حدیث سخن بسیاری گفته اند که احمالش آن کـه ، حـجـاب در حـق خـدای تـعـالی مـحال است و نمی شود آن را فرض نمود مگر نسیت به بیننده ، چنان که در حق خود فرمود :

ان الله لا یـخفی علیه شی ء فی الارض و لا فی السماء(287) چیزی در آسمان و زمین از خدا پوشیده و پنهان نیست .

و درباره پنهان و پوشیده بودن حضرت حق از خلق می فرماید :

فلا تغرتکم الحیوه الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور(288) پس زندگی پسنت دنیا شما را فریب ندهد و شیطان از عقاب خدا خدا به عفو و کرمش مغرورتان نگرداند .

زنـدگی پست هر کسی همان وجود دنیوی او با لوازمش می باشد و فریبش به آن است که آدمی را به خود مشغول سازد ، لذا باید گفت که وجود هر چیزی تنها حجاب میان او و خداوند تعالی است .

حـجـاب راه تویی حافظ از میان بر خیز

خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

و نـیـز بـایـد تـوجـه داشـت - بـرخـی از موجودات برای برخی دیگر حجابند ، البته در صـورتـی کـه از مـراتـب دات آن و داخـل در آن بـاشـنـد . بنابراین ، هر مرتبه ای از ظهور وجود ، نسبت به مراتب پایین تر ، حجاب به شمار می رودت و نیز آن مرتبه برای خودش نـیز یک حجاب محسو می شود . در نتیجه حجاب ها همان تعینات وجود خواهند بود و از این رو در هـر چـیـزی بـه تـعـداد مـراتـبی که پیش از او است ، حجاب وجود دارد و در مورد با جچب روایـات نـمـتعدد و متفاوتی وارد شده که هر کی دارای اسراری است و فهمش از عهده انسان خـارج بـوده و جـز اولیـایی که خداوند خواسته ، کسی نمی تواند درک . از این رو علامه مجلسی - قدس سره العزیز - بعد از ذکر روایت حجب می فرماید : و تحقیق این است که اخبار مذکور ظاهری دارند و باطنی ، و هر دو درست است .

ظـاهـرش ایـن اسـن کـه خـدای سـبـحـان چنان که عرش و کرسی را با بی نیازی به آن دو آفـریـده ، در مـیـان آنـهـا پرده ها و حجاب ها و سرادقاتی آفریده ، که از انوار غیبی خود درون آنـهـا را انـبـاشـته که از دید فرشه ها و بعضی از انبیا و به هنگام شنیدن دیگران مـظـهـر عـظـمـت و جلال و هیبت و وسعت فیض و رحمتش باشند . و اختلاف شماره ای بسا که از نـظـر نوع و صنف و شخص آنها است و یا این که در برخی تعبیرات با هم شماره شدند و یا بعضی از آنها را نام بردند .

و امـا بـاطـن آنـها این که حجاب های مانع از وصول بخ حق ، بسیارند ، برهی ناشی از از نـقـض نـیـرو و درک آدمـی اسـت از نـظـر امـکـان و نـیـاز و حـدوث و آن چـه بـه دبنال آنهاست از نقص و درماندگی ؛ و اینها حجب ظلمتند . برخی ناشی از نورانیت و تجرد و تـقـدس و عـظـمـت و جـلال حـداسـت کـه حـجـب نـورانـیـه انـد ، و محال است این هر دو حجاب برداشته شوند ، و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نماند . آری مـمـکـن اسـت تـا انـدازه ای ایـن حجب برداشته شوند و آدمی به مقام کشف و شهود قلبی بـرسـد ، بـه وسـیـله بـر کـنـاری از صـفات شهوانی و اخلاق حیوانی و تخلق به اخلاق ربانی از راه عبادت و ریاضت و مجاهده و بررسی علوم حقه .

و در ایـن صورت انوار جلال الهی بر بنده می تابد و تشخص واراده و شهوت تو را می سـوزانـد ، و بـا دیـده یـقـیـن کـمـال خـدا بـقـایـش را مـی نـگـرنـد و فـنـا و ذل خود را در می یابند ، بی نیازی او و نیاز خود را بنگرند ، بلکه مجود عریه ای خود را در برابر وجود او نیست شمارند و توانایی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ . بـلکـه از اراده و قـدرت و دانـش خـود کـنـار رونـد و اراده و قدرت و علم حق در آنها به کار افـتـد ، نـخـواهـند جز آن چه خدا خواهد . و نیروی حق را در تصرف به کار برند ، مرده زنده کنند ، خورشید بر گردانند ، ماه را بکشافند ، چنان که امیر مومنان (علیه السلام ) فرمود :

ما قلعت باب خیبر بقوه جسمانیه بل بقوه ربانیه من در خیبر را به نیروی جسمانی نکندم ، بلکه به نیروی ربانی از جای در آوردم .

و ایـن مـعـنـای فـنـاء فـی الله و بـقـاء بـالله اسـت کـه قـابـل فـهم است و منافی با اصول دین نیست . و به عبارت دیگر : حجاب های نورانی که مـانـع از وصـول بنده به خدا و درک مقام ممکن ازمعرفت او می شوند ، موانعی است که از راه عبادت دست می دهد ، از قبیل ریا و خودبینی و سنعه و مراء و حجب ظلمنی کلیه گناهان است ؛ و چـون ایـن حـجـاب هـا بـرداشـتـه شـوند خدا در دل بنده تجلیکند و ممحبت جز او از تا به خودش برسد ، می سوزاند(289)

چنان که پیش گفته شد ، خداوند فرشتگانی را مامور بر حجاب های خود فرموده است و از دعـای امـام سـجـاد (عـلیـه السـلام ) کـه در اول بـحـث آمـده اسـتـفـاده می شود که فرشتگان مـوکـل بـر حـجـب و سـاکـنـان در حـجـب رئیـسـی دارنـد بـه نـام روح و محتمل است که روح اسم جنس باشد ، به اسن معنا که فرشتگان هر حجابی وئیسی داشته باشند .

منظور از روح القدس چیست ؟

بـه تـامـل در آیـان قـرآن کـریـم خـواهـیـم دید که در بعضی موارد خداوند ار کلمه روح الدقس استفاده فرمود از جمله :

و اتـیـنـا عیسی بن مرین البینات و ایندنا و بروح القدس . . . (290) و به عیسی بـن مـریـم مـعجزات و حجت ها عطا نمودیم و او را به توسط روح القدس توانایی وقوت بخشیدیم .

القـدس بـه دو صـورت قـرائت شده است ؛ ابن کثیر- که یکی از قراء است - به سـکـون دال القـدس خـوانـده ، و بـاقـی قـاریـان سـبـعـه بـه ضـم دال القـدس قـرئت نـمـوده اند . و این که مقصود از روح القدس چیست ؟ بین مفسران اختلاف است :

1- مـراد از روح روح عـیـسـی (ع ) اسـت و مـقـصود از قدس حق تعالی است یعنی روحی که از مقام قدوس الملک القدوی به عیسی (ع ) افاضه شده است .

2- مـقـصـود از روح لقـدس جـبرئیل امین است ، و روح ، نامی از نام های وی است . بنابراین مـعـنـایـی آهـی - که می گوید : خداند عیسی را با روح القدس تایید فرمود - این است که خـداونـد جـبـرئیـل را یـار و مـددکـار عـیـسـی قـرار داد . شـاهـدد این مطلب آیه 102 از سوره نحل می باشد که فرمود : قل نزله روح القدس من ربک بالحق ؛ بگو : روح الدقس آن را به حقیقت برتو نازل کرده است .

در قـامـوس کـنـاب مـقـدس چنین ءخوانیم : روح القدس اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الیه خـوانـده شـده اسـت و آن را روح گـویـنـد؛ زیرا که مبدع و مخترع حیات می باد ، و مقدس می گـویـنـد بـه واسـطـه ایـن کـه یـکی از کارهای مخصوص او آن که قلوب مومنین را تقدیس فرماید ، و به واسطه علاقه ای

که به خدا و مسیح دارد او را روح الله و روح المسیح نیز می گویند .

تـفـسیر دیگری که در این کناب آمده است : اما روح الدقس که تسلی دهنده ما می باشد همان است که خموارهما را برای قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می فرمایدت واوست کـه اشـخـاصـی را کـه در گـنـاه و خـطـا مـرده اند زنده می گرداند و ایشان را پاک و منزه ساخته لایق تمجیده حضرت واجب الوجود می فرماید(291) .

روح القدس در تفسیر اول کتاب مقدس ، یکی از خدایان سه گانه و مطابق با تثلیث است که از هر نظر مردود می باشد .

پـس بـه طـور کـلی مـی تـوان گـفـت : بـعـضـس مـعـتـقـدنـد کـه روح القـدس جبرویل است و اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند ؟ چون اطلاق روح بر او برای این اسـن کـه جـنـبـه روحـانـیـت و فـرشـتـگـان غـلبـه دارد و تـشریفا این اسم را خداوند برای جبرئیل انتخاب کرده است و اضافه نمودن روح به القدس ، اشاره به پاکی و قداست این روح است تو بعضی گفته اند : روح القدس همان نیروی غیبی است که عیسی (ع ) را تایید می کرد و با همان قوه مرموز بود که مردگان را به فرمان حق تعالی زنده می نمود .

از آن چـه گـذشـت مـی تـوان نـتـیـجـه گـرفـت کـه روح القـدس هـمـان جـبـرئیـل (عـلیـه السلام ) است ، چنان که آیه شریفه 97 سوره بقره به این مطلب اشاره دارد(292) .

فرق فرشتگان و روح

مـراد از روح در قـرآن کـریـم : تـنـزل المـلائکـه و الروح فـیـهـا بـاذن ربـهـم مـن کـل امـر(293) و مـراد از روح القـدس و روح الامـیـن چـسیت ؟ و آیا روح مذکور با روح انسان نسبتی دارد یا نه ؟ و وازن فرشتگان با روح چیست ؟

عـلامـه طـبـاطـبـائی مـی گـویـد : مـراد از روح القـدس و روح القـدس الامـیـن جبرئیل است چنان که فرماید :

قـل نـزله روح القدس من ربک بالحق (294) بگو : روح القدس قرآن را بر تو به حق از جانب پروردکارت فرو فرستاد .

نـزل بـه الروح الامـیـن عـلی قـبـلک (295) روح الامـیـن قرآن را بر قلب تو فرو فرستاد .

و امـا روح ظـاهـرا خـلقـتـی اسـت بـسـیـار وسـیـع ، از جـبـرئیـل و غـیـر جـبـرئیـل و خـلقـی اسـت از مـخـلوقـات خـدا افضل از جبرئیل و میکائیل . در سوره نبا وارد است که :

یـوم یـقـئم الروح و المـلائکـه صـفـا لا یـتـکـلمـون الا مـن اذن له الرحـمـن و قـال صـوابـا(296) روز قـیـامـت روز اسـت کـه روح در مـحـضـر خـدا قـیـام مـی کند و فرشتگان نیز به طور صف بسته قیام دارند و کسی سخن نمی گوید مگر آن که خداوند رحمان به او اذن داده باشد و راست گوید .

چـون جـبـرئیـل مـسـلمـا از مـلائکـه اسـت ؛ و در ایـن آیـه روح در مـقـابـل مـلائکـه قـرار گـرفـتـه اسـت ، پـس روح غـیـر از مـلائکـه و جـبـرئیـل است و روح یک مرحله ای است از مراحل وجودات عالی که خلقتش از ملائکه اشرف و افضل است ، و ملائکه هم از آنها در اموراتی که انجام می دهند ، استمداد می طلبد .

دو آیـه در قـرآن کـریـم وارد اسـت کـه دلالت دارد بـر ایـن کـه خداوند برای پیمابران و رسولان خود که مردم را به سوی حق دعوت می کنند ، روح را به آنها می فرستد؛ و ملائکه هم که نزول می کنند با روح پایین می آیند . چنان که می فرماید :

یـنـزل المـلائکـه بـالروح عـلی مـن یـشـاءمـن عـبـاده ان انـذروا انـه لا اله انـا فـاتـقـون (297) خـدا فـرشـتگان را به روح فرو می فرستد بر هر یک از بندگان خود که بخواهد ، برای این که انذار کنند که هیچ معبودی جز خدانیست و باید شما از خدا بپرهیزند .

یـلقـی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق (298) القا می کند روح را از امـر خـود بـر هـر یـک از بـنـدگـان خـود کـه بـخواهد برا آن که از روز تلاقی بترساند .

جبرئیل ؛ نزولاتش در اموراتی که انجام می دهد؛ تدبیری که در عالم می کند از او استمداد مـی نـمـایـد؛ کـانـه او هـمـراه جـبـرئیـل اسـت ؛ و بـه تـعـبـیـر مـا مـثـل کـمک به جبرئیل است و در آیه کلمه القاء بسیار عجیب است . غرض این که که روح یـک واقـعـیـتـی و یک موجود اشرف افضلی است که چون ملائکه برای انجام امور عالم نازل می شوند ، او همراه ملائکه نازل می شود ، اآنهارا در ماوریت خود کمک کند . پس این همان هویت روح است .

بـنـابـرایـن جـبـرئیل ربطی به روح ندارد و از افراد و انواع روح نیست و روح نیز فرد نـدارد و خـود نـوعـی اسـت کـه مـنـحـصـر بـه شـخـص واحـد مـی بـاشـد و امـا جبرئیل از ملائکه است ، و روح یک واقعیتی است جدای از فرشتگان .

از ایـن کـه ؛ اقرآن روح به لفظ مفرد آورده شده است و ملائکه به صیغه جمع ، مـیـتـوان اسـسـتـفـاده کـرد ؟ روح مـقـام جـامـعـیـتـی اسـت ، و قـربـش بـه پـروردگـار از جبرئیل بیشتر است (299) .

ر تـفـسـیـر عـیـاشـی از امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) در پـاسـخ سـوال از روح آمـده اسـت . روح مـخـلوقـی عـظـیـم اسـت کـه از جـبـرئیـل و مـیـکـائیل برتر و با احدی از فرشتگان جز محمد (ص ) نبوده و اکنون با ائمه (عـلیـه السـلام ) اسـت ، و ایـشـان را تـسـدیـد مـی کـنـدو آن چـه آرزو گـردد ، یـافـت نشود(300) .

سعد اسکاف (کفاشی ) گوید : مردی خدمت امیر المومنین (علیه السلام ) آمد و درباه روح پـرسـیـد کـه آیـا او هـمـان جـبـرئیـل اسـت ؟ امـیـر المـومـنـیـن (ع ) فـرمـود : جبرئیل از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است - و این سخن را برای ا ان مرد نکرار فرمود - عـرض کـرد : سـخـن بـزرگـی گـفـتـی ! ! هـیـچ کـس عـقـیـده نـدارد کـه روح غـیـر از جـبـرئیـل اسـت حـضـرت فـرمـود : تـو خـود گـم راهـی و از اهل گم راهی روایت می کنی ، خدای تعالی به پیامبرش می فرماید : فرمان خدا آمدنی است ، آن را بـه شـتـابش تخواهید ، او منزه است و از آن چه مشرکان با وی انباز می کنند برتر اسـت . مـلائکـه را هـمـراه روح فرو می فرستد(301) پس روح غیر از ملائکه - صلوات الله علیهم - می باشد(302) .

و نیز در مورد توصیف روح امیر المومنین (علیه السلام ) می فرماید : از برای او (روح ) هـفـتـاد هـزار زبـان لغـت کـه تـسـبـیـح خـدای تـعالی به آن لغات کند . و خداوند مـتـعال بر هر تسبیحی فرشته ا را خلق می کند که با ملائکه تا روز قیامت پرواز کند؛ و خـداونـد خـلقـی را اعـظـم از او غـیـر از عـرش خـلق نـکـرد ، و اگـر او بـخـواهـد (بـه عـنوان مـثـال و تـقـریب ذهن به عظمت وجودی و توانایی او) آسمان هفت گانه و هفت طبقه زمین را یک لقمه کند ، قدرت دارد(303) .

صـدر المـتـالهـین در آخر کتاب شواهد الربوبیه در مورد فرق روح و فرشت می نـویـسـد : نـبـوت نـیـز سـاری در کـلیـه مـوجـودات اسـت ، لکـن اسـم نـبـی و رسول له جز بر یکی ملائکه ، به خصوص آنان که جنبه رسالت از طر ف خدا ندارند ، ، اطـلاق نـمـی شود و هر روحی از ارواح که مقام و مرتبه رسالت از طرف خدا ندارند ، فقط روح اسـت ، لفـظ مـلک بـر او طلاق نمی شود . مگر به نحو مجاز؛ زیرا لفظ ملک مشتق است از الوکه به معنای رسالت .

امـا حـدیـثی که مرحوم طبرسی از امام صادق (علیه السلام ) روایت کرده که فرمود : هو مـلک اعـظـم مـن جـبـرئیل و میکائیل (304) به گفته ملاصدار تعبیری است مجازی نه حقیقی (305) .

امـا ایـن کـه بـیـن روح انـسـان و آن روح چـه مـنـاسبتی است ؟ و چرا به روح انسان روح می گـویـنـد ؟ و آیـا در آیـه شـریـفـه : و یـسـئلونـک عـن الروح قـل الروح م امـر ربـی (306) از آن روح سوال شده یا از روح انسان ؟

هـمـان طور که ذکر شد روح دارای خلقتی است ، اعظم از ملائکه و ربطی به انسان و روح انسان ندارد؛ و استعمال لفظ روح بر آن حقیقت و بر نفس های

انسان از باب اشتراک لفظی است نه اشتراک معنوی . و شاید معنوی . و شاید از ایـن نـظـر بـاشـد کـه نفس ناطقه انسان در سیر کمالی خود ، در اثر مجاهدان و عبادات به مقامی می رسد با آن روح هم دست و هم داستان می شود .

در آیه شریفه مذکور از مطلق روح سوال می کنند ، نه از نفس ناطقه انسان ، چون جواب می رسـد کـه : الروح مـن امـر ربی یعنی روح از عالم امر است ، نه انند انسان که از عـالم خـلق اسـت . و در پـرسـتـش های آنها هیچ سخنی از روح انسان نیست ، و علی الظاهر از هـمـان نـروح کـه نـامـش ؛ قـرآن آمـده اسـت پـرسـش مـی کـنـنـد؛ و عـجـیـب ایـن اسـت کـه در ذیـل می فرماید : و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا(307) . یعنی خلقت روح و فـهـمـیـدن حـقیقت آن را علوم بشری خارج است و به آسمانی به آن نمی توان دسترسی پیدا کرد(308) .

بنابراین از آن چه گفته شد و از بیان امام خمیتی (ره ) در کتاب آداب الصلوه ، نتیجه می شود که روح بر فرشتگان سیطره داشته و منزلتی والاتر از آنان دارد .

فرشتگاه دوزخ و بهشت

از آیـات و روایـات استفاده می شود که فرشتگان ؛ عالم برزخ هم هستند؛ ملائکه ای وجود دارند که در حال احتضار بر مومنان بشارت می دهند و می دانیم که احتضار هنگامی است که چشم انسان به عالم برزخ باز می شود . در قیامت نیز فرشتگان وجود دارند؛ زیرا دسته ای از فرشتگان در بهشت جای که به مومنان درود می فرستند :

و قـال لهـم خزنتها سلام علیکم طبتم (309) ؛ نگاهبانان بهشت به آنان یم گویندن درود بر شما ، خوش آمدید .

دسته ای دیگر به استقبال مومنان می روند : و تتلقاهم الملائکه هذا یومکم (310) ؛ و فرشتان به استقبال آنان می روند (و به آنان می گویند) امروز روز شماست .

دسـتـه ای نـیـز مسوولان دوزخند ، و از چیزهای عجیب که پذیرش آن علامت ایمان شناخته شده ایت و رد آن نشانه نفاق است ، عدد مسوولان و موکلان دوزخ است که 19 تن می باشند :

علیها تسعه عشر(311) ؛ بر آن (دوزخ ) نوزده نفر (موکلند) .

گـویـا ایـن مـطـلب ؛ کـتـب آسـمـانـی قـبـل از قـرآن کـریـم نـیـز بـوده اسـت و اهل کتاب آن را می دانستند؛ زیرا گروهی نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله ) می آیند و عد آن را می پرسند ،

تـااطـظـلاعات پیامبر (صلی الله علیه وآله ) را مورد ارزیابی قرار دهند . این فرشتگان به نام : ملائکه غلاظ شداد(312) نیز نامیده شده اند .

البـتـه مـمـکـن اسـت کـه ایـن 19 تن ، از فرماندهان دوزخ باشند و زیر دس هر کی هزاران فـرشـتـه دیـگر وجود داشته باشد و هم چنین از آیات مروبط به فرشتگان ، استنباط می شود فرشه ای نیز وجود دارد که اختیار دار کل دوزخ بوده و نامش مالک است :

و نـاوا یـا مالک لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون (313) و بانگ برداشته : ای مالک ! (بگو : ) پروردگارت کار ما را بک سره کند ، گفت : شما ماندگارید !

هـم چـنین از روایات فهمیده می شود اختیار دار کل بهشت فرشه ای اسن به نام رضوان چنان که امام سجاد (علیه السلام ) در دای سوم صحیفه سجادیه می فرماید :

و مـالک و الخـزنـه ، و رضـوان و سدنه الجنان و درود فرست بر مالک و زمانداران دوزخ ، و بر رضوان و کلید اردان بهشت .

مـلاصـدرا در وجـه تـسمیه رضوان و مالک می گوید : خازن بهشت از این روی رضوان نامیده می شود ، تا هنگامی که انسان به ماقام معرفت و رضا نرسد - که صورت عالم را بر بهترین نظام و عالی ترین ترتیب وآراستگی و نیکویی مشاهده نـمـایند - توانایی ورود به وضان و قرب خداوندی را نخواهد داشت و به سرای کرامت و ارجـمـنـدی حق ، نخواهد رسید . چون کسی که کارهایش بر حسب اراده و خواست خودش باشد ، نـاچـار اراده او اقتضای هدف هایی را می کند که با اراده حق تعالی مخالف است ، در نتیجه از آن چـه شـهوتش اقتضا می نماید محجوب می گردد . میان ایشان و آن آرزوها که دارند حـایـل افـکـنـنـد(314) لذا در آتـش خـشـم و غـضب خدا می افتد ، و هوا هوس او را به هاویه در افکننده و از هرچه که قلبش آرزو می کرد ناامید و بی بهره اش داشته ، و او را گـرفـتـار و در بـنـد کـنـد ، چـنـان ؟ صـفـت غـلامـان بندگان است ، و از ین رو خازن (فرشته موکل بر) جهنم را مالک گویند(315) .

ابو سعید خدری گوید : رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) فرمود : اگر از خدا برای مـن چـیـزی مـی خـواسـتید ، از او وسیله را طلب کنید ، از حضرت درباره وسیله پرسیدیم که چیست ؟ فرمود : آن درجه من در بهشت که دارانی هزار نردبان است و فاصله بین هر یک از آن نـردبـان هـا بـه انـدازه دویـدن یـک مـاه اسبان تیز تک است . . . و درجه امر روز رستاخیز در مـقـابل درجه پیامبران قرار می دهند که در میان درجه پیامبران مانند ماه است بین ستارگاه ، پـس در آن روز هـیچ پیامبر و شهید و صدیقی باقی نیم ناند جز آن که می گوید : خوشا بـه حـال کـسـی کـه ایـن درجـه ، درجـه اوسـت ، نـاگـاه بـانـگـی از جـانـب خـداونـد - عزوجل - آید که تمامی پیامبران و تمامی خلایق می شنوند که : این درجه محمد (صلی الله عـلیـه وآله ) اسـت ، و مـن آن روز جـامـه ای از نور بر خود می پیچم می ایستد و به دست او پـرچـم مـن اسـت کـه لوای حـمـد می باشد ، و بر ا ان نوشته شده است : لا اله الا الله ، المفلحون هم الفائرون . . .

در آن حـال دو فرشته به سوی من آیند ، یکی به نام رضوان که خازن بهشت است ، و دیگری مالک که خازن دوزخ است ، سپس رضوان نزدیک شده و می گوید : ای احـمـد ! درود بـر تـو ، من در جواب می گویم : درود بر تو ای فرشته ! تو که هستی ؟ رویـت چه زیبا و بویت چه نیکوست او می گوید من رضوان خازن بهشتم ، و این کلیده های بـهـشـت است که خدوند - عزوجل - آنها را از پروردگارم پذیرفتم ، پسپاس او را سزاست که مرا با این مقام برتری داد ، و من نیز آنها را به برادرم علی بن ابی طالب می سپارم . سـپس رضوان باز گشته و مالک نزدیک می گردد و می گوید : ای احمد ! درود بر تو . من در جواب می گویم : درود بر تو ای فرشته ! رویت چه زشت و دیدنت چه نازیباست . تو کـه هـسـتی ؟ او می گوید : من مالک ، خازن و موکل دوزخ هستم ، و این کلیدهای دوزخ است که خـداونـد بـا عـزت آنـهـا را بـرای تـو فرشتاده است و ای احمد ! این ها را بر گیر ، و من می گـویـم : ایـن را از پـروردگـارم پـذیـرفـتـم ، سـپـاس او را سـزاسـت که مرا با این مقام بـرتـری داد . و مـن نـیز آنهارا به برادرم علی بن ابی طالب می سپارم ، سپس مالک باز گـشـته و علی بن ابی طالب می آید و در حالی که کلیدهای بهشت و دوزخ در دست اوست ، بـر گـلوگـاه دوزخ مـی ایـستد ، در این حال شراره های آن پراگنده ، و بانگ دم بر آوردن هـراس انـگـیـز آن بلند ، و حرارت آن طاقت فرسا و شدید است ، و علی (علیه السلام ) در حـالی کـه مـهـار آن را در دسـت دارد دوزخ بـه او می گوید : از من زود بگذر ، چون نور تو شراره های مرا خاموش می کند ، و علی (علیه السلام ) به او می گوید : آماده باشد . این را بـگـیر و آن را رها کن . این را بگیر که دشمن من است و آن را رها کن که دوستدار من است ، و اطاعت و فرمان برداری دوزخ زعلی (علیه السلام ) بیشتر از اطاعت بنده به صاحبش است ، و هـر گـاه کـه او بخواهد دوزخ را به طرف راست ، و یا به طرف چپ می گشاند ، و دوزخ در آن روز از تـمـانـی خلابق ، اطاعت و فرمان برداری بیشتر به او و آن چه بدان فرمان می دهد ، دارد(316)

در ایـن حدیث شریف رازهای بزرگ و تاویل های لطیفی است که کشف آنها تنها برای کسی میسر که در اصولی که قبلا ذکر شد ، اندیشه و تفکر نماید .

فصل چهارم : وظایف فرشتگان

وظایف فرشتگان

فـرشتگان دارای وظایف بسیاری هستند که هریک از آنها یا گروهی از آنها به کاری موظف می باشند ، و می توان گفت که : کارهای ایشان به طور کلی به دودسته تقسیم می شود : 1- وظـایـفی که در مورد شخص نیست . 2- وظایفی که بعضی از فرشتگان به اعتبارشان خویش ، در مواردی ویژه و در مورد اشخاصی خاصی ، انجام می دهند .

در قـسـم ول ، وظـایـف آنـهـابـسـیـار اسـت کـه بـه طـور اجـمـال اشـاره مـی شـود : شهادت به وحدانیت خدا ، شفاعت و استغفار برای مومنان ، درود بر مـحـمـد و آل او (عـلیه السلام ) خدمت به اهل بیت و شیعیان آن ها ، وساطت در دبیر امور عالم ، انـزال وحـی و قـضـا و قـدر الهـی ، بـشـارت بـه مـومـنـان ، انـذار کـافـران ، نـوشـتـم اعـمـال انـسـان ها ، حفاظت از انسان ها ، امداد مومنان ، لعن برکفار؛ لذا دسته ای از ایشان حالام عرش الهی اند ، عده ای ماموران عذاب و عده ای ماموران رحمت الهی اند و . . . .

قـسـم دوم ، از قـبـیـل : دخـالت فـرشـتـگـان در داسـتـن حـضـرت زکـریـا ، حمل تابوت بنی اسرائیل (تابوتی که در جنگ ها پیشاپیش خود حرکت می دادند که در آن آیات خدا و کویا عصاس حضرت موسی نیز وجود داشت ) ، فرشتگانی 7ه به عنوان میهمان بـر حـضـرت ابـراهـیـم (ع ) نـازل شـدنـد و سپس مامورین هلاکت قوم لوط را انجام دادند . و فـرشـگـانـی کـه بـر روزه داران ، با بر قبر سید الشهدا (علیه السلام ) گمارده شده اند(317) .

رسالت فرشتگان

از جـمـله وظـایـف لائکـه نـزول امـر الهـی اسـت و ایـن کـه رسـولان خـداونـد مـتـعـال مـی بـاشـنـد ، چـنـان کـه در قـرآن کـریـم آمـده اسـت : جاعل الملائکه رسلا(318) ؛ فرشتگان را ، فرستادگان قرار داد و از آن جایی کـه مـلائکـه جـمـع محلی به الف و لام است و این جمع مفید عموم می باشد ، تمامی مـلائکـه رسـولان الهی اند ، نه چنان که بعضی گفته اند : من در این آیه الله یـصـطـفـی مـن المـلائه رسـلا(319) ؛ خـدا از فرشتگان رسولانی برمی گزیند . دلالت دارد که : بعضی از فرشتگان رسولند نه همگی آنها؛ زیرا من در این آیه برای بیان و توضیح است نه برای جدا کردن برخی از برخی دیگر .

حـال جـای ایـن سـوال ، بـاقـی اسـت که : آیا رسالت آنها ، رسالت تشریعی است ؟ یعنی وظـیفه آنها همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیاست و یا رسالت تکوینی است ؟ یعنی به عهده گرفتن ماوریت های مختلف در جهان آفرینش ، و یا رسالت آنها هم تشریعی است و هم تکویتی ؟

بـا تـوجه به این که عنوان رسالت در آیه برای تمامی فرشتگان اطلاق شده سـات ، چـنین به نظر می رسد که رسالت در قرآن در معنای وسیع و گسترده ای به کار رفـتـه اسـت ، کـه هـم رسـالت تـشـریـعـی مـلائکـه را شـامـل مـی شـود و هـم رسـالت تـکـویـنـی ایـشـان را . آیـات ذیـل فـقط اشاره به رسالت تکوینی آنهادارد : رسولان ما (فرشتگان ) مکر و حیله های شـمـا را مـی نـویـسـنـد(320) . و نـیز : تا مزانی ؟ مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما جان او را می گیرند(321) .

و بـایـد تـوجـه داشـت کـه رسـالت فـرشـتـه فـقـط ایـن نـیـسـت کـه نـازل شـود پـیـام مـداونـد را بـه انـسـان بـرسـانـد ، بـلکـه رسالتش آن است که از بالا نازل شود و انسان وارسته را با تعلیم و تزکیه بالا ببرد : الیه یصعد الکلم الطیب و العـمـل الصـالح یـرفـعـه (322) فـرشـتـه نازل می شود تا دست صاحب دلان وارسته را بگیرد وه همراه خود بالا ببرد ، هر چند انسان کـامـل بـه مـقـامـات مـعنوی صعود می کند ، به مراحلی می رسد که فرشته هم نمی تواند ، برسد .

پـس فـرسـتگان رسولان و ماموران خداوند سبحان در امور تکوینی و تشریعی خستند؛ چه ایـن کـه امـور جـهـان بر اساس اسباب و عال است و تدبیر امور عالم و هستی به اذن حق ، به واسطه آنان صورت می گیرد .

چرا فرشته نمی تواند پیامبر باشد ؟

گرچه همه فرشته های حق ، رسالت الهی دارند تاما نمی توانند پیامبر باشند .

بر خلاف عده ای از مشرکان که اعتقاد داشتند ، پیامبر باسد فرشته باشد؛ زیرا آنها بر ایـن عقیده بودند که اگر نبوت ، حق باشد یا باید خود فرشته پیامبر شود و یا شخص صـاحـب مـال مـقـام . و اسـتدلال می کردند یا باید خود نبی فرشه باشد و یا فرشته ای همراه نبی باشد تا او را تایید کند :

و قـالوا لولا انـزل عـلیـه مـلک (323) ؛ گـفـتـنـد : (اگـر مـحـمـد رسول خدا است ) چرا بر او فرشته ای نازل نمی شود (تا او ا همراهی کند) .

در جواب فرمود :

و لو انـزلنـا لقـضـی الامـر ثـم لا یـنـظـرون (324) و اگـر فـرشـتـه ای مـی فرستادین که کار به پایان می رسدید و به آنها هیچ مهلتی داده نمی شد .

پـس ایـن آیه فرشته بودن نبی را رد می کند؛ زیرا اگر بنا شود خداوند فرشته ای را مامور وحی کند . باید به صورت بشر در آید ، چه این که پیامبر از آن جایی که پیام آور خدا برا خلق است ولازم است از میان ابشان باشد ، تا مشکلاتشان را بر طرف کند و پاسخ گوی سوالاتشان باشد :

و لو جـعـلنـاه مـلکـا لجعلناه و جلا و للبسنا علیهم ما یلبسون (325) و اگر آن پـیـامـبـر را از مـیـان فـرشـتـگـان بـر مـی گـزیـدیـم بـاز هم او را به صورت مردی می فرستادیم و این خلط و اشتباه که پدید آورده اند بر جای می نهادیم .

او لا ثـابـت شـد کـه فـرشـتـگان را با چشم مادی نمی توان دید ، بکله مشاهده آنهافقط با انـقـطـاع از عـالم مـاده و مـسلح شده به چشم برزخی ، مسیر است . و از طرف دیگر ، پیامبر بـاسـد دیـده شـود و در جـمـع مـردم و بـا مـردم باشد تا از او پیروی کنند . لذا فرستادن فـرشته برای رسالت بشر خلاف حکمت و عنایت است و فرشته فقط پیک خدا است نه این که صاحب شریعت باشد و با انسان ها به طور مستقیم ارتباط بر قرار کند . علاوه بر این ، فـرشـتـگـان صـلاحیت مظهریت تام حق را ندارند و قرب آنهابهحق ، برای کشف حقایق به نحو تفصیل به اندازه انسان نمی باشد .

در روایـت اسـت کـه ابـو جـهـل بـه پـیامبر (صلی الله علیه وآله ) گفت : اگر ، وسفیر خدا بودی حتما فرشته ای همراهت می فرستاد تا ادعای تو را تصویق کند ، ما هم این فرشته را مـی دیـدیـم . رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) درجـواب فـرمـود : اگر خدا بخواهد پـیـامبری بفرستد که فرشته باشد ، در این صورت شما نمی توانید او را ببینید و بر فـرض ، قـدرت دیـدن فرشته را پیدا کنید ، خواهید گفت : آن ، فرشته نیست بکله بشری مـانـنـد مـاسـت ، چون در این صورت ، لازم است به صورت انسانی بر شما ظاهر شود تا بـتـوانـیـد بـا او تـمـاس بگیرید و سخنش را بشنوید و مقصود او را بفهمید ، و در غیر این صـورت از کجا می فهمید که او راست می گید ؟ بلکه خداوند انسانی را به عنوان پیامبر انـتخاب می کند و به او معجراتی می دهد ، که انسان های دیگری که مانند او هستند به هیچ وجـه تـوانـایی انجام این معجزات دا ندارند ، و این گواهی عملی خداوند بر پیامیر اوست . اگـر فـرشـتـه ای بـر شما ظاهر می شد و معجزاتی انجام می داد ، از آن جا که ماهیتش به شما تفاوت داشت نمی توانستید باور کنید که این عجرات مستند به خدا ، و خداوند با دادن این معجزات رسالت او ار عملا گواهی نموده است . . . (326)

کـیـفـیـت نـزول فـرشـتـگـان بـر ولی امـر و تمثل آنها

هر یک از فرشتگان ، دو گونه وجود دارند : یکی وجود نفسی ، که ذاتی حقیقی دارند و آن مـجـرد بـودن از مـاده جـسـمـانـی اسـت . و دیـگـری وجـود اضـافـی اسـت ، کـه تمثل فرشته برای روح قدسی انسان ، به حسب قابلیت او می باشد . آن چه مربوط به حـقـیقت فرشته است ، در فصل اول گذشا و اما آن چه در این جا مورد بحث خواهد بود ، وجود اضـافـی مـلک اسـت کـه در ظـرف ذهـن و ادراک آدمـیـان تمثل می شود .

عـلامـه کـبیر آیه الله سید محمد حسین طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - در این مورد کلامی لطیف دارند : ملائکه موجوداتی هستند که وجودشان منزه از ماده جسمانی است ، چون ماده جـسـمـانـی در مـعـرض زوال و فـسـاد و تـغـیـیـر اسـت و نـیـز کـمـال در مـاده تـدریـجـی اسـت ، یـعـنـی از مـبـدا سـیر حرکت می کند ، تا به تدریجبه غیب کمال برسد .

چـه بـسـا در بـیـن راه مـوانـع و آفـاتـی نـیـز بـرخـورد کـنـد و قـبـل از رسـیـدن به کمال خویش از بین برود ، اما ملائکه این گونه نیستند . . هم چنین روشن مـی شـود وقتی در روایات از صورت و شکل و هیات های جسمانی ملائکه سخن به میان آمده اسـت ، از بـاب تـمـثـل اسـت و خـواسـتـه انـد بفرمایند : فلان فرشته طوری است که اگر اوصـافـش با طرحی نشان داده شود ، به این شکل در می آید . و به همین جهت انبیا و امامانی کـه فـرشـتـگـان را دیـده انـد ، و گـرنـه مـلائکـه بـه صـورت و شکل در نمی آیند .

آری ، فرق است بین تمثل و شکل گیری ؛ تمثل فرشته به صورت انسان بدین معنی است که ملک در ظرف ادراک آن کسی که وی را می بیند ، به صورت انسان در آید . در حالی که بـیـرون از ادراک او ، واقـعـیـت و خارجیت دیگری دارد و آن عبارت است از : صورت ملکی . بر خـلاف شـکـل کـه اگـر فـرشـتـه بـه صـورت انـسـان مـتـصـور و متشکل شود انسانی واقعی می شود ، هم در ظرف ادراک بیننده و هم در خارج آن ظرف ، و چنین فـرشته ای هم در ذهن انسان فرشته است و هم در خارح ، و این ممکن نیست . در تفسیر سوره مـریـم گـفـتـیـم کـه خـدای سـبـحـان مـعـنـایـی را کـه مـا بـرای تـمـثـل ذکر کردیم تصدیق دارد ، و در داستان مسیح و مریم می فرماید : فارسلنا الیها روحنا فتمثل بشرا سویا که تفسیرش در همان جا گذشت .

و امـا ایـن کـه بـر سـر زبـان هـا افـتـاده و مـی گـویـند : ملک جسمی است لطیف ، که به هر شـکـل در مـی آیـد ، (327) مـطـلبـی اسـت کـه هـیـچ دلیـلی بـر صـدق آن نـیـسـت ، نه از عقل و نه از نقل . دلیل نقلی نیز نه از کتاب و نه از سنت معتبر ، و این که بعضی ادعا کرده اند که مسلمین بر این مطلب اجماع دارند ، چنین اجماعی در کار نیست .

و اگـر اجـمـاعـی هـم بـاشـد هـیـچ دلیـلی بـر حـجـیـت چـنـین اجماعی نداریم ؛ چون اجماع در مسائل اعتقادی مطرح نیست . (328)

شـاهـد بـر مـطـلب فـوق آن اسـت کـه در روایـات آمـده اسـت کـه جـبـرئیـل در بـسـیـاری از مـواقـه بـه صـورت دحـیـه کـلبـی ) (329) مـتـمـثـل مـی شـد و خـدمـت رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) مـی رسـیـد ، چـنـان کـه نـقـل شـده اسـت کـه امـام صـادق فـرمـود : روزی ابـوذر- رحمه الله علیه - بر حضرت رسـالت نـاه گـذشـت و جـبـرئیـل بـه صورت دحیه کلبی در خدمت آن حضرت به خلوت نشسته بود و سخن در میان داشت ؛ ابور گماه کرد که دحیه کلبی است وبا حضرت حـرف نـهانی دارد ، بگذشت . جبرئیل گفت : یامحمد ! اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد ، اگـر سلام می کرد ما او را جواب سلام می گفتیم ؛ به درستی که او را دعایی است که در مـیـان اهـل آسـمـان هـا مـعـروف اسـت ، چـون مـن عـروج نـمـایـیـم او وی سـوال کـن . چـون جـبـرئیـل بـرفت ، اوذر بیامد . حضرت فرمود که ؛ ای ابوذر ! چرا بر ما سـلام نـکـردی ؟ ابـوذر گفت : چنین یافتم که دحیه کلبی نزد تو است و برای امری او را به خلوت طلبیده ای ، نخواستم کلام شما را قطع نمایم .

حـضـرت فـرمـود : جـبـرئیـل بـود و چـنـیـنی گفت . ابوذر بسیار نادم و پشیمان شد حضرت فـرمـود : چـه دعـاسـت کـه خـدا را بـه آن مـی خـوانـی کـه جـبـرئیـل خـبـر داد کـه در آسـمـان هـا معروف است ؟ گفت : این دعا را می خوانم : اللهم انی اسئلک الایمان بک ، و التصدیق بنبیک ، و العافیه من جمیع البلاء ، و الشکر علی العافیه ، و الغنی عن شرار الناس (330)

پـس وجـود نـفـسـی فـرشته - که همان ذات حقیقی اوست - از حقیقت خود خارج نمی شود و ذات حـقـیـقـی او تـبـدیـل بـه انسان نمی گردد . چون لازم می آید ذات یک شی ء به ذات شی ء دیـگـر قـلب شود ، بلکه این حقیقت فقط در ظرف ادراک ، به صورت دحیه کلبی تـمـثـل یـافـتـه اسـت ، و در قـوه خـیـال آدمـی کـه خـود تـجـرد بـرزخـی دارد ، مـطـابـق بـا احـوال نـفـسـانـی انـسـان ، مـتـمـثـل مـی شـود(331) . پـس نزول و صعود فرشتگان ، نزول و سعود محسوس نیست ؛ زیرا در غیر این صورت لازم می آیـد کـه خـداونـد مـتـعال - جل قدسه هم اوهام المتوهمین - در جهتی باشد که - طرف او سعود کنند ، در حالی که خداوند از این گونه صفات منزه است .

امـام خـمـیـنـی (ره ) در ایـن زمـیـنـه مـی فـرمـاید : بدان که روح اعظم ، که خلقی اعظم از مملائکه الله ، یعنی در مرتبه اول از ملائکه الله واقع است و اشراف و اعظم از همه است ، و مـلائکـه الله مـجـرده قـطـان عـالم جـبـروت از مـقـام خـود تـجـافـی نکنند ، و از برای آنها نـزول و سـعـود آن مـعـنـی کـه از بـرای اجـسـام اسـت مستحیل است ؛ زیرا که مجرد از لوازم اجسام مبر اسن و منزه است .

پـس تـنـزل آنـهـا- چـه در مرتبه قل یا صدر با حس مشترک ولی و چه در بقاع ارض و کـعـبـه و حـول قـبـر رسـول خدا (صلی الله علیه وآله ) و چه در بین المعمور باشد - به طـریـق مـلکـوتـی یـا مـلکـی اسـت ؛ چـنـان تـعـالیـدر بـاب تـنـزل روح الامـیـن بـر حـضـرت مـریـم (عـلیـه السـلام ) فـرمـایـد : فـتـمـثـل لهـا بـشـرا سـویـا . (332) چـنـان چـه بـرای اولیـا و کـمـل نـیـز تـمـثـل کـلکوتی و تروح جبروتی ممکن است . پس ، ملائکه الله و قوه و قدرت دخـول در مـلک و مـلکـوت اسـت بـه طـور تـمـثـل ؛ و کـمـل اولیـا را قـدرت بـر دخول در ملکوت و جبروت است به طور تروح و رجوع از ظاهر با باطن (333) .

بـنـابـرایـن ، ظـهـور و تـمـثـل بـشـری بـه صـورت فـرشـتـه ، : یـه فـرشـتـه ای بـه مـثـال انـسـان ، امـکـان دارد . و ایـن کـه جـبـرویـل بـه شـکـل و صـورتـی ، مـانند صورت دحیه کلبی در این عالم ظهور داشته است ، به این معنا نـیـست که جبرئیل در قالب بدن دحیه شد و حلول کرده است ، چنین نیست او به ماهیت انسانی یـا در قـالب و صـورت انـسـان در آیـد . ابـن فـارض نـیـز در اشـعـار خـویـش بـه تمثل جبرئیل به صورت دحیه اشاره کرده است :

1 -وها دحیه وافی الامین نبینا

بصورته ، فی بدء وحی النبوه !

2 -اجـبـرئیـل قل لی : کان دحیه اذ بدا

لمهدی الهدی ، فی هیئه بشریه ؟

3 -و فی علمه عن حاضریه مزیه

بماهیه المرئی من غیر مریه

4 -یری کلکا یوحی الیه و غیره

یری رجلا یدعی لدیه بصحبه

1- مـتـوجه باشد ، که در آغاز وحی نبوت ، جبرئیل امین به صورت دحیه کلبی با پیغمبر (صلی الله علیه وآله ) ملاقات می کرد .

2- بـه مـن بـگـو : آیـه وقـتـی کـه جـبـرئیل برای پیامبر - که راهنمای راه هدایت است - به شـکـل بـشـری جـلوه مـی نـمـود ، حـقـیـقـتـا دحـیـه بـود (یـا جبرئیل به صورت دحیه تمثل کرده بود) ؟ !

3- و بـدون شـک عـلم رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) دربـاره حـقـیـقـت و مـاهـیـتـی که جـبـرئیـل ، بـدان صورت دیده می شد ، نسبت به علم دیگران که ا ان را دحیه می پنداشتند ، دارای مزیت و برتری است .

4- پیامبر (صلی الله علیه وآله ) جبرئیل را به صورت فرشته ای می دیدند ، که به او وحی می کند ، ولی دیگران او را به صورت مردی می دیدند ، که برای مجالست با پیامبر (صـلی الله عـلیـه وآله ) وی را بـه سوی خود فرا می خواند(334) . شایان ذکر است کـه عـیـن الفـاظ قـرآن مـتـجـیـد ، وحـی اسـت ؛ نـه آن کـه بـر قـلب رسـول خـدا (صـلی الله عـلیه وآله ) القاء می شد و آن بزرگوار به هر لفظی که می خـواسـت تـعـبـیـر مـی نمود . و این مطلب از ضروریات دین و صریح قرآن کریم است : لا تـحـرک بـا لسـانـک لتـعـجـل بـه ان عـلیـنـا جـمـعـه و قـرآنـه (335) در حال وحی با شتاب و عجله ، ربان به قرئت قرآن مگشای ، که ما خود قرآن را جمع کرده و محفوظ داشته و بر تو فرا خوانیم .

پـیـامـبر گرامی اسلام ، چگونگی نزول وحی بر قلب مبارکش را در حدیث صحیحی که از وی روایـت شـده چـنـیـن توصیف نموده است : گاهی مانند آواز ، زنگ آن را می شنوم و چون قطع می شود ، مطالب را دریافته و مقصود را فهمیده ام ، و این سخت ترین انواع وحی است . و گـاهـی فـرشـتـه ، بـه صـورت شـخـصی در برابرم ظاهر می شود و با من سخن می گوید و هنگامی که مرا ترک می گوید ، آنچه گفته در قلبم محفوظ می ماند .

عـایـشـه مـی گوید : در یک روز خیلی سرد ، پیامبر را دیدم که وحی بر او فرود آمد ، و پـایـان یـافـت و از پـیـشـانـی پـیامبر (صلی الله علیه وآله ) عرق فرو می ریخت . گـاهـی سـنـگـینی وحی در این حالت به حدی می رسید که اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله ) سـوار مـرکـب بـود ، مـرکب زانو می زد و بر زمین می نشست . یکبار وحی در حالی به پـیـامـبـر نـازل شـد کـه زانوی مبارکش بر روی زانوی زید بن ثابت بود ، و آن چنان بر زانـوی زید سنگینی می کرد که گویی می خواست آن را متلاشی کند . ظاهرا این نوع وحی بلاواسطه صورت می گرفته است .

حالت دوم وحی ، کم فشارتر و سبک تر بود ، نه صدایی شنیده می شد و نه از پیشانی پـیـامـبـر (صـلی الله عـلیه وآله ) عرق می ریخت ، و چون میان القا کننده و پذیرنده ، یک مـشـابـه شـکـلی وجـود داشـت ، هم کار فرشته امین وحی آسان بود و هم پیامبر (صلی الله علیه وآله ) به آسانی وحی را می پذیرفت (336)

و از آیـات و روایـات چـنـیـن اسـتـفـاده مـی شـود ، کـه رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) بـه صـورت واقـعـی جـبـرئیـل را هـم دیـده اسـت ، چـنـان کـه مـضـمـون ایـن روایـت مـویـد آن اسـت کـه : جـبـرئیـل (عـلیـه السـلام ) بـه صـورت دحـیـه کـلبـی نـازل مـی شـد ، تـا ایـنـکـه روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله ) به او فرمود : می خواهم صـورت واقـعـی تـو را بـبـیـنـم ، جـبرئیل ، ایژبتدا ابراز می دارد که شما طاقت ندارید ! حـضـرت مـوافـقـت مـی کـنـد ، و سـرانـجـام بـه صـورت حـقـیـقـی خـود ، ظـاهـر مـی شـود و رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) با دیدن او ، غش می کند(337)

درایـن جـا مـمـکـن کـه ایـن سـوال مـطـرح اسـت ، کـه مـگـر مـقـام جـبـرئیل از مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) بیشتر بود که حضرت با دیدن او از خـود بـیـخـود شد ؟ اجمالا باید گفت که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله ) دارای دو بعد وجـودی بـود : بـعـد بـشـری او ، کـه در عـالم مـلک و طـبـیعت است ، لذا وقتی صورت واقعی جـبـرئیـل را مـی بـیـنـد مـدهـوش می شود . و دیگری بعد ملکوتی وی است که وقتی در عالم مـلکـوت سیر می کند ، جبرئیل قدرت همراهی با او را نداشته و عرض می کند من دیگر نمی تـوانـم هـمـراه شـمـا بـیـایـم . لذا بـه تـعـبـیـر الهـی قـمـشـه ای صـورت مـلکـوتـی جبرئیل جسم ناسوتی حضرت رسول (صلی الله علیه وآله ) را مدهوش کرد .

هـمچنین آیات مربوط به قاب قوسین و ماجرای نعمت دلالت دارد ، بر این کـه رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) دوبـار ، چـهـره واقـعـی جبرئیل را دیده است .

بـنـابـرایـن ، رسـول خـدا (صـلی الله عـلیه وآله ) فرشتگان را در صور مثالی و نوری مـشاهده می فرمود . اما با دقت در آیات و روایات مربوط به این مساله ، به حقیقت می رسیم کـه مـشـاهـده فـرشتگان در صورتهای مثالی به دو صورت بوده است : در بعضی موارد ، فـرشـتگان مثالی و نوری را با همان صور نوری و مثالی مشاهده می فرمود؛ و در بعضی مـوارد ، مـلائکـه مـقـرب و فـرشـتـگـان بـالاتـر را در تمثل های نوری و مثالی می دید . حضرت امام خمینی (ره ) در این زمینه می فرماید :

جـبـرائیـل دوبـار در قـالب مـثـالی بـرای رسـول الله ظـاهـر شد ، و آن حضرت دید که جـبـرائیـل تـمـام خـاور و بـاخـتـر را پـر کـرده و بـه هـمـراه رسـول خـدا (صـلی الله عـلیـه وآله ) در شـب مـعـراج تـا عـالم عـقـل و مـقـام اصـلی بـالا رفـت ، تـا آنـکـه رسـول هـاشـمـی از مـقـام جـبـرائیـل بـه مـقـامـات دیـگـر - تـا آنـجـا کـه خـدا خـواسـتـه بـود - عـروج کـرد و جبرائیل در مقام پوزش از این رفیق نیمه راه عرض کرد :

اگر بند انگشت برتر پرم

فروغ تجلی بسوزد پرم (338)

فرشتگان وسایط در تدبیرند

شـکـی نـیست که موثر در وجود ، موجودی جز خدا نیست و موجد حقیقی نیز جز او نخواهد بود؛ خداوند در نظم و تدبیر عوالم ، از مخلوقات مستغنی بوده و از معاونت فرشتگان بی نیاز است تبارک الذی بیده المالک (339) اما خداوند بخشی از امورات عالم هستی را به آنها سپرده است چنان که در آیه : فالمدبرات امرا(340) که - مدبران امـور سـوگـند یاد شده به نظر مشهور آنها همان فرشتگانی هستند ، که امور جهان را تدبیر می کنند . ولی با مساله توحید وبوبی منافات ندارد ؟

پـاسـخ آن اسـت کـه : اگـر فـرشـتـگـان استقلالی در تاپیر داشتند ، با توحید ربوبی قـابـل جمع نبود ، اما می دانیم آنهامجریان فرمان الهی هستند و موکلان امور به اراده و مشیت خـداونـد مـی بـاشـنـد ، لذا هر فعلی از ملائکه صادر شود اولا و با لذت از طرف خداست ، ولی ثانیا و بالعرض منتسب به فرشتگان است ، مانند نور خورشید که در آیه می افند ، بـه طـور حـقـیـقـی و با لذت از خورشید است ، مانند نور خوسید که در آینه می افتد ، به طـور حـقـیـقـی و با لذت از خورشید است ، ولی بالعرض و به طور مجازی به آینه نیز نـسـبـت داده مـی شـود . هـم چـنـیـن مـانـنـد هـر عـمـلی کـه از چـشـم و گـوش و خـیـال و وهـم و ایـر قـوای نـفـس نـاطـقـه انـسـان سـر مـی زنـد اولا و نـیـسـت که فرشتگان مـسـتـقـل از خـدا باشند ، بلکه خداوند به کارهای فرشتگان را به طور مجازی به خداوند اسـناد داد بلکه این اسناد حقیقی است و آنهامظهر فاعلیت الهی هستند و از اسمای فعلیه حق مـی بـاشـند . از این رو فرشتگان نیز هرگز خود را معاون و شریک در کار خدا نمی دانند ، بـلکـه هـمـه بـه امر تکوینی و افاضه حق در تدبیر امور عالم کار می کنند . چنان که در خـطبه اشباح حضرت امیر - سلام الله علیه - پس از ابیان او صافی از طبقات فرشتگان می فرماید :

لا یـنتحلون ما ظهر فی الخلق فی صعنه ، و لا یدعون انهم یخلقون شیئا معه مما انفرد بـه (341) فـرشـتـگـان هـیچ چیز از سنع خداوندی را که در کارگاه آفرینش ظاهر گـشـتـه ایـن ، بـه خـود نـمـی بـنـدند؛ و مدعی هم نیستند که چیزی از موجودات را که تنها خداوند آفریده ، آنها حلق کرده اند .

هـمـان طـوری که گفته می شود در عسل شفاست : فیه شفاء للناس (342) هیچ مـنـافـاتـی نـدارد کـه شـفـا دهنده فقط خدا باشد؛ زیرا خداوند از زبان ابراهیم ، قهرمان تـوحـیـد چـنـین می گوید : و اذا مرضت فهو یشفین (343) ؛ هم چنین هیچ منافاتی نـدارد کـه بـگـویـیـم نـدبـیـد امـور بـا فرشتگان مدبر و خداوند است ، با توضیحی که گذشت .

مـفـسـر کبیر مرحوم علامه طباطبائی می فرماید : به طوری که از آیات قرآن کریم استفاده مـی شـود ، فـرشـتـگـان در صـدور موجودان از ناحیه تعالی و باز گشت آنها به سوی او واسـطـه بـیـن خـدا و خـلق هـستند ، آنهااسبابی هستند برای حدوث حوادث . اما مافوق اسباب مادی جاری در عالم ماده ، که کاربرد شان تا وقتی است ، مرگ نرسیده و موجود به نشئه دیگر منتقل نشده است ، چون بعد از مرک و انتقال ، دیگر اسباب مادی سببیتی ندارند .

اما نقش فرشتگان در مساله باز گشت انسان ها به سوی خدا ، یعنی وساطت آنهات در تمام مـوارد ذیـل اسـت : حـال ظـهـور نـشـانـه هـای مـرگ ، قـبـض روح ، سـوال و جـواب و ثـواب و عـذاب عالم قبر ، مرگ تمام انسان ها در نفخه صور ، زنده شدن آنان در نفخه دوم و حشر آنان و ارائه نامه اعمال و وشع میزان ها ، و رسیدگی به حساب و یوق دادن اهل بهشت و دوزخ به جایگاه خود . آیات و روایاتی که بر این وساطت دلالت می کـنـد بـسـیار است ، و احتیاجی به ایراد آنهانیست ؛ روایات وارده در این مساله نیز از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) و ائمه معصومین (علیه السلام ) بیشش از آن است ؟ به شمار آید .

و هـم چـنـیـن وسـاطـت فـرشـتـگـان در مـرحـله تـشـریـع دیـن ، یـعـنـی نـازل شـدن و آوردن وحـی و دفـع شـیـطـان هـا از مـداخـله در اان ، و یـاری دادن بـه رسول خدا (صلی الله علیه وآله ) و نیز تایید مومنین ، و پاک نمودن آنان از راه استغفار ، و طلب مغفرت از خدا برای آنان ، جای تردید و بحث نیست .

اما وساطت آنهادر تدبیر امور این عالم نیز لازم وضروری است ؛ با این که هر امری برای خود سببی مادی نیز دارد ، ولی قرآن کریم به طور مطلق نازعات و ناشطات و سابحات و سابقات و مدرات را به فرشتگان نسبت داده است .

هـم چـنـین از آیه جاعل الملائکه رسلا(344) فهمیده می شود که فرشتگان فقط خـلق شـده انـد ، بـرای وسـاطـت بـیـن خـدا و خـلق و اجرای دستورهای خدا ردد ماین خلق و این وسـاطـت بـرای فـرشـتـگان جز و سنت قطعی الهی است و چنینی نیست که مثلا خدای تعالی گـاهـی او امـر خـود را بـه دسـت ایـشـان جـاری سـازد و گـاهـی هـمـانـامـر را بدون وساطت فـرشـتـگـان انجام دهد؛ چون در سنت خداوند متعال تهاختلافی هست و نه تخلفی . چنان که فـرمـوده : ان ربی علی صراط مستقیم (345) ونیز فرمود : فلن تجد لسنت الله تبدیلا(346) .

از جـمـله وسـاطـت هـای فـرشتگان این که بعضی از آنان مقام بلندتری دارند و امر خداوند متعال را دریافت می کنند و به فرشتگان تحت فرمان خود می رسانند و در تدبیر بعضی امـور آنها را بر کار می گیرند . وساطت فرشتگان مراتب بالا در واقع بین منحق تعالی و فـرشـتـگـان مـراتـب پـایـیـن تـر از خـود خـواهـد بـود؛ مـثـل نـقـشـی کـه مـلک المـوت و مـساله قبض ارواح دارد که فرشتگان تحت امر خود را برای گـرفـتـن ارواح انسان ها مامور می کند . خداوند از زبان خود آنان این وساطت را حکایت کرده اسـت : و مـا مـنـا الا له مـقـام مـعـلوم (347) و نـیـز فـرمـود : مـصـاع ثـم امـیـن (348) و نـیـز فـرمـود : حـتـی اذا فـزع عـن قـلوبـهـم مـاذا قـال ربـکـم قـالوا الحـق (349) فـرشـتـگان که از طرف خداوند واسطه بین خود و حـوادثیند؛ یعنی قرآن ملائکه ا سلسله اساببی معرفی کرده اسن که حواث مستند به آنان اسـت و اسـتـنـاد حـوادث بـه مـلائکـه منافات با ای نمعنا ندارد که حوادث مستند به اسباب قـریـب و مـادی نـیـز بـاشـد؛ بـرای ایـن کـه سـبـبـیـت مـلائکـه و اسـبـاب مـادی در طول هم هستند ، نه در عرض هم ؛ به این معنا که سبب قریب علت پیدایش حادثه است ، و به سـبب بعید علت پیدایش سبب قریب است . هم چنان که منافات ندارد که در عین استناد حوادث به ملائکه و اسباب مادی به خدای تعالی نیز استناد دهیم ، چون تنها رب عالم او است .

بـنـابـراین سببیت طولی است نه عرضی و استناد آنها به اسباب طبیعی منافات ندارد . از این رو ، خداوند متعال هم اسباب طبیعی و ظاهری حوادث را تصدیق فرموده ایت و هم وساطت و نـقـش فـرشـتـگـان را مـوثـر دانـسـتـه اسـت . امـا هـیـچ یـک از اسـبـاب در قبال خداوند استقلال ندارند ، تا رابطه خدا با مسیی آنها قطع باشد و ما نتوانیم آن مسبب را هـب خـدای تـعالی استناد دهیم . همان طور که ثنویه پنداشته اند و چنین گفته اند : خدای تـعـالی تـدبـیـر امـور عـالم را بـه فـرشـتـگان مرقرب داگذار کرده ؛ ولی قرآن کریم استقلال هر چیز را از هر چهت نفی کرده ، پس هی موجودی مالک چیزی نیست ، نه مالک خودش و نه مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات خود .

در اسباب طولی استناد موجودات به اسبای ، طوری است که هر یک بر دیگری مترتب است و هـمـه اسـبـاب بـه خـدای سـبـحـان مـنـتـهـی مـی شـود؛ مـثـل کـتـابـت کـه انـسـان آن را بـا دسـت خـود بـه وسـیـله قـلم انـجـام مـی دهـد و ایـن یـک عـمـل هم استناد به قلم دارد ، و هم استناد به دست و در مجموع استناد به انسان نیز دارد که بـا دسـت و قـلم کـتـابـت را انـجـم داده اسـت . هـر چـنـد سـبـب مـسـتـقـل و فاعل حقیقی این عمل خود آدمی است ولکن این باعث نمی شود که ما نتوانیم آن را هب دسـت و قـلم نـیـز اسـتـنـاد دهـیم ؛ زیرا هم یم گوییم فلانی چقدر خوب می نویسد و هم می گـویـیـم دست و پنجه اش نریزد که چنین هنری از خودنشان می دهد و هم خود او می گوید : این قلم خوب می نویسد .

طـبـق بـیـان فـوق ، مـنـافـات نـدارد فـرشتگان هم واسطه در تدبیر باشند و هم دایما در حـال عـبـادت و تـسـبـیـح و سـجده باشند چنان که از کلام خدای تعالی استفاده می شود که بعضی از فرشتگان را ای همه آنان در حال عبادت اند یا مانند آیه : عنده لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون ، یسبحون اللیل و النهار لا یفترون (350) و مانند آیه ان الذین عند ربک لا بستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون (351) (352)

فرشتگان واسطه های نزول نعمات الهی اند

شکی نیست که خداند متعال پس از اعطای نعمت وجود به انسان نعمت ها زیاد دیگری نیز به او عطا نموده است ، انسان باید تلاش کند تا نعمت های الهی را به جا بیاورد و هم چنین در بـرابـر ایـن نـعـمت های بزرگ و بسیار خود را موظف بداند که ازز دستورهای صاحب نعمت اطاعت نماید .

ابـر و بـاد و مـه و مـخورسید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

چنان که مطلب فوق در این آیات مطرح شده است : یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم مـن نـفـس واحـده (353) ای مردم ! از عذاب خداوند بپرهیزید که همه شما را ازیک تن آفرید .

یـا ایـهـا الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم (354) تتقون ای مردم ! پروردگار خود را پرستش کنید که شما و پیشینیان را آفرید تا پرهیزگار شوید .

روشـن اسـت کـه در ایـن دو آیـه نـعـمـت آفرینش و وجود که بزرگ ترین موهیت الهی است ، مـطـرح شـده اسـت ، نـا هر کس به توجه به خلقت و آفرینش خویش ، به آفریدگار خود رهنمون شود و فقط او را مورد ستایش قرار دهد . و در آیه بعد به نعمات دیگری چون زمین و آسمان و باران و خوردنی ها اشاره کرده است :

الذی جـعـل لکـم الارض فـراشـا و السـمـاءبـنـاءو انـزل مـن السـمـاء مـاء فـاخـرج بـه مـن الثمرات رزقا لکم فلا تجعلو الله اندادا و انتم تـعـلمـون (355) آن خـدای کـه زمین را بستر شما قرار داد و آسمان ا چون سقفی بر بـالای سـر شما قرار داد و از آسمانی آبی برای شما فرو فرستاد و به وسیله آن میوه هـا را پـرورش داد ، تا روزی شما باشد؛ پس برای خدا شریک هایی قرار ندهید در حالی که می دانید .

بـا ذکـر ایـن مـقـدمـه کـوتـاه بـایـد گـفـت که هر یک زا نعمت های بی پایان الهی ، بلکه کارهایی که در نظام تکوین صورت می گیرد ، به واسطه و کمک فرشتگان صورت می گـیـرد . چـنـان کـه امـام زیـن العـابـدیـن (عـلیه السلام ) در بخشی از دعهای سوم صحفیه سجادیه به درگاه الهی عرضه می دارد :

و خـزان المـطـر ، و زواجـر السـحـاب ، و الذی بـصـورت زجـره یـسـمـع زجـل الرعـود ، و اذا سـبـحـت به حفیفه السحاب التمعت صواعق البروق ، و مشیعی الثلج و البـرد ، و الهـابـطـیـن مـع قـطر المطر اذا نزل ، و القوام علی خزائن الریاح ، و الموکلین بـالجـبـال فـلا تـزول ، و الذیـن عـرفـتـهـم مـثـاقـیـل المـیـاه ، وکـیـل مـاتـحویه لواعج الامطار و عوالجها (الهی درود و رحمت فرست ) بر فرشتگانی که ابرها را به هر جانی می گشانند ، و بر آنان که صدای راندن آنها بانگ رعدها شنیده مـی شـود و زمـانـی کـه ابـرهـای خروشان با راندن آنان به شنا در آیند ، شعله ای برق بدرخشد . و بر فرشتگنی که همراه برف و تگرگند ، و آنان که با دانه های باران به وقـت بـاریـدن فـرود مـی آیـنـد ، و فـرشـتـگـانـی کـه بر خزانه های بادها زمامدارانند ، و فـرشـتـگـانـی کـه بـر گـوه هـا مـوکـلنـد تـا از هـم نـپاشند ، و بر فرشتگانی که مقدار ثقل آبها و پیمانه باران های سخت و رکبارها را به آنان شناسانده ای .

در این جلات زیبای امام سجاد (علیه السلام ) ؟ سخن از باد و باران و ابر و رعد و برق و بـرف و تـگـرگ و کـوه هـاسـت ، هـر یک از آنها در پوتو وجود فرشتگان منشا وجود آثار زیادی هستند ، که شرح هر یک از آنها در مجال نمی گنجد برای نمونه به ذکر چند روایت بسنده می کنیم .

حضرت علی (علیه السلام ) می فرماید : هیچ دانه ای از باران نمی بارد مگر به توسط پـیـمـانه ای در دست فرشته ای است ، نازل شود . فقط در روز نوح نبی (ع ) که به خود آب فـرمـان داده شـد و آب بـر خـزانـه دادان طـغـیـان کـرد ، و ایـن اسـت قـول خـداونـد تـعـالی کـه : چون آب طغیان کرد و رو به فزونی نهاد . (356) البته گفتنی است که مراد حضرت از پیمانه دست فرشتگان ، پیمانه متعارف نیست .

جـابـر از حـضرت از باقر (علیه السلام ) خهعروایت می کند : چون خورشید بر آید با آن چـهـار فـرشـتـه بـاشـد : یـکـی فـریـاد مـی کـنـد کـه ای اهل خیر ! اعمال نیک خود ا کامل و تمام نمایید ، و سعادت ابدی برشما بشارت باد . دیگی می گوید : ای اهل شر ! از کار زشت دست بکشید و پیرامون آن کمتر بگردید .

سـومـی صدا می کند : پروردگار ! به مردم نیکو کار که انفاق می کنند مزید نهژعمت و به اهل بخل ، نیستی و نابودی بده و فرشته چهارم خورشید را آب پاشی می کند و اگر چنان نبود زمین از شدت حرارات سوخته می شد(357) .

در تـوضـیـح ایـن حدیث شریف لازم است به نکاتی چند اشاره شود : با توجه به این که سـطـح خـارجی خورشید دارای چند هزار درجه حرارات است و مرک آن حدود هفتاد میلیون درجه حـرارات اسـت ، مـی تـوانـیـم بـه خـوبـی حـدس بـزنـیـم که طبعا سوخت این بخاری محیر العـقـول نـیـز لازم اسـت ، پر استقامت ترین سوخت های جهان باشد که هر در آهرین بسوزد به ماده دیگری تبدیل می شود . و این ماده قاعدتا ساده ترین اتم های جهان یعنی هیدروژن و در درجـه دوم هـلیـوم اسـت ، و ایـن سـوخـت مـانـنـد سـایـر سـوخـت هـای هـر انـدازه مـسـتعل تر گردد ایجاد حرارت بیشتر می کند و هب همین نسبت عمرش نیز کمتر می شود . لذا بـرای جـلوگیری از این حادثه باید از آب استفاده شود ، تا از حرارت و نقصان آن بکاهد . باران های متناوبی که بر چهره خورشید علی الدوام در جریان است توسط تلکسوپ نیز دیـده شـده اسـت . چـنـان کـه دونالد منزل منجم شهیر آمریکایی در کنفرانش منجمان اظـهـار داشـت : اخـتـلاف اشـکـالی کـه در تکه هایی که چهره خورشید نمودار است به علت بـاریـدن بـاران هـای شدیدی است ، که علی الدوام بر آن می بارد . سپӠفیلمی را که از خورشید گرفته بود ، نشان داد و نمایندگان منجمان در آن مشاهده کردند که بارانی سخت از ارتفاع هشتاد هزار کیلومتر بر خورشید می بارد . (358)

عـزرمـی مـی گـویـد : خـدمت امام صادق (علیه السلام ) در حجر تحت میزاب نشسته بـودم ، مـردی بـا مـردی دیگر در مخاصمه بودند ، یکی از آن دو به دوست خود گفت : به خـدا سـوگـنـنـد کـه تـو مـحـل وزیـدن بـادهـا را نـیـم دانـی و چـون کـلام ایـشـان بـه طـول انـجـامـیـد ، حـضـرت صـادق (عـلیـه السـلام ) فـرمـود : مـگـر تـو یـم دانـی کـه مـحـل وزش بـا کـجـاسـت . عـرض کـرد : نـه ، لکن شنیده ام که مردم چنین می گویند . شامی مـحـبـوی اسـت ، هـر وقـت کـه خـدا اراده کـنـد چـیـزی از بـادهـا بـفـرسـیـد پـس آن بـاد شـمال است ، یا صبا ، پس آن باد سباست ، یا دبور ، پس آن باد دبور است . سپس فرمود : علامت و نشانه این حرف آن است که این رکن را در تابستان و زمستان و روز و شب متحرک می بینند(359) .

در ای نزمینه هم روایات بسیاری در کتب روایی و تفسیر وارد شده است ، ولکن باید توجه داشـت که تدبیر اجرای چنین عواملی در امور فوق ، توسط فرشتگان منافاتی با گفتار دانـشـمـنـدان نـدارد . حـکـیـم مـتاله و عارف صمدانی مرحوم الهی قمشه ای در این رابطه می فرماید :

ایـن سـخنان ابدا ممخالفتی با گفتار دانشمندان ندارد ؟ رعد و برق و صاعقه را در نتیجه تـجـاذب ابـری مـیـدانـنـد که مجاور زمین بوده و الکتریسته منفی را از زمین گرفته و ابر بـالای آن کـه دارای الکـتریسته مثبت است در نتیجه یک دیگر را جذب خواهند کرد و جذبشان مـوجـب صـدای رعـد وشـعـله صـاعـقه و نور برق می گردد؛ زیرا انبیا و اولیای حق ، تمام قـوای بـی نـهایت عالم را تحت فرمان خدا و دارای شعور و آگاهی می دانند ، و قوای مامور خـدا را در نـظـم عـالم فـرشـتـه خـوانند ، پس فرشته به زبان انبیا و اولیا تمام قوای روحانی و جسمانی عالم است .

فـرشـتـه وحـی از قـوای روحـانـیـاسـت و فـرشـتـه رعد و برق و باران و برف از قوای جسمانی ، یعنی تعلق به عالم اجسام بوده و به کار انتظام عالم جسمانی مامر خدایند . پس عـلمـای فـیـزیـک راجـع به زلزله و رعد و برق و صاعقه و یا جاذبه زمین و کرات و غیره تعبیر به قوه جاذبه الکتریسه و انواع گازها کرده اند ، باید بدانند همین قوای عالم که هـمـه بـه امـر خـدای عـالم بـه کار مشغول اند ، در واقع در پوتو وجود فرشتگان الهی و قـوای روحـانی موثرند ، هر چند متعلق به اجسام باند و به اعتبار تعلق به جسمی داشتن اسم آن را جاذبه و الکتریسته و غیره گذارند .

پس اسان انبیا که قوای عالم را تعبیر به فرشته می کنند و لسان علمای علم الاشیاءک ار آن تـعـبـیر به قوه می کنند اختلاف اصلا ندارند ، و ار گویند : چرا دراصطلاح آنهااختلاف اسـت ؟ گوییم : چون رسولان حق مامورند که خلق را هب سوی خدا دعوت کنند و مردم عالم را به آفریننده خود آشنا سازند و شناسای حقیقت الهیه و با معرفت و ایمان به خدای عالم و یـگـانگی و اوصاف کمال و جمال و جلال او گردانند ، که در نیجه ایمان به خدا خلق روح بـزرگ بـی نـهـایـن و قـدرت و هـمت بلند یابند ، و روح پاکشان برای عالم ابد مناسب و مـسـتعد سعادت و کمال بی حد نهایت گردد . و علاوه در عالم دنیا هم در اثر ایمان به خدای عالم در خلق روح عطفه و مهر و محبت و صفا و دوستی و احسان پدید آید و روح خشم و غضب و خود خواهی و طلم نابود گردد ، تا در نتیجه هم روحشان سعادت ابد آخرت یابد و هم در عالم جسم تمدن عالی انسانی با عاطفه و محبت که اساس آسایش بشر است و بهترین مدنیت و نشاط بخش ترین زندگانی است بدان تامل شوند .

امـا عـلمـای (طـبـیـعـی ) چـون بـرای تـحـقـیـق و جـسـت و جـوی عـلل و اسـبـاب طـبـیـعـی اشـیـا هـستند و به امر تکوینی حق برای تعلیم و ارشاد مردم به عـلل طـبـیـعـی اشیا مامورند و کشف آثاری که خدا در اشیا برای معاش دنیای بشر قرار داده بنمایند . لذا از آثار و مبادی قوای عالم اجسام تعبیر به قوه می کنند و البته هر که الهی اسـن مـی دانـد کـه سـطـان عـالم وجـود ، خـداسـت و قـوای منظم علم همه حزب او و فرشتگان مـامـوران حـق هـسـتـنـد ، ذان احـدیـث - عـز سـلطـانـه - بـا تـمـام ایـن علل و اسباب و قوه ، تمام امور را به قبضه قدرت بی یهایت خود گرفته است : و لا حول و لا قوه الا بالله العی العظیم (360) .

مـلاصـدرا می گوید : هر فرشه ای از جنس آن چیزی است - با فرمان خداوند آن را تدبیر مـی نـمـایـد و حـرکـت مـی دهد ، پس فرشته بادها از نوع بادها ، فرشته باران ها از نوع بـاران هـا ، و فرشته 8 کوه ها از نوع کوه ها ، و هم چنین فرششته آتش و هوا و آب و زمین ، تـمامی از نوع صنم او (رب النوع ) نامیده شده است ، به نام او هستند . . . خداوند برخی از فـرشـتـگـان را در آنـچه به غذا و رشد و تولید انسان مربوط می شود ، گماشته است ، چون هر یک از اجزاء بدن انسان تغذیه نمی کند جز آن که به آن جزء دست کم هفت فرشته گماشه است . . . (361) .

فرشتگان بلا و رحمت

از آیـات و روایـات اسـتـفـاده مـی شـود کـه فـرشـتـگـانـی اسـت کـه بـعضی از آنها مامور نزول بالا و عذاب قوم لوط در قرآن کریم چنین آمده است :

و لمـا جـاءت وسـلنـا ابـراهـیـم بـالبـشـری قـالوا انـا مـهـلکـوا اهـل هذه القریه ان اهلها کانوا ظالمین (362) . . . و چون فرستادگان ما برای ابراهیم بـشـارت آوردنـد ، گـفـتـنـد : مـا (بـه امر خدا) اهل دیار را که قوی ستمکارند ، هلاک می کنیم . ابـراهـیـم به فرشتگان گفت : لوط (که بنده صالح موحد پاکی است ) در این دیار است . پـاسـخ دادنـد کـه مـا بـه احـوال آن که در این دیار است آگاه ترین ، او را با خانواده اش نـجـات می دهیم ، جز زن وی که در میان اهل هلاکت باقی خواهد ماند . و چون فرشتگان ما نزد لوط آمـدنـد از دیـدن آنـهـا (کـه بـه صـورت جـوانـانـی زیـبـا متمثل شده بودند) اندوهگین شد ، گفتند : هیچ بیمناک و غمگین مباش که ما تو و خانواده ات را را نـجـات مـی دهیم ، جز زنت که در میان آن قوم بافی خواد ماند . ما به دستور خداوند بر اهـل ایـن دیـار کـه فـاسـق و بـدکـارنـد ، از آسـمـان عـذابـسـی سـخـت نـازل مـی کـنیم . همانا از دیار لوط آثار خرابی و عذاب را به جا گذاشتین ، تا نشانه و آیتی روشن برای عبرت عاقلان و خردمندان باشد .

و نـیـز خـداونـد در آیـانـی دیـگـر نـزول فـرشـتـگـان رحـمـت کـه بـه ابـراهـیـم خلیل (علیه السلام ) بشارت فرزند را دادند ، چنین می فرماید :

و بـنـدگـانـم را از فـرشتگانی مهمان ابراهیم آگاهی ده ، زمانی که آنان بر ابراهیم وارد شـدنـد و گـفـتند : سلام . ابراهیم گفت : ما از شما بیمناکیم . ش گفتند : هیچ مترس ؟ ما آمـده ایـم تـو را بـه فـرزندی دانا از جانب خدا بشارت دهیم . ابراهیم گفت : آیا مرا در این سـن پـیـری بشارت فرزند می دهید ؟ ! مشانه این مژده چیست ؟ گفتند : ما تو را به حق و حقیقت بـشـارت دادیم ، و هرگز از لطف و عنایت خداوند ناامید مباش . ابراهیم گفت : آری ! بر جز مردم گمراه کسی از لطف و رحمت خدا هرگز ناامید نمی شود(363) .

و نیز می فرماید :

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علهیم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه التی کنتم توعدون (364) آنان که گفتند : بدون شک پروردگار مـا ، خـدای یـکـتـاسـتـو بـر ای ایـمـان ، پـایـدار مـانـنـد ، فـرشـتـگـان رحـمـت بـر آنـهـا نـازل مـی شـونـد و بـشارت می دهند که دیگر هیچ ترس و حزن و اندوهی از گذشته خود نداشته باشید ، و شما را به همان بهشتی که (انبیاء) وعده دادند ، بشارت باد .

نزول ملائکه بر مومنان اختصاص به حال احـتـضـار و مـرگ آنـهـا نـدارد ، چـه ایـن کـه اخـتـصـاص بـه حال برزخ و قیامت هم نخواهد داشت ، بلکه در تمام شئون زندگی آنها جلوه می کند؛ زیرا کـسـانـی کـه زنـدگـی و مـرگ آنـهـابـرا خـداسـت ، هـمـیـن نزول فرشتگان رحمت ، موجب آرامش آنان خواهد بود .

قـرآن کـریـن انـسـان را از سـریـق تـفکراتش می پروراند و فرشتگان هم از تعالی فکر انـسـان حـمـایـت می کنند . اگر فرشتگان با جلب عنایات و رحمت خداوند سبحان ، از انسان حـمـایـت و پـیـشـتـیـبـانـی نـکـنـنـد ، زنـدگـی او از اضـطـراب و نـاامـنـی و بـلکـه عوامل هلاکت و نابودی در امام نخواهد بود . بنابراین قسمتی از امنیت انسان مرهون عنایت حق و همایت فرشتگان است .

و رسـلک مـن المـلائکـه الی اهـل الارض بـمـکـروه مـایـنـزل مـن البلاء و محبوب الرخاء(365) الهی ، درود فرست بر فرشتگانی که به دستور تو بر عاصیان و مجرمان بلا آرند و برای دوستان و عاشقانت رحمت .

فرشتگانی کاتب اعمال

از دیـگـر وظـایـف فـرشـتـگـان ، ثـبت تمام اعمال بندگان خداست . و دبون تردید خداوند مـتـعـال قبل و بهتر از هر کسی شاهد و ناظر اعمال بندگان است ، لکن برای این که انسان بـیـشـتـر مـراقـب خـود بـاشـد و احـسـاس مـسـوولیـت زیادتری کند ، مراقبان بسیاری بر او گماشته که یک گروه مهم از آنان فرشتگان می باشند . چنان که می فرماید :

1-و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ناتفعلون (366) البته از جانب خـداونـد مـحـافـظـان و نـگـهانانی بر شما گمارده شده اند ، محافظانی که در پیشگاه حق محترم و مکرمند و پیوسته اعمال شم را می نویسند ، و از آن چه می کنید با خبرند .

2-ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید(367) هیچ سخنی (انسان ) نمی گوید ، مگر این که در آن هنگام فرشته ای در کنار او ، مراقب و آماده است .

3-ان رسـلنا یکتبون ما تمکرون (368) همانا رسولان ما هر آن چه فریب کاری می کنید ، می نویسند .

4- اذ یـتـلقـی المـتـلقـیـان عـن المین و عن الشمال قعید؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند ، اعمالتان را ثبت می کنند .

مـرحـوم سـیـد عـلیـخـان مـدنـیـبـه نـقـل از تـفـسـیـر صـافـی روایـت مـی کـنـد : کـاتـبـان اعمال زمانی که حسنات بندگان را ثبت کنند ، با خوشحالی صعود می کنند و در حالی که شـادمـان و مـسـرورنـد ، آنهارا بر پروردگارشان عرضه می دارند ، و چون گناهی را ثبن کـنـنـد بـا اکـراه و حـزن بـالا مـی رونـد ، پـس خـداونـد - عـزوجـل - مـی فـرمـایـد : گـویـیـد بـنـده ام چـه کـرده اسـت ؟ سـاکـت مـی مـانـنـد و چـون سـوال سـه مـرتـبـه تـکرار شود ، می گویند : بار خدایا ! تو بر گناهانت ستاری ، و به پـوشیدن عیوب نیز امر فرموده ای . پس عیب هیا بندگانت را بپوشان ، و تو بسیار غیب و نهانی ها هستی بدین جهت این فرشتگان کرام کاتببن نامیده شده اند(369) .

از حضرت موسی بن حعفر (علیه السلام ) سوال شـد : دو فـرشته ای که مامور ثبت اعمال انسانند ، آیا از ارداه و تصمین باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند ؟ حضرت فرمود : آیا بوی چاه فاظلاب و عطر یکی اسـت ؟ روای گـفـت : نـه ! امـا فـرمـود : هنگامی که انسان نیت کار خوب کند نفسش خوشبو می شود . فرشته ای که در سمت راست است به فرشته سمت چپ می گیو : برخیز ؟ او اراده کار نیک کرده است و هنگامی که آن را انجام داد ، زبانش قلم فرشته و آب دهانش مرکب او می شود و آن را ثبت می کند . اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفس او بدبو می شود ، لذا فرشته طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید : برخیز که او اراده معصیت کرده است ، و هنگامی کـه آن را نـجـام مـی دهـد زبـانش قلم آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب اوست و آن را می نویسد(370) .

حـدیـث نـیـک و بـد مـا نـوشته خواهد شد

زمانه را سند و دفتری و دیوانی است

از آیـات و راویـات اسـتـفـاده مـی شـود کـه دو دسـتـه ار فـرشـتـگـان بـرای نـوشـتـن اعمال انسان مهیا شده اند ، یک دسته در طرف راست و دسته دیگر در طرف چپ . ملائکه دست راسـت ؟ وظـیـفـه آنـان ضـبـط اعـمـال خـوب اسـت ، بـه مـجـرد ایـن کـه عـمـل خـوبـی از انـسـان سـرزد - چنان که قرآن می فرماید - به ده برابر می نویسند ، و فرشتگان طرف چپ نوشتم عمل بد را به تاخیر می اندازند که شاید متنبه نشود و توبه کـنـد ، اگـر تـوبـه نـکـرد آن خـطـا و گـنـاه را بـه انـدازه خـود عمل ثبت می کنند .

شـایـد مـقـصـود از نـوشـتـن ، هـمـان ضـبـط نـمـودن و ثـابـت داشـتـن اعـمـال اسـت نـه نـوشـتـن مـتـعـارف بـیـن مـردم ، چـنـان آیـه در آیـه : کتب علیکم الصیام (371) و کـتـب فـی قـلوبـهـم الایمان (372) مراد ثابت بودن و مستقر داشـتـن اسـت . در ایـن باره بعضی ار نتفکران گفته اند : هر چه که انسان با حواس ظاهری درک کـند ، یک اثری بر روح او می گذارد و در صحفیه ذاتش جمع و جزء مخزونات فکری شـود ، اثـرش بـر نـفـس بـاقی خواهد بود ، لذا کارهایی که زیاد تکرار می شوند و نیز اعـتـقـادات راسـخ در نـفـوس انـسـان مـانـنـد نـوشـتـن در الواح اسـت . چـنـان کـه خـداونـد متعال می فرماید : کتب فی قلوبهم الایمان (373) .

و این الواح نفسانی صحیفه های اعمال هستند ، نفس انسان کتابی است که چشمان نمی تواند آن را بـبـیند و بخواند ، و هنگامی که مرگ فرا می رسد ، پرده ها کنار می رود و کتاب نفس آشکار می گردد . چنان که یم فرماید : و اذ الصحف نشرت (374) .

بـنابراین شایسته است که انسان در طول مدت زندگی به صیانت نفس بپردازد و بداند عـلاوه بـر ایـن کـه خـداونـدی که شاهد اعمال امروز او و حاکم روز جز است ، مراقبت و ناظر اوسـت ، مـراقـبـان دیـگـری نـیـز بـر وی مـقرر فرموده که امیر المومنین (علیه السلام ) می فـرمـایـد : بـنـدگـان خـدا ! بـدانـیـد (کـه ) دیده بانانی از خودتان و جاسوس هایی از انـدامـتـان بـر شـمـا ( گماشه شده ) است و (از فرشتگان ) نگه دارنده هایی هستند که از روی راسـتـی کـردار و شـماره نفس هایتان را ضبط می نمایند ، تاریکی شب تار شما را از ایـن فـرشـتـگـان نـمـی پوشاند و در بزرگ محکم بسته شده تشما را از آنها پنهان نمی گرداند ، و فردا (مرگ ) به امروز نزدیک است (375) .

در آخـر تـوجه دوستاران ولایت را به این حدیث شریف نبوی جلب می کنم که فرمود : همانا دو فرشته مراقب علی (ع ) بر سایر فرشتگان مراقب به جهت مصاحب و ملازم بودن با او فخر می فروشند ، و این افتخار بدین سبب است که هرگز از جانی علی (ع ) هیچ کاری یا کلامی به سوی خدا بالا نمی برند که موجب سخط و خشم الهی شود(376) .

فرشتگان محافظ انسان

از آیـات کـریـمـه قرآن مجید چنین استفاده می شود که از جمله وظایف فرشتگان این است که به فرمان خداوند متعال انسانها را در بعضی مواقع حفظ می کنند ، تا این که قضای حتمی و قطعی الهی فرا رسد ، چنان که می فرماید :

له مـعـقبان من بین یدیه و من خلقه یحفظونه من امر الله (377) برای او (انسان ) نگهبان هایی در پیش روی و پیش سر وجود دارد که او را بر حسب امر خدا حفظ می کنند .

معقبات جمع معقه است و آن نیز جمع معقب می باد و به معنی گروهی است ، کـه پـی در پـی و بـه طـور مـتـنـاوب بـه دنـبـال کاری می روند . طبق این آیه خداوند به گروهی از فرشتگان ماوریت می دهد ، که در شب و روز به طور مستمر به سرغ انسان آمده و از پیش رو و پشت سر ، نگاهبان و حافظ او باشند . و امیر المومنین (علیه السلام ) در این رابـطـه چـنـیـن فـرموده است : هیچ انسانی نیست مگر این که با او چندین فرشت نگهبان هـسـتـند ، که او را نگاه می دارند از این ؟ در چاهی در افتد ، یا دیواری بر او فرود آید ، یا به وی شری ، و چون اجلش فرا رسد ، بین او و آن چه به او می رسد مانع نشوند (تا از ین دنیا برود)(378) .

بدون ترید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای بسیاری می باشد ، و انواع بـیـمـاری هـا و مـیکروب ها ، انواع حادثه ها و خطراتی ؟ هد زمین و آسمان موجود است ، او را تـهـدیـد می کند؛ به خصوص در ایام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع و شرایط محیط خود بسیار ناچیز است و هیچ گونه تجربه ای ندارد ، در هر قدمی خطری در کمین او است ، گـاهـی انـسـان تـعـجـب می کند ، که کودک چگونه می تواند از میان این حوادث جانی سالم بـبـرد؛ بـه ویـژه خـانـواده هـایـی کـه پـدران و مـادران آگـاهـی چـنـدانـی از مسائل ایمنی و بهداشتی ندارند و ای امکاناتی در اختیار آنها نیست ، مانند کودکانی که در روسـتـاهـا بـزرگ شـده و در مـیـان انـبـوه مـحـرومـیـت هـا ، عـوامـل بـیـمـاری زا و خـطـران قـرار دارنـد . لذا بـا انـدکـی تامل در این مسائل می یابیم نیروی محافظی وجود دارد که ما را در برابر این حوادث حفظ مـی کـنـد ، و هـمچون سپری خطرناکی که برای انسان پیش می آید ، به طور معجزه آسا از آنـهـا راهی می یابد ، به طوری که احساس می کند همه اینها نمی تواند ، تصادف باشد ، بکله میروی محافظی از او پاسداری و نگهبانی می کند .

امام باقر (علیه السلام ) می فرماید : (این دسته از فرشتگان ) به فرمان خدا انسان را از ایـن کـه در چـاهـی سـقوط کند ، دیواری بر او بیفتد ، یا حادثه دیگری برای او پیش بـیـاید ، حفظ می کنند تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد ، در این هنگام آنها کنار رفته و او تسلیم حوادث می کنند ، و آنها دو فرشته اند که انسان را در شب حفظ می کنند ، و در روز به طور متناوب به این وظیفه می پردازند(379) .

استغفار و شفاعت ملائکه برای مومنین

از جمله کار فرشتگان این است که در دنیا برای بندگان استغفار می کنند و در آخرت نیز شـفـاعـت ، و ایـن بـطـفی است دیگر ، علاوه بر الطاف بی پایان الهی که برای بندگان قرار داده است :

الذنی یحلمون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یومنون به و یستغفرون للذین آمـنـوا . . . (380) آنان که عرش را حمل می کنند و کسانی که در اطراف آن هستند ، برای سـپـاس خـدا او را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مومنان طلب بخشایش می کنند .

از آیـه اسـتـفاده می شود ، که فرشتگان خدا را تسبیح می گیوند وبرای مومنین اتغفار یم کـنـنـد ، کـه این خود شفاعت است . و این که مراد از یحلمون العرش ملائکه اند ، به دلیل وجود بعضی روایات است و ظاهر آیه نیز شاهد بر مدعاست .

تـکـاد السـمـوات یـتـفـطـرن مـن فوقهن و الملائکه یسبحون بحمو و یستغفرون لمن فی الارض (381) نـزدیـک اسـت کـه آسـمـاهـا بـر فـراز یـک دیـگـر شـکـافـته شوند و فـرشـتـگان (رحـمـت ) بـه سـتـایـش خـدای خـود تـسـبـیـح گـویـنـد و بـرای اهل زمین آمرزش می طبند .

و در آیـه دیگر شفاعت ملائکه را در حق بدگان خدا بیان کرده و اذن و رضایت خدا را در آن شرط می داند :

و کـم مـن مـلک فـی السـمـوات لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و بـرضـی (382) چـه بسار فرشتگان که در آسمان ها هستند که شفاعتشان برا هیچ کـس سودمند نیست ، مگر از آن پس که خدا برای هر که بخواهد ، اجازه بدهد و اضی باشد . یـعـنـی جـایـی کـه فـرشـتـان آسـمان با آن همه عظمت ، قادر بر شفاعت نیستند جز به اذن پـروردگار؛ چه انتظاری از بت های بی شعور و فاقد هر ونه ادراک می توان داشت ؟ آیا شـرم آور نـیـسـت کـه بـگویند : ما بت ها را از این جهت می پرستیم ، تا شفیعان ما در درگاه خـدابـاشند ؟ ! و هم چنین تکیه بر روی فرشتگان از میان تمام شفاعت کنندگان ، شاید به خاطر این باشد که گروهی از بت پرستان عرب آنها را می پرستید ند ، و یا از این نظر باشد که وقتی شفاعت آنها بدون فرمان خدا مفید نباشد ، هرگز انتظاری از بت بی شعور نمی توان داشت .

فرشتگان و امداد مومنان

یـکـی دیـگـر از وظـایـف و کـارهـای فـرشـتـگـان الهـی امـداد مـومـنـانـاسـت . چـنـانکه خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید :

اذ تـقـول للمـومـنـیـن الن یـکـفـیکم ربکم بثلاثه منزلین . بلی ، ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فور هم هذا یمددکم ربکم بخمسه آلاف من الملائکه مسومین (383) هنگامی کـه ! هـمـومـنـان مـی گـفـتـی : آیـا کـاهـی نـیـسـت که شما را به سه هزار تن از فرشتگان نـازل شـده یـاری کند ؟ آری ، اگر شکیبایی گنی و پرهیزگار باشید ، چون دشمنان به سـراغ شـمـا بـیایندت خداوند با پنج هزار تن ار فرشتگان نشانه دار و مشخص ، شما را امداد می کند .

بدون شک فرشتگان در جنگ بدر به یاری پیامبر (ص ) شتافتند ، اما دلیلی در دست نیست کـه ایـن جـنـود نـاپـیـدای الهـی ، رسـمـا وارد مـیـدان جـنـگ شـده و مشغول نبرد شده باشند ، بلکه قرائنی موجود است نشان می دهد ، آنها برای تقویت روجیه مومنان و دل گرمی آنان نازل گشته اند . پسموجدی به نام فرشته وجود دارد که امدادهای غیبی توسط آنهابه مومنان می رسد . چنان که خداوند آنها را برای کمک به مجاهدان در جنگ بدر فرساد .

در جـای دیـگـر خـداونـد مـی فـرمـایـد : ان تـظـاهـرا عـلیـه فـان الله هـو مـولیـه و جبرئیل و صالح المومنین و الملائکه بعد ذلک ظهیر(384) و اگر بر ضد او هم دست شـویـد ، همانا خدا مولای او است و نیز جبرئیل و شایستگان از مومنان و فرشتگان از آن پس پشتیبان هستند .

تعلیم و تربیت انسان توسط فرشتگان

بـرای انـسـان هـا مـربـیـانـی اسـت که تعلیم دهنده و تربیت کنند و خرد و قوه عاقله او می باشند . در مرحله اول ، مربی انسان خداوند متعال است و در مرحله دوم ، فرشتگان و مامورن غیبی عالم تکوینند که به اذن الهی ، پیوسته به وسیله الهام درونی و هدایت های باطنی ، انـسـان را تـعـلیـم مـی دهـند و تربیت می کنند ، که شاید خود انسان از وجود و خدمات این مربیان دلسوز ، بی اطلاع باشد . چنان که امام صادق (علیه السلام ) فرموده است : مومنی نـیـسـت جـز آن کـه قـلبش از درون دو گوش دارد : گوشی که شیطان در آن وسوسه کند و گـوشـی کـه فـرشـتـه در آن دهـد ، و خـداونـد مـومـن را بـه وسـیـله فـرشـتـه تـقـویـت می کند(385) .

بـنـابـرایـن فـرشـتـگـان در اوقـات حـسـاس زنـدگـی انـسـان ، یـعـنـی در انـتـخـاب اعـمـال خـوب و زشـت کـه سـعـادت و شـقـاوت را بـه دنـبـال دارد ، او را تذکر می دهند و به کردار نیک رهنمون می شوند و تشویق می کنند؛ و از عـمل زشت باز می دارند و بر عواقب و خیم آن هشدار می دهند . این رفیقان شایسته و اساتید بـی مـزد و پـر مـهر ، پیوسته با وی هستند ، مگر این که شقاوت وی به جایی برسد که تـنـبـیـه و تـذکـر او بـی فـایـده و بی اثر باشد . البته مطلب نمی تواند دلالت کند ؟ فـرشـتـه بـر انـسـان فـضـیـلت و بـرتـری دارد؛ زیـرا شـک انـسـان هـای کـامـل از آنـهـا بـرتـرنـد ، و هـم چـنـیـن در روایـت وارد اسـت کـه شـخـص رسـول خـدا (ص ) تـوسـط خـداونـد مـتـعال تربیت شده است : امیر المومنین (ع ) فرمود : ای کـمـیـل ! رسـول الله را خـداونـد ادب آمـوخـت و مـرا رسـول خـدا (ص ) . و مـن نـیـز مـومـنان را تربیت خواهم کرد و آداب بزرگواران را با ارث خواهم گذاشت (386) .

شـــهـــادت فـــرشـــتـــگـــان بـــه وحـــدانـــیـــت خـــدا و رسـالترسول اکرم (ص )

بـا بـررسـی اجمالی آیات و روایات معلوم می شود که ملائکه موجوداتی عالم و عارف و بیداراند ، که به وجود خداوند و وحدانیت او و رسالت پیامبر (ص ) گواهی می دهند .

شـهـد الله انه لا اله الا هو و الملائکه واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ؛(387)

خـدا و فـرشـتـگان و دانشمندان و انسان کامل گواهی می دهند که جز او هیچ معبودی شایسته پرساش نیست ؛ او نگهبان عدل و قسط است ؛ خدایی جز او نیست ، بر هر کاری توانا و بر همه جیز داناست .

بـنا به فرموده امام باقر - (علیه السلام ) - منظور از دانشمندان در آیه شریفه ، انیبا و اوصـیـا هـسـتند و در مرخلع بعد دانشمندانی است که از معارف دین توسط پیامبران و امامان بـهـره مـنـد شـده انـد . لذا خـداونـد مـتـعـال در بـعـضـی آیـات ، انـسـان کامل را هم ردیف فرشتگان ذکر کرده است و نقش موثر آنان را در اجرای احکام دین متذکر می شود ، و در سوره نساء می فرماید :

لکـن الله یـشـهـد بـمـا انـزل الیـک انـزله بـعـلمـه و المـلائکـه یشهدوت و کفی بالله شهیدا؛(388)

ولی خـداونـد بـه آن چـه بـرای تـو فـرسـتاد گواهی می دهد که آن را براساس علم بی نهایتش فرستاد ، و فرشتگان نیز گواهی می دهند ، گواهی خدا تو را کفایت می کند .

فـرشـتـگـان کـه حـامـلان وحـی الخـی انـد و ایـن امـانـت الهـی را دز قـلب رسـول خدا القا می گنند شاهد رسالتند ، لکن باید توجه داشت که شهادت فرشتگان و انسان کامل در طول شهادت خداوند است نه در عرض آن ؛ زیرا شهادت

حـضـرت حـث ذانـی و بـالاصـابـه اسـت ، اما شهادت غیر خداوند بالتبع والغرض بوده و اصـالتـی نـدارد . پـس شـهـادت فـرشـتـگـان و اولیـاء کـمـل الهـی از مـظـاهـر شـهادت الله است . به عبارت دیگر شهادت خداوند دو گونه است : قـولی و فـعـلی . لذا خـداونـد سـبـحـان هـم بـه رسـالت زسـول خـدا (ص ) شـهـادت داد کـه فـرمـود : انـک لمـن المـرسلین ؛ و همانا تو البته از پیامبران مرسل می باشی .

و هـم بـه طـور عـمـلی بـا اعـزام فـرشـتـه هـا و ارسـال آنـهـا و نازل کردن قرآن به رسالت پیاکبر اکرم (ص ) شهادت داد .

فرشتگان ، خدمتگزارن اهل بیت و دوستان ایشان

قـبـلا ثابت شد ؟ فرشتگان اگر چه موجوداتی پاک و قدسی هستند ، لکن در برابر انبیا به خصوص رسول خدا (ص ) و ائمه معصومین و اولیای الهی سر تعظیم فرو می آورند . لذا گـفـتـنـی اسـت کـه جـمـیـع فـرشـتـگـان خـدمـتـگـزاران اهل بیت رسول خدا (ص ) و شیعیان آنها هستند . چنان که در حدیث وارد است وقتی امیر المومنین (عـلیـه السـلام ) از حـضـرت سـوال کـرد : شـمـا بـرتـریـد یـا جبرئیل ؟ حضرت بعد از این که برتری خویش را از جمیع ملائکه اعلام کرد ، فرمود :

و ان المـلائکـه لخـدامنا و خدام محبینا . . . (389) و تحقیقا فرشتگان خدمتگزاران ما و دوستان ما هستند .

امـام خـمـیـنـی (ره ) در یـن بـاره می یفرماید : این که فرمود : فرشتگان خدمتگزاران ما و خـدمـتـگـزاران دوسـتـان مـا هـسـتـند . گواه است بر آن چه گفتیم که عالم با همه اجزا و جـزئیـاتـش و نیروهایی که در عالم است ، چه نیروهای علمی و چه نیروهای عملی - چه کار فـرمـا و چـه کـارگـر - هـمـگـی در اختیار ولی کامل است . پس بعضی از فرشتگان ، مانند جـبرئیل و هم ردیف هایش ، از نیروهای علمی و کار فرما هستند ، و بعضی از فرشتگان ردیف قـوای عـمـلی و نـیـروی کـارگـر هـسـتـنـد ، مـانـنـد حـضـرت عـزرائیـل و هم ردیف هایش ، و مانند فرشتگان آسمانی و زمینی که تدبیر امور را به عهده دارند ، و خدنتگزاری فرشتگان برای دوستان آن بزرگواران نیز با تصرف آنان است ، مـانـند آن که اگر از انسان در خدمت جزء دیگر قرار گیرد ، این خدمت با تصرف نفس انجام می گیرد(390)

در کتاب خرائج راوندی از سلمان نقل شده که گفت : در خانه حضرت زهرا (س ) بودم ، دیـدم کـه فـاطمه (س ) نشسته ، در آسیایی پیش روی او است و به وسیله آن مقداری جو را آرد مـی کـنـد : و عـمـود آسیا خون آلود است . و حسین (علیه السلام ) (که در آن هنگام کودکی شـیـر خـوار بـود) در یک جانب خانه بر اثر گرسنگی به شدت گریه می کند ، عرض کردم : ای دختر رسول خدا (ص ) ! چندان خود ار به زحمت نیندار و اینک این فضه (کنیز شما) است و در خدمت حاضر است ، فرمود : رسول خدا (ص ) به من سفارش نمود که کارهای خانه را یـک روز مـن انـجـام دهـم و روز دیـگر فضه انجام دهند ، دیروز نوبت فضه بود و امروز نوبت من است . سلمان گوید : عرض کردم من بنده آزاد شده شما هستم ، من حاضر به خدمتم ، یا آسیا کردن جو را به عهده من بگذارید ، و یا پرستاری از حسین (ع ) مناسب تر و نزدیگ تـر هـسـتـم ، تو آسیا کردن را به عهده بگیر ، من مقدار از جو را آسیا کردم ، ناگهان ندای نماز شنیدن ، به مسجد رفتم و نماز را به رسول خد اص خواندم و پس از نماز ، جریان را به علی (ع ) گفتم ، آن حضرت گریان برخاست و به خانه رفت ، و سپس دیدیم خندان . رسول خدا (ص ) از علت خنده او پرسید ، عرض کرد : نزد فاطمه (س ) رفتم دیدم فاطمه (س ) بـه پـشـت خوابیده ، و حسین (ع ) روی سینه اش به خواب رفته است و آسیا در پیش روی او بـی آن کـه دسـتـی آن را بـگـردانـد ، خـود بـه خـود مـی گـردد . رسول خدا (ص ) خندید و فرمود :

یـا عـلی ! امـا عـلمـت ان لله مـلائکـه سـیـاره فـی الارض یـخـدمـون مـحـمـدا و آل مـحمد الی ان تقوم الساعه آیا نمی دانی که برای خدا فرشتگانی است که در زمین گـردش می کنند ، تا به محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله ) خدمت کنند ، و این خدمت آنها تا روز قیامت ادامه دارد(391) .

تفاوت خواطر ملکی و شیطانی

امـبـد و سـرچـشـمـه تـمـامـی افـعـال و اعـمـال انـسـان ، هـمـان چـیـزی اسـت کـه ابـتـدا در دل او خـطـور کـرده و پـدیـد مـی آیـد؛ ایـن رغـبـت و مـیـل ، آدمـی را تـحـریـک یـم کـنـد و از مـیـل ، نـیـت و اراد بـر مـی خـیـزد؛ و اراده عضلات را هب حرکت وا نی دارد ، و از حرکت عضلات عمل صادر می شود .

خـطـورات قـبـلی بر دو قسم است : یک قسم خطوراتی است که آدمی را به شر و فساد می کـشـانـد ، و ثـمـره اش ضـرری اسـت کـه هـیـچ خـیـری از آن حاصل نمی شود . و قسم دیگر باعث خیر و خوبی است ، آن هم خیری ؟ هیچ ضرری نداشته باشد ، نه خیری که ضررش کمتر از خیرش باشد .

و خـاطـره مـحـمـود و پـسـنـدیـده ای کـه آدمـی را هب خیر دعوت می کند ، ذات اقدس حق توسط فرشتگان به بندگان افاضه می کند به آن آلهام می گویند . و آن چه آدمی را بـه شـرر و پلیدی می گشاند به واسطه شیطان است که آن را وسوسه نامیده انـد . و بـه لطـفـی کـه دل ر ابـرای آلهـام مـلائکـه و قبول آن آماده می کنند توفیق ، و به حالتی که زمینه را برای و سوسه شیطان و پذیرش آن مهیا می سازد خذلان گویند .

بنابراین ملک آفریده ای است ، که ذات اقدس حق او را بر ای افاضه خیرات که عـلم و کـشـف حـقیقت و وعده به معروف باشد آفریده است . و شیطان موجودی است که کارش وعده به شر و امر به فحشا و ترسانیدن آدمی از فقر است ، وقتی که تصمیم به انجام کار خیری بگیرد . و قلب آدمی پیوسته بین این دو کشش در نوسان است (395) .

پـس قـلب آدمـی خـرگـز خـلی از فـکـر و خـیـال نـیـسـت ، بـلکـه پـیـوسـتـه مـحـل خـطـور خـواطـر و افـکـار مـی بـاشـد . پـیـامـبـر اکـرم (ص ) مـی فـرمـایـد : در دل انـسـان دو نـوع از افـکـا و خـواطر وارد می شود : یکی از جانب ملک ، آن افکاری است که مـشـتـمـل بر عزم و اراده به امور خیر و تصدیق امور حقه واقعیه ؛ هر کس این را در وود خود یـافـت ، بـداند که از جانب خداوند بوده و او را ستایش نماید . دیگری از جانب شیطان ، آن خـواطری است که مضمن به عزم به امور شر و تکذیب امور حق است . هر کس این را در وجود خـود یـافـت ، پـس از شـر شـیطان به خدا پناه برد . سپس این آیه را خواند : و شیطان به شما وعده تنگدستی می دهد و به بدکاری وادار می کند(396) (397) .

برای تشخیص آلهام از وسوسه باید به نشانه های آنها دقت کرد ، این علایم عبارت است از :

1- مـانـنـد عـلم و یـقـیـن کـه از جـانـب راسـت نـفـس حـاصـل مـی شـود ، و در مفابل آن شهوات و هوی که از جانب چپ پدید می آید .

2- مثل نظر و تامل در آیات آفاق جهان و انفس آدمیان که با نظم و استواری بر قرار است و شـک و اوهـام را از دل مـی زدایـد ، و مـعـرفـت و حـکـمـت را در مقابل آن ، اندیشه و نظر از روی اشتباه و غفلت و روگرداندن است که موجب پیدایش شبهه هـا و وسوسه ها در واهمه و متخلیه می شود ، و این بر جانب چپ نفس است . به این ترتیب ، آیـات مـحـکـمـات بـه مـنـزله کلائکه مقدس و عقول و نفوس کلی است و مبادی علوم یعینی می بـاشـد ، مـتـشـابـهـتـات آمیخته با وهم به منزله شیاطین و نفوس و وهم انگیز است و مبادی و مقدمات سفسطه می باشد .

3- مـثـل اطـاعـت رسـول بـرگـزیـده و ائمـه اظـهـار؛ و در مـقـابل آن ، اهل حجود و انکار و طرفداران تعطیل و تشبیه (398) و کافران قرار دارند . پس هر کسی که راه هدایت را بپیماید ، به منزله ملائکه مقدس و آلهام کنند خیر است ، هر که راه گمراهی ار بپوید ، همچون شیاطین گمراه کننده شر می رساند .

4- مثل تحیق علوم و ادراکاتی که درباره موضوعات عالی و موجودات شریف است ، مانند علم بـه خـدا و مـلائکـه و پـیـامبران او و روز رساخیر و بر پا ایستادن خلایق در پیشگاه خدای تـعـالی و حـضـور مـلائکـه و انـبـیـا و شـهـدا و صـالحـان ؛ در مقابل آن ، تحصیل علوم و ادراکاتی که از قبیل حیله و خدعه و سفسطه است ، و فرو رفتن در امـور دنـیـا و مـحـسـوسات . علوم اول شبیه ملائکه روحانی و جنود رحمانی است که ساکنان عالم ملکوت و آسمانی می باشند ، و علوم دوم شبیه است به شیاطین مطرود ار ددرگاه اله و مـمـنوع از ورود به آسمان ها و محبوس در ظلمت ها که در دنیا از ارتقا و در آخرت از بهشت و نعمت های آن محروم اند(399)

خاتمه

آیاتی چند درباره فرشتگان

1- نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان آسمانی و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورد(400)

2- هـمـه مـومـنـان ، بـه خـدا و فـرشـتـگـانـش و کـتـابـهـای آسـمـانـی و رسـولان او ایـمـان دارند(401)

3- کـسـی کـه دشـمـن خـداونـد و فـرشـتـگـان و پـیـامـبـران او و جبرئیل و میکائیل باشد ، خدا نیز دشمن کافران است (402)

4- فـرشتگان و صاحبان دانش شهادت و یگانگی و توحید خدا می دهند(403) . 5- کسی کـه به خدا و فرشتگان او و کتاب های آسمانی و پیامبرانش و روز واپسین کافر شود در گم راهی افتاده است (404)

6- دربـاره حـقـانـیـت آن چـه بـر پیامبر اسلام ناز گشته ، نخست خداوند و سپس فرشتگان شهادت می دهند(405) .

7- فـرشـتـگـان از تـرس پـروردگـار بـه طـور دایـم بـه تـسـبـیـح ذات اقـدس او استغال دارند(406) .

8- و چون پروردگارت به فرشتگان گفت : من در زمین خلیفه ای می آفرینم ، گفتند : آیا کـسـی را مـی آفـریـنـی کـه در آن جـا فـسـاد کـنـد و خـون هـا بـریـزد ، و حـال آن کـه مـا هـب ستایش ، وتسبیح می گوییم و تو را تقدیس می کنیم ؟ گفت : من آن دانم کـه شـمـا نـمـی دانید . و نام ها را به تمامی به آدم بیاموخت . سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد(407) .

9- و بر فرشتگان گفتیم : آدم را سجده کنید . همه سجده کردند جز ابلیس (408) . 10- فرشتگان به خدای خود همانند سایر جننبدگان که در آسمان ها و زمینند ، سجده می کنند و تکبر نمی ورزند(409) .

11- خدا از ماین فرشتگان و مردمان رسولانی بر می گزیند(410) .

12- خـداونـد فـرشـتـگـان را فـرسـتـادگـانـی قـرار داد کـه دارای بـال هـای دو گـانـه و سـه گـانـه و چـهار گانه اند . و او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید(411) .

13- خداوند فرشتگان را همراه روح - به فرمان خویش - بر هر بنده ای که بخواهد فرو می فرستند(412) .

14- فـرشـتگان چون ارواح مومنان پاک را می گیرند ، نخست بر آنهاسلام و تحیت عرضه دارند(413) .

15- اگـر بـیـنـی آن زمـان را کـه فـرشـتـگـان جـان کافران می ستانند ، و به صورت و پشتشان می زنند و می گویند : عذاب سوزان را بچشید(414) .

16- آنـانـی کـه اعـتـراف بـه تـوحـیـد خـدا کـرده انـد و بـر ایـن ایـمـان استوار مانده اند ، فـرشـتـگـان بـه هـنـگـام مرگ نازل می شوند که اندوه بر خود راه ندهید ، و برشم بهشت موعود بشارت باد(415) .

17- فرشتگانی وقتی که ارواح ستمگران را می گیرند ، نخسین سوالشان است که در چه حالی زندگی می کردید ؟ (416)

18- اگـر بـبـینی در آن حال که ظالمان را سکرات مرگ فرا می گیرد ، فرشتگان دست ها به سوی آنها می گشایند که : روان خود را از کالبد خارج سازید(417) .

19- زکـریـا هـنـگـامی که در محراب عبادتش مشغول نماز بود ، فرشتگان ندایش دادند : خدا تو را یحیی بشارت می دهد(418) .

20- و فرشتگان گفتند : ای مریم ! خدا تو را بر گزید و پاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد(419) .

21- فـرشـتـگـان گـفـتند : ای مریم ! خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد؛ نام او مسیح ، عیسی پسر مریم است (420) .

22- بـر آنـان کـه کـافـر بـودنـد و در کـافـری مـردند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم باد(421) .

23- مـا فـرشـتـگـان را جـز بـه حـق نـازل نـمـی کـنـیـم و در آن هـنـگـام دیـگـر مـهـلتـشـان ندهند(422) .

24- فـرشـتـگـان و روح در شـب قـدر بـه دسوتر پروردگار درباره هر امری از مقدرات فرود می آیند ، سلام گویند و این عمل تا طلوع سبح صادق ادامه یابد(423) .

25- خـداونـد و فـرشـتگانش بر شما درود می فرستند ، تا شما را از تاریکی و انحراف به سوی نور علم و ایمان در آورند(424) .

26- فـرشـتـگـان هـمـراه خـداونـد بـه پـیـامـبـر (صـلی الله عـلیـه وآله ) درود مـی فرستند(425) .

27- و بـه یـاد آر آن گاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد : من با شمایم . شما مـومـنـان را بـه پـایـداری واداریـد . مـن در دل هـای کافران بیم خواهی افکند . و بر گردن هایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید(426) .

28- چه بسیار فرشتگان در آسمانند که شفاعتشان هیچ سود ندهد ، مگر از آن پس که خدای برای هر که خواهد رخصت دهد و خشنود باشد(427) .

29- بگو : فرشته مرگ که موکل بر شما است ، شما را می میراند(428) .

30- خـداونـد و جـبـرئیـل و نـیـکان مومنان و فرشتگان دیگر یاوران او (پیامبر (صلی الله علیه وآله ) هستند(429) .

31- در روز قیامت فرشتگان همراه روح صف خواهند کشید(430) .

32- فـرشـتـگـان هـمـراه روح در روزی کـه طـولش پـنـجـاه هـزار سال باشد ، به سوی خداوند بالا روند(431) .

33- آیـا ایـنـان مـنـظـر آن هـسـتـند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یک سر شود ؟ (432)

34- در آن روز خـواهـی دیـد کـه فـرشـتـگـان اطراف عرش الهی را احاطه کرده و تسبیح و تحمید بر زبان دارند(433) .

35- فرشتگان در آن روز در اطراف آسمان ها خواهند بود و عرش حق را هشت نفر از آنها بر فرازشان حمل خواهند کرد(434) .

36- آن وحـشـت بزرگ غمگینشان نکند و فرشتگان به دیدارشان آیند ؟ این همان روزی است که به شما وعده داد بودند(435) .

37- فـرشـتـگـان در آن روز از هـر دری بـهـشـتـیـان در آیـنـد و سـلام و تـحـیت و شاد باش گویند(436) .

38- نـوزده فـرشـتـه بـر آتش دوزخ موکلند و جز فرشتگان احدی را بر اداره امور دوزخ قرار ندادیم (437) .

39- فـرشـتـگـانی درشت گفتار و سخت گیر بر آتش جهنم موکلند و فرمان حق را درباره شکنجه دوزخیان به هیچ گونه مخالفت نکنند و بی درنگ اجرا کنند(438) .

40- مـشـرکـان فـرشـتـگـانـی که مخلوق و بندگان خداونداند زن پنداشتند . آیا به هنگام خاقتشان آن جا حاضر بودند ؟ (439)

41- فـرشـتـگـان بـه هـنـگـام مـصـایـب و سختی ها به اذن خداوند به مدد و کمک انسان می آیند(440) .

42- چـگـونه اند (مرتدان ) آن گاه که فرشتگان آنها را می میرانند و به صورت و پشت هایشان می زنند ؟ (441)

43- آنان (فرشتگان ) بندگان گرامی خدایند ، در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند(442) .

44- و مـا روح را نـزدش (مـریـم ) فـرسـتـادیـم و چـون انـسـانـی تـمـام بـر او نـمـودار شد(443) .

45- فرشتگان پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس حقند(444) .

46- گروهی از فرشتگان حافظ انسان از خطرات و حوادثند(445) .

47- گروهی از آنها مامور عذاب و مجازات اقوام سرکش و طغیان گراند(446)

48- گروهی از آنها مراقبان اعمال و رفتار و گفتار بشرند(447) .

49- آنان مقامت مختلف و مراتب متفاوت دارند ، بعضی همیشه در رکوع اند و بعضی همیشه در سجودند(448) .

50- خـداونـد جـبرئیل را به پنج وصف توسیف فرموده است : رسولی بزرگوار ، نیرومند در نزد خداوند ، صاحب مکانت ، مورد اطاعت فرشتگان و امین (449) .

51- قـرآن تـوسـط روح الامـیـن (جـبـرئیـل ) از جـانـب خـدا بـر قـلب رسول خدا لقا می شود(450) .

52- عده ای از فرشتگان ، ملائکه رحمت حق تعالی هستند(451)

53- عده ای از آنها تحت فرمان جبرئیل ، امین وحی ، فرشتگان پیام آور هستند(452) .

54- گروهی که بر تمام اعمال انسان و حتی کلام او گواهند(453) .

احادیثی درباره فرشتگان

ابراهیم و فرشته مرگ

امـیـر المـومـنـین (علیه السلام ) فرمود : چون خدای تبارک و تعالی خواست روح ابراهیم را بـگیرد ، ملک الموت را فرو فرستاد ، ملک الموت گفت : ای ابراهیم ! درود بر تو ، او جواب داد و فـرمـود : بـرای دعـوت آمـدی یا برای نرگ ؟ گفت : برای مرگ و باید اجابت کنی . ابراهیم (ع ) گفت : آیا دیده ای که دوستی ، دوست خود را بمیراند ؟ ملک الموت بر گشت و بـرابـر خـدای - عـزوجـل - ایـسـتـاو و عـرض کـرد ، مـعـبـودا ! شـنـیـدی خلیل ، وابراهیم چه گفت ؟ خطاب رسید : برو به او بگو : آیا دیده ای که دوستی ، ملاقات دوست را دب بدارد ؟ به راستی که هر دوستی خواهان ملاقات دوست خود است (454) .

تحمل فرشتگان

اشاره

امـام صـادق (عـلیـه السلام ) فرمود : روزی نزد تعلی بن الحسین (علیه السلام ) سخن از تـقـیـه پـیـش آمـد ، آن حـضـرت فـرمـود : بـه خـدا اگـر ابـوذر مـی دانـسـت آن چـه در دل سلمان بود ، او را می کشت . در صورتی که پیامبر (ص ) میان آن دو ، برداری بر قرار کرد ، پس درباره مردم دبگر - گمان دارید ؟ همانا علم علما (شاید مراد امامان باشد) صعب و مـسـتـصـعـب (مـبـالغـه صـعـب ) مـی بـاشـد ، جـز پـیـغـمـبـر مـرسـل یـا فـرشـتـه مـقـرب یـا بـنـده مـومـنـی کـه خـدا دلش را بـه ایـمـان آزمـوده ، طـاقت تـحـمـل آن را نـدارد . سـپـس فـرمـود : سلمان از این رو از حمله علما شد که او مردی است از ما اهل بیت و از این جهت او را در ردیف علما آوردم (455) .

فـرشـتـگـان مـامـور بـر مـجـالس مـحـمـد و آل محمد (ص )

امـام صـادق (عـلیـه السـلام ) فـرمـود : همانا برای خدا جز کرام الکاتبین فرشتگانی است سـیـاح کـه چـون بـه مـردمـی بـر مـی خـوردنـد کـه از مـحـمـد و آل مـحـمـد یـاد مـی کـنـنـد به آنها می گویند : بایستید که به حاجت خود رسیدید ، سپس می نـشـیـنند و به آن ها دانش می آموزند ، و چون بر خیزند از بیمارانشان عیادت می کنند و بر سر مره هایشان حاضر می شوند و از غابیشان خبرگیری می کنند ، این مجلسی است که هر کسی در آن نشیند هرگز شقی نگردد(456) .

رفت و آمد فرشتگان به خانه امام (ع )

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام ) فرمود : هیچ فرشتهای نیست که وقتی خداوند او را بـر ایفای امری به زمین فرو فرستد ، ابتدا نزد امام نیاید و آن امر را به او عرض نکند؛ و رفت و آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب الامر است (457) .

کمک فرشتگان در غسل پیامبر اکرم (ص )

امـیـر المـومـنـیـن (عـلیـه السـلام ) فـرمـایـد : مـن عـهـده دار غـسـل حـضرت پسامبر (ص ) بودم و فرشتگان مرا یاری می دادند ، گویا همه خانه و در و دیـوار آن به گریه و ناله در آمده بودند ، جمعی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی بالا می رفتند و زمزمه نمازی که بر او می گزاردند لحضه ای از گوش قطع نمی شد ، تا این که او ر در قبرش نهادیم (458) .

فرشتگان گماشته قبر سید الشهدا (علیه السلام )

امـا صـادق (ع ) مـی فرماید : خداوند متعال چهار هزار فرشته ژولیده و گرد آلود بر قبر حـسـیـن (علیه السلام ) گمارده که تا روز قیامت بر او می گریند ، و هر که آن حضرت را زیـارت کـنـد ، وی را دبـرقـه کـنند ، تا هب یک محل امنی او را برسانند؛ و اگر بیمار شود بـامـداد و شامگاه از او عیادت یم کنند؛ و ارگ بمیرد جنازه او ار تشییع کنند و تا قیامت برا او آمرزش بخواهند(459) .

فرشتگان موکل بر روزه داران

امـا بـافـر (عـلیـه السـلام ) می فرماید همانا برای خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی است موکل بر روزه داران ، که هر روز ماه رمضان تا پایان برای اآنهاام رزش می خواهند ، و هنگام افطار روزه داران را ندا می زنند : ای بندگان خدا ! مژده بر شما باد ، اندکی گرسنه شـدیـد و بزودی کاملا سیر می شوید ، و تا شب آخر ماه مبارک رمضان به آنهاندا می کنند ، ای بـنـدگـان خـدا ! بـشـارت بـر شـمـا بـاد ، خـدا گـناهان شما را آمرزید و توبه شما را پذبرفت ، پس نگاه کنید که در آینده چگونه خواهید بود(460) .

زیارت سید الشهدا (علیه السلام ) توسط فرشتگان

امـام صـادق (عـلیه السلام ) می فرماید : هیچ فرشته ای در آسمان ها و زمین نیست ، مگر آن کـه از خدای - عزوجل - می خواهد ، تا ابشان را اجازه دهد که به زیارت قبر حسین (ع ) برود . پـس ایـن چـنـیـن اسـت کـه (هـمـواره ) گـروهـی از آنـان فـرود مـی آیـنـد و گـروهی بالا می روند(461) .

هشدار فرشته شب

رسول خدا می فرماید : فرشتهای که - شب فرود آمده و ندا می کند : ای پسران بیست ساله ! کـوشـش کنید مواظب رفتار خود باشید؛ ولی سی سالگان ! زندگی دنیا شما را فریب ندهد ، و ای چهل سالگان ! برای روز در یشگاه خدا حاضر می شوید ، چه مهیا نموده اید ؟ و ای پنجاه سالگان ! آثار مرگ را شما نمایان شد؛ و ای شصت سالگان ! رفتن شما از دنیا نـزدیـک اسـت ؛ و ای هـفـتـاد سـالگـان ! شـمـا را نـدا مـی کـنـنـد . پس جواب دهید؛ و ای هشتاد سـالگـان ! سـاعت آخر عمر شما آمد و در حالی که غافلید . سپس می گوید : اگر بندگان رکـوع کـنـنـده ، و مـردهـای بـا خـضـوع و خـضـوع ، و اصـفـال شـیـر خـواره و حـیـوانـات بـی گـنـاه نبودند ، بر شما عذاب فرو می فرستادیم (462) .

لوح و قلم ، فرشتگان الهی

سـایـان گـویـد از امام صادق سوال شد : ن چیست ؟ در پاسخ فرمود : ن ، جـوبـی است در بهشت . خداوند متعال فرمود : خشک شو ! پس خشک گردید وبه صورت مرکب در آمـد . آنـگـاه خـداونـد مـتـعـال بـه قلم فرمود : بنوبس ! پس قلم در لوح محفوظ همه حوداث گـدشـتـه و آیـنـده تا روز قیامت را نگاشت . بنابراین مرکب ، مرکبی ار نور است ؛ و قلم ، قلمی از نور و لوح ، لوحی از نور .

سـفـیـان مـی گـویـد : بـه آن حـضـرت عـرض کـردم : یـابـن رسول الله ! درباره لوح و قلم و مرکب بیش از این برایم توضیح دهید و از آن چه خداوند به شما آموخت به من نیز بیاموزید .

امـا فـرمـود : ای پـسـر سعید ! اگر برای جواب اهلیت نداشتی ، پاخت را نمی دادم . نون فـرشـتـه ای است که به قلم یم رساند ، و قلم فرشته ای که به لوح می رساند ، ولوح فـرشـتـه ای اسـت کـه بـه اسـرافـیـل مـی رسـانـد ، و اسـرافـیـل بـه مـیـکائیل ، و میائیل به جبرئیل ، و جبرئیل به پیامبران و رسولان - صلوات الله عـلیـهـم - مـی رسانند . سفیان می گوید : آن گاه امام به من فرمود : ای سفیان بر خیز که بر تو ایمن نیستم (463) .

دعای فرشتگان برای نمازگزاران حقیقی

امام باقر (علیه السلام ) فرمود : هیچ بنده ای از شیعیان ما به نماز نمی ایستد ، جز آن که تـعـداد مـخـالفـانـش اطـراف او را فـرشـتگان می گیرند و پشت سرش نماز می خوانند ، و برای او دعا می کنند تا از نمازش فارغ شود(464) .

گریه و دورد فرشتگان بر سید الشهدا (ع )

امـام صادق (علیه السلام ) فرمود : چرا نزد قبر حسین (ع ) نمی روید ؟ همانا در آن جا چهار هزار فرشته هستند ، تا روز قیامت بر او می گریند . و نیز فرمود : خداوند بر حسین (علیه السـلام ) هـفتاد هزار فرشته گماشته است ، که از هنگام کشته شدن او تا هر وقت که خد ا بخواهد (قیام قائم (علیه السلام ) ) آشفته و غمگین بر او صلوات می فرستند(465) .

نماز خواندن فرشتگان بر بدن آدم (علیه السلام )

مـسـعودی روایت می کند که آدم (علیه السلام ) به هبه الله فرمود : برو از بهشت برای من انـگـوری بـیـاور ، وقـتـی هـبـه الله رفـت کـه امـر پـدر را انـجـام دهـد جـبـرئیـل (ع ) بـا عـده ای از مـلائکـه از او سـتـقـبـال کـردنـد ، جـبـرئیـل بـه هـبـه الله گـفـت : کـجـا مـی روی ؟ گـفـت آدم (ع ) بـه مـیـوه ای مـیـل کـرده اسـت و مـرا مـامـور کـرد کـه بـه طـلب آن بـروم . جـبـرئیـل (ع ) گـفت : خدا تو را در مصیبت پدرت آدم (ع ) اجر بزرگی ده ؛ زیرا که خدا آن حضرت را قبض روح کرد . وقتی هبه الله به سوی پدر مراجعت کرد دید که آدم (ع ) قبض روح شـده اسـت ؛ هـبـه الله بـا کـک مـلائکـه بـدن آن حـضـرت را بـا کـفـن حـنـوطـی کـه جبرئیل از بهشت آوده بود غسل و کفن کرد . وقتی که جنازه آن حضرت برای ماز آماده شد ، هبه الله بـه جـبـرئیـل (ع ) گـفـت : شـمـا جـلو بـیـا و بـر بـدن آدم نـمـاز بـخـوان . جـبـرئیـل گـفت : تو جلو بیا و بر جنازه آن حضرت نماز بگزار؛ زیرا تو قائم مقام کسی هستی که خدا ملائکه را مر کرد تا او را سجده کنند .

هـبـه الله پـس از اسـتماع این سخنان جلو آمد و بر بدن آدم نماز خواند ، به هبه الله وحی شد که در این نماز هفتاد و پنج تکبیر بگوید ، تا با عدد هفتاد و پنج

صف ملائکه ای که بر بدن آن حضرت نماز خوانده بودند ، تطبیق نماید(466) .

اعانت به طالبان علم توسط فرشتگان

امـیـر المـومـنـیـن (ع ) بـه مـحـمـد بـن حـنـفـیـه فـرمـود : بدان که برای طالب علم ، کسانی (فـرشـتـگـانی ) که در آسمان ها و زمین هستند ، استغفار می کنند ، پرندگان آسمان و ماهیان دریـا نـیـز بـرای آنها دعا می کنند ، فرشتگان بالهای خود را برای طالبان علوم پهن می کنند و از این عمل خود اظهار رضایت و خشنودی دارند(467) .

هم نشینی فرشتگانی با پیامبر (ص ) در دوران کودکی

امیر المومنین (علیه السلام ) فرماید : هنگامی که پیامبر (ص ) از شیر گرفته شد خداوند بـزرگ تـریـن فرشته از فرشتگانش را همنشین او گردانید ، تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و عادان نیکوی جهان سوق دهد(468) .

انسان پاک دامن گویا فرشته ای خدا است

حـضـرت عـلی (عـلیـه السـلام ) مـی فرماید : پاداش مجاهد شهید در اراه خدا بیشتر از کسی نـیـسـت قـدرت بـر گـنـاه دارد ، امـا پـاک دام بـاشـد ، چـنـیـن شخصی گویی فرشته ای از فرشتگان خداست ! (469)

سخنان فرشتگان

امـیر المومنین (علیه السلام ) می فرماید : هر گاه آدمی آدمی هلاک شود ، مردم می گویند : از او چه باقی ماند ؟ و فرشتگان می گیند : از پیش ، چه فرستاد است ؟ (آیا ذخیره ای برای روز قیامت دارد ؟ )(470) .

و نـیز می فرماید : خداوند را فرشته یا است که هر روز بانگ برمی دارد : بزائید برای مرگ و گرد آوردید برا نابودی و بسازید برای ویران شدن (471)

خلقت فرشتگان

امـیر االمومینین (علیه السلام ) چنین می فرماید : خداوند ! بعضی از فرشتگان را در آسمان هایت سکونت دادی و از زمین الاتر برده ای ، آنها به تو داناتر از باقی خلایق هستند و از تو بیش از همه می ترسند از همه نزدیک تراند . در سلب پدران جا نگرفته اند و از رحم خای مادران در نیامده اند ، و از آب پست آفریده نشده اند و حوادث روزگار آنهارا پریشان مرده است (472) .

این حدیث شریف روشن می کند که فرشتگان امری الوجودند و ماده قبلی برا خلقت ندارند ، از این رو موجودات غیر جسمانی هستند .

خلق الملائکه

ثـم فـتـق مـا بـیـن السـمـوات العـلی ، فلملا هن اطوآمن ملائکته ، منهم سجود لا برکعون ، و رکوع با ینتصبون ، و صافون لا یتزایلون ، و مسبحون لا یسامون ، لا یغشاهم نوم العیون ، و لا سهو العقول ، و لا فتره الا بدان ، و لا غفله النسیان ، ومنهم امناء علی وجیه ، و السنه الی رسله ، و مختلفون بقضائه و امره ، و منهم الحفظه لعباده ، و السدته لابواب جنانه ، و مـنـهـم الثـابـتـه فی الارضین السفلی اقدامهم و المارقه من السماء العلیا اعناقهم ، و الخارجه من الاقطار ارکانهم و المناسبه لقوائم العرش اکتافهم ، ناکسه دونه ابصارهم ، مـتـلفعون نحته با جنجتهم ، مضروبه بینهم و بین من دونهم حجب العزه و استار القدره ، لا یتوهمون ربهم بالتصویر ، و لا بجرون علیه صفات المصنوعین ، و لا یحدونه بالاماکن ، و لا بشیرون الیه بالنظائر(473) .

آفرینش فرشتگان

آنگاه خداوند تبارک و تعالی میان آسمان های بلند را از هم بگشود و از ففرشتگان مختلف پـر کـرد ، کـه بـعضی از آنان ساجدند و راکع نیستند؛ برخی راکعند و قائم نیم باشند؛ گـروهـی قـائم و قـدم از جـای خـود فراتر نیم نهند؛ دسته ای تسبیح گویانند که خسته نمی شوند ، از خواب در چشم ها و شهوت در عقل ها و سستی در جسم خا و غفلت و فراموشی هـا بـیـرون انـد . از ایـنان دسته ای امین بر وحی خدایند و مترجم وحی به زان پیامبرانند و پیوسته برای رساندن امر و فرمان خدا در رفت و آمدند . بعضی ناطر و نگهبان بندگان و بر بهشت های او در بانند؛

گـروهـی دیـگـر از قـدم هـاشـان در طبقه زیرین زمین ثابت و گردن هاشان از طبقه بالای زیـریـن آسـمـان هـا گـذشـته ، ارکان وجودشان از اقطا جهان بیرون رفته و دوش هایشان برای حفظ پایه های عرش الیه متناسب گشتند(474) . چشم ها را در برابر انوار خیره کـنند- جمال و جلال خداوند فرو خوابانده اند . و از غایت انکسار در زیر عرش ، خود را به بـال هـای عـجـز خـویـش پـیـچـیـده انـد ، حـجـاب هـای عـزت و پـردهـای قـدرت خـیـال پـروردگـارشـان را بـه صـورتـی در نـیـاونـد ، و اوصـاف مـخلوق را بر او جاری نـسـازنـد ، و او را بـه حـد مـکـانـی مـحـدود نـنـمـایـنـد ، و بـا امثال و نظایر به سویش اشاراتی نکنند .

ترجمه منظوم

پس از اینها خدای فردا اعلم

میان آسمان بشکافت از هم

به انواع فرته داد منزل

که بگذارند طاعت جمله از دل

ادا خیل ملک حق عبادت

نمایند از ره فور و سعادت

یکی از سجده بر محراب ابروش

یکی گردیده محو روی نیکوش

یکی با یاد قدش بسته قامت

یکی اندر رکوعش تا قیامت

یکی حمد و ثتایش کرده تصریح

زبان آن یکی گویا به تسبیح

ز قید مادیت جمله رسته

مگردند هیچ یک از کار خسته

نیابد خواب در چشمانشان راه

بری از سهوشان شد قلب آگاه

بدهاشان ز سستی ها به دور است

بشر را رخوت و سستی رور است

یکی دسته امین وحی حقند

که بر این کار نیکو مستحقند

شده یعضی زبان حی داور

به ره عصری به سوی یک پیمبر

از آن یک دسته هم با بشر شد

بشر را کاتب از هر خیر و شر شد

دگر بعضی جنان را گشته دربان

یکی خازن شد آن یک گشت رضوان

وز آنـان خـلقـشـان بـعـضـی عـظـیـم اسـت

کـه دل از فکر خلقتشان دو نیم است

دو پایش در زمین هفتمین است

سرش بالاتر از عرش برین است

دو دوش از مـشـرق و مـغـرب گـذشـتـه

بـدیـن هـیـبـت زبـیـمـش گل سرشته

بـه زیـر افـکـنـده سـر از هـیـبـت حـق

شـده مـحـو جمال حق مطلق

بـه بـال عـجـز پـیـچـیـده بـدن را

چـو دیـده اسـت او جلال ذوالمنن را

مر این افرشتگان با خیل دیگر

نباشندی به یک مرآ و منظر

حجاب عزت و استاد قدرت

کشیده بین آنان حق ز سطوت

خدای خویشتن را در نصور

نیارند و به دورند از تدبر

ز فرط علم بر ذات خداوند

به خاطر مثلی از بهرش نیارند

صفات ممکنی بر ذات واجب

نمی سازند جاری از مواهب

کـه در حـد و مـکـان حـق نـیـسـت مـحـدود

نـظـیـر و مثل بهرش نیست موجود(475)

خطبه اشباح

و منها

(فی صفه الملائکه )

ثـم خـلق سـبـحـانـه لاسـکـان سـمـوانه ، و عماره الصفیح الاعلی من ملکوته خلقا بدیعا من مـلائکـتـه ، و مـلاءبـهـم فـروج فـجـاجـهـا ، و حـشـابهم فتوق اجوائها ، و بین فجوات تلک الفـروج زجـل المـسـبـجـیـن مـنـهم فی جظائر القدس ، و سترات الحججب المجد ، ووراء ذلک الرجـیـج الذی تستک منه الاسماع سبحات نور تردع الابصار عن بلوغها ، فتقف خاسئه علی حـدودهـا ، و انـشـاهـم عـلی صـور مـخـتـلفـات و اقـدار مـتـفـاوتـات اولی اجـتـحـه ، تـسـبـح جلال عزته ، لاینتحلون ما ظهر فی الخلق من صنعه ، و لایدعون انهم یخلقون شیئا معه مما انـفـرد بـه (بـل عباد مکرمون ، لایسبقونه بالقول و هم بامره یعلمون ) جعلهم فیها هنا لک اهـل الامانه علی وحیه و حملهم الی المرسلین ودائع امره و نهیه ، و عصمهم من ریب الشبهات فـمـا مـنـهـم زائع عـن سـبیل مرضاته ، و امدهم بفوائد المعونه ، و اشعر قلوبهم تواضع اخبات السکینه ، و فتح لهم ابوابا ذللا الی تماجیده ، و نصب لهم منارا واضحه علی اعلام تـوحـیـده ، لم تـثـقلهم موصرات الاثان ، و لم ترتحلهم عقب اللیالی و الایام ، و لم ترم الشـکـوک بـنـوازعـهـا عـزیـمـه ایمانهم ، و لم تعترک الطنون علی معاقد یقینهم ، و لاقدحت قـادحـه الا حـن فـیـمـا بـیـنـهم ، و لا سلبتهم الحیره مالاق من معرفته بضمائرهم ، و سکن من عظمته و هیبه جلاله فی اثناء صدورهم ، و لم تطمع قیهم الوساوس فتقترع برینها علی فـکـرهـم ، مـنـهـم مـن هـو فـی خـلق العـمـام الدلخ ، و فـی عـظـم الجبال الشمخ و فی قتره الظلام الایهم و منهم من قد حرقت اقدامهم تخوم الارض السفلی ، فـهـی کـرایـات بـیض قدت نفذت فی مخارق الهواء و تحتها ریح هفافه تحبسها علی حیث انـتـهـت مـن الحدود المتناهیه ، قد استفرغتهم اشغال عبادته ، و وصلت حقائق الایمان بینهم و بـیـن معرفته ، و قطعهم الایقال به الی الواله الیه ، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده الی ما عـنـد غـیـره ، قـد اذقـوا حـلاوه مـعـرفـته ، و شربوا بالکاس الرویه من محبته ، و تمکنت من سـویـداء قـلوبـهـم و شـبـحـه حـیـفـتـه ، نـحـنـوا بـطـول الطـاغـه اعـتـدال ظهورهم ، و لم یتفد طول الرغبه الیه ماده تضرعهم ، و لا اطلق عنهم عظیم الزلفه ربـق خـشـوعـهـم ، و لم بـتـولهـم الاعـجـاب فـیـسـتـکثروا ما سلف منهم ، و لم نغض وغباتهم فـیـخـالفـوا عـن رجـاء ریـهـم و لم نـجـف لطـول المـنـاجـاه اسـلات النـتـهـم ، و ال مـلکـتهم الاشغال فتنقطع بهمس الجوار الیه اصواتهم ، و لم تختلف فی مقاوم الطاعه مـنـاکـبـهم ، و لم بثنوا الی راحه التقصیر فی امره رقابهم ، و لا تعدوا علی عزیمه جدهم بـلاده الغـفلات ، و لا تنتضل فی هممهم خدائع الشهوات ، قد اتخذوا ذالعرش ذخیره لیوم فاقتهم ، و یمموه عند انقطاع الخلق الی المخلوقین بر غبتهم ، لا یقطعون امد غایه عبادته ، و لا یـرجـع بـهـم الا سـتـهتار بلزوم طاعته ، الا الی مواد من قلوبهم غیر منقطعه من رجائه و مخافته ، لم تنقطع اسباب الشفقه منهم فیفوا فی جدهم ، و لم تاسرهم الا طماع فیوثروا و شـیـک السـعـی عـلی اجـتـهـادهـم ، و لم یستعظموا ما مضی من اعمالهم ، و لو استعظموا ذلک لنسخ الرجاء منهم شفقات و جلهم ، و لم یختلفوا فی ربهم باستحواذ الشیطان علیهم ، و لم یفرقهم سوء التقاطع ، و لا تو لا هم علی التحاسد ، و لا تشعبتهم مصارف الریب ، و لا اقـتـسـمـتـهـم اخـیـاف الهـمـم ، فـهـم اسـراء ایـمـان ام یـفـکـم مـن ربـقـتـه زیـغ و لا عـدول ، و لاونـی و لافـتـور ، و لیـس فـی اطباق السماء موضع اهاب الا و علیه ملک ساجد ، اوسـاع حـافـد ، یـزدادون عـلی طـول الطـاعه بربهم علما ، و تزداد عزه ربهم فی قلوبهم عظما(476)

در تقسیم و تربیت و خلقت فرشتگان

پـس آن پـادشـاه توانا ، برای این که صحفه ای اعلای کشورش آباد و کاخ بلند آسمانش مـمکن گردد ( نقشی لطیف به غالب زده ) خلقس بدیع از فرشتگان بیافرید ، شکاف ها و راه هـا ، و جـاهـای خـالی فـضـای آن کـاخ را بـا ایـشان پر ساخت و در میان جاهای گشاده آن شـکاف ها و آن مکان های پک و پاکیزه و مقدس ، و در پشت آت پرده های مجد و عظمت ، زمزمه آواز عده ای از فرشتگان به تسبیح بلند است و از پشت آن آوازهای گوش کرکن ، شعاع ها و درخـشـندگی ها نوری است که دیده های آنان تاب دیدار آن انوار را ندارد ، پس در جاهای خویش مات و سر گردان می ایستند .

خـداوند آن فرشتگان بالا را به صورت های گوناگون و اندازه های متفاوت آفریده و ر یـک سـتایشگر جلال و بزرگی می باشند و اسرار شگفت انگیزی که در مخلوقات خداوند آشـکار و نمایان است به خود نسبت ندهند ، و خود را در آفرینش چیزهایی که مخصوص ذات اوسـت ، شـریـک نـدانـنـد ، بـلکـه آنـان بـندگان گرامی هستند که در گفتار بر خدا پیش نـگرفته و طبق فرمان او رفتار می نمایند . و آنان را در جای ، امین بر وحی خود ساخت ، و حامل امانت های امر و نهی خود به سوی پیامبران گردانید ، و (دامان ) همه آنان را از (لوث ) شک و شبهه ها پاک و پاکیزه نگه داشت .

پـس هیچ یک از آنان از راه رضاس حق سر نگشند ، خدا نیز (در طاعت ) به آنان یاری و کمک کـرد ، شـعـار تـواضـع و وقـار و فـورتـنـی را بـر دل هـایـشـان قرار داد ، درهای سپاس گزاری را به آسانی به روی ایشان بگشود ، پرچم های نور افشاری بر نشانه های یکتایی خود را در میان ایشان بر پا نمود ، (و چون پیرو امیان خواهش های نفسانی نیستند) نه از سنگینی بار گناهان بر دوش آنان اثری است و نه از گـردش روزگـار در حـالشـان تـغـیـیـری ، از هـیـچ شـک و ریـبـی ایـمـانـشـان مـتـزلزل نـگـردد ، هـیـچ ظن و گمانی یقین محکمشان را سست نسازد ، آتش کینه توزی در نیت آنـهـاشـعـله ور نـشـود ، حـیـرت و سـرگردانی (در فهم و کنه او) آنان را از ایمانی که در دل دارند و آن چه از عطمت خدا ، که درون سینه شان نهفته است ، جدا نساخته است ، وسوسه هـا بـر افـکـار (نـورانـی ) آنـان چـیـره نـشـود ، تـا آن دل های پاکشان را چرکین کند .

دسـتـه ای از ایـن فـرشتگان ، موکل پاره های انبوه ابر و کوه های عظیم و بلند و ظلمت های بسیار تیره اند . دسته دیگری هستند ؟ قدم هایشان در پایین ترین نقطه زمین فرو رفته و خودشان مانند پرچم های سفید و نورانی دل هوا را شکافته و در زیر پای آنان بادی است خـوشـبـو کـه آن را نـگـه دشـاتـه و بـه اطـراف دور دسـت کـه بـایـد برسد می رسانند . شـغـل عـبـادت پروردگار آنان را از هر کار باز داشته ، حقیقت ایمان و معرفت بین ایشان و پروردگارشان ارتباط ایجاد کرده است (تا آنان خدا را نیکو پرستش کنند) و یقین و باور به حق آنها را از توجه به غیر باز داشته و به سوی حق مشتاق گردایند است ، شیرینی مـعـرفت حق را چشیده ، شراب شوق را در جام سیراب کننده نوشیدند ، ترس از خدا رد اعماق داشـان ریـشه دوانیده ، کمرشان در زیر بار عبادت خم ، چشمه اشکشان برای گریستن در راه مـحـبـت او سرشار و ناتمام ، بلندی مرتبت و منزلت ریسمان خاکساری را از گردنشان بـاز نـکـرد ، خـود پسندی گرد آنان را فرا نگرفته تا عبادت های گذشته خود را بسیار شمارند ، و تضرع و زاری در پیشاگاه عظمت و جلالت حق وقتی برای آنان نگذارد که به یـاد نـیکویی های خوئد بیفتند ، در عزم ثابتشان سستی و فتوری رخنه نکرده و دیده امیدی کـه بـه پـروردگـارشان دوخته اند از عشقشان نکاسته ، مناجات طولانیبا پروردگارشان زبـان هـایـشـان را نـخـشکانیده ، به کارهای دیگری نپرداخته اند تا آوازشان را - که به مـنـاجـات بـلنـد اسـت - کـوتاه سازد برای اطاعت و بندگی دوش به دوش هم ایستاده اند و هیچگاه برای آسایش خود را امر خدا گردن نکشند و کوتاهی نکنند .

کند فهمی و فراموشی ها نمی تئاند بر عزم ثابتشان تسلط یابد ، فریب ها و شهوت ها نمی توانند همت های آنان را هدف تبرهای خود قرار دهند ، خداوند صاحب عرش را برای روز نیازندی خودشان (قیامت ) ذخیره کرده (و به اندازه ای عاشق خدا هستند که ) هنگامی که خلق از خدا منقظع شوند و هب مخلوق رو کنند ، باز آنها از فرط عشق ، منوجه عبادت او هستند ، آنها بـه کنه و غایت عبادت حق نمی رسند و از حرص و ولعی که به عبادت هدا دارند علاقه را از لزوم طـاعـتـش بـاز نـمـی گـردانـنـد ، و بـیم امیدی که از او در دلشان است هیچ گاه بر نـدارنـد ، و رشته های خوف از خدا هرگز از قلبشان قطع نیم گردد تا سعی و کوششان سـسـتـی پـذیـرد و اسیر طمع ها دنیوی نمی گردند تا تلاش دنیا را بر جد و جهد آخرت تـرجـیـح دهـنـد و عبادات گذشته خود را بزرگ نشمردند ، تا به امید بزرگی آنهابیم و خـوف از عـذاب از ذلشـان رخـت بربندد . هیچ گاه شیطان بر آنان تسلط پیدا نکند ، تا در پروردگار خود اختلاف کنند . زستی جدایی و دشمنی را یک دیگر ، جدایشان نساخته ، کینه و حـسـد ره بـه سـویشان نبرده ، انواع شک و ریبه ها و اقسام عزم و همت های ستوده آنان را تـقـسـیـم و دسـتـه دسـتـه نـکـرده ، هـمـه در ریـسـمـان ایـمـان اسـرنـد ، و میل عدول از حق و سستی در عبادت (عارض آنهانشود و) بند ایمان از گردنشان باز نکند و در تـمامی آسمان ها به اندازه جای پوستینی نتوان بافت جز آن که فرشته در آن جا به سـجـده افتاده و یا یکی در حال شتاب (به انجام وظیفه ) کوشش دارد اطاعت طولانی و زیاد آنـهـامـعـرفت و یقین را درباره پروردگارشان زیاد کرده و عظمت و بزرگی او در دلشان افزون ساخته است (477) .

ترجمه منظوم

چو کاخ سلطنت را ، شاه ما ساخت

به آبادی و تعمیرش بپرداخت

برای آن که اندر آن سکونت

دهد خلقی ، ملایک کرد خلقت

که اندر صفحه اعلا و اقدس

ثنا گویند زان ذات مقدس

بالیشان پس فروج آسمان ها

که از هر فج و ره خالی مکان ها

به فوق و تحت و در جوشان مکان داد

هر آن جا مصلحتشان بد نسان داد

هر آن وسعت که اندر هر شکاف است

پر از افرشتگان باعفاف است

چو بلبل ها اندر صحن بستان

همه سر گرم آوازند و دستان

چنین در ساخت قدس خطایر

که بهرش نیست جز آن جا نظایر

حجاب عزت و استاد قدرت

سرادق هیا مجد و لطف و رحمت

میان هر کی از آنان کشیده

بساط بندگی آماده چیده

هم آوزها افکنده در هم

به تسبیح و ثنای حی اعلم

بـسـی بـلبـل در آن بـاغ خـدایـی

شـده مشغول در نغمه سرایی

ولکـیـن بـلبـل در آن بـاغ خـدایـی

شـده مشغول در نغمه سرایی

بـسـی پـشـت آن اسـمـاع دلکـش

کـه گـوش عقل ز آوازش مشوش

بـسـی سـبـحـات و بـس اسـتـار نـور است

دیگر چشمان ز دیدارش به دور است

شوند از دیدن آن خیره ابصار

گرفتار عمی کردند انظار

پس آن که مختلف فرمود خلقت

ملایک را به حسب قدر و رتبت :

یکی زان دسته دارای دو بالند

همیشه گرم تسبیح جلالند

به سه یا چار پر یک فوج دیگر

به هم هستند هم پرواز و همسر

هر آن چیزی که ظاهر از صنایع

بود در خلق خلاق بدایع

به خود ندهند نیست هیچ یک را

که از کبراندو دعوی ها مبرا

بـه یـکـتـایـی ذات پـاک یـزدان

هـمـه از جـان و دل دارند اذغان

زدعوی خداوندی برونند

مفاد بل عباد مکرمون اند

به قول حق نمی گیرند سبقت

به حکمش عاملونند از حقیقت

امین سر یزدان و به وحی اند

رساننده و ودایع زامر و نهی اند

عباد خاص رب العالمینند

رسول از وی به نزد مرسلیند

همه از شک و ریب و شبهه پاکند

همه دارای قلبی تابناکند

یکی زانان به سوی راه دیگر

نگردد از رضای حی داور

خدا اخلاصشان دید . مدد داد

به دل هایشان دری از علم بگشاد

درونشان کرد مملو از تواضع

وقار و هم سکینه هم تخاشع

به درگاه خدا افتاد گانند

زتمجیدش همیشه تر زبانند

به پای پرچم توحید جمعند

چنان پروانگان بر گرد شمعند

نه سنگین از گناهنند و آثار

نه خسته از عبادت ها به ایام

به تمجید خدای لایزالند

همه مدهوش و محو آن جمالند

شکوک و شبهه ها از عزم و ایمان

نیارد راهشان برزد ز ایقان

ظنون و فتنه بر ملک یقینشان

نشد چیره به آیین و به دینشان

بـه داشـان آتـش کـیـن کـس نـیـفـروخـت

مـلک را کـی دل از نار حسد سوخت ؟

لباس معرفتشان رشک و غیرت

نکرده سلب از بطن و سریرت

ز فرط هیبت یزدانشان دل

تپید در سینه هم چون مرغ بسمل

وساوس را ز سرشان دست کوتاه

نزد شیطان دون زافکارشان راه

از آنان دسته خلق غمام اند

موکل بر به باران ها تمام اند

دگر در قله کهسار شامخ

مکان بگزیده در هر طود باذخ

دگر کرده زمین را با قدح خرق

شده پایش به ارض هفتمین غرق

ولی جسمش هوا را بر دریده

چو پرچم بر فلک گردن کشیده

پی او بر سر دریا باد است

بدان مامور دربست و گشاد است

به هر اندازه می یابد وزاند

به هر جایش که می شاید کشاند

فراعشان عبادت کرده اشغال

به کار بندگی شان نیست اهمال

حقیقت های ایمان کرده و وصل

به حقشان معرفت گردیده حاصل

زایقانشان فزوده بس تحیر

همه مبهوت و مات آن تبختر

زمیل و خواهش خلاق یزدان

نیارندی تجاوز کرد یک آن

زقند معرفت دل داده از دست

زجام عشق سیراب اند و سرمست

سوایدی دل آنان همه پر

زخوف و ترس حق چون در صدف در

قـد چـون سـرو زیـر بـار طـاعـت

دو تـا بـنـمـوده از طول عبادت

نگردد خشک و طی از طول رغبت

از آنان چشمه انس و محبت

هـمـیـشـه در خـیـال وصل یارند

چو باران از دو دیده اشکبارند

کمند عشق افکنده به گردن

ز عشقش یک تن از آنان نزد تن

وصال دایمی شوق چو آتش

ز دل هاشان نمی رساند فرو کش

نمی گردند در طاعات خیره

نگردد عجبشان بر قلب چیره

به چیزی نشمرد آن بندگی ها

که گردند از سلف در نزد یکتا

به درگاه جلال دوست مسکن

نموده هم چو مسکینان به برزن

ز تعظیم جلال حی قادر

نکویی های خود برده ز خاطر

نـه از طـول زمـان گـردنـد خـسـتـه

نـه از اعمال و طاعت دل شکسته

نه شوق و رغبت از دلشان شود کم

رجا را در درونشان دیشه محکم

دهانشان خشک از طول مناجات

نگردد هم ز فرط عرض حاجات

عبادت جسمشان مالک نگردد

که راه خستگی را در نوردد

نگردد صوتشان یک لحظه خاموش

صداشان بر دارند پرده گوش

فشرده پای صبر و استقامت

به صف مستوی بر بسته قامت

به یک دیگر نباشندی مزاحم

نباشد دوش آن این را مقاوم

زار حق نمی پیچند گردن

ز طاعت جملگی در بهره بردن

نپویندی ره تقصیر و راحت

همه تسبیح گویان با ملاحت

نیابد راه کندی و بلادت

به همتشان و بر عزم وارادت

بری از خدعه و مکر و غرورند

ز شهوت های نفسانی بدورند

خدای عرش را کرده ذخیرت

برای روز فقر از حین سیرت

ز مردم بند حاجت ها گسسته

ز دام رغبت مخلوق رسته

خدا را از میانه قصد کرده

به کنه طاعت حق ره نبرده

ز عشق از سوی یزان روی گردان

نگردندی به هر وجهی و عنوان

به ارض قلب آن خیل سعادت

دوانده ریشه اشجار عبادت

نگردد منقطع یک شاخه از آن

ز خوف و از رجای ذات یزدان

به سعی و کوشش خود گشته قانع

ز طاعت ها طمع ها نیست مانع

نگردندی اسیر دست شهوت

بدورند از ریا و عجب و نخوت

روششان سعی و جد و اجتهاد است

مرام جمله از حق انقیاد است

بـزرگ اربـشـمـرنـد آن سـعـی و کـوشش

ز دلشان خون گرم افتدر ز جوشش

امـیـد و هـم رجـا را رشـتـه زایـل

شـود اعـمـال گـردد جـمـله باطل

خلاف رای اندر ذات الله

ندارند و همه یکسان در این راه

نـمـی بـرنـد از هـم بـنـد الفـت

نـه بـفـروشـنـد بـا هـم ، عل و نخوت

نه محسودی است در آنان نه حاسد

عبادتشان زخصمی نیست فاسد

پراکنده ز هم از شک و از ریب

نمی باشند و پاک از آک و از عیب

ز کوتاه و بلندی های همت

ز یک دیگر نمی گردند قسمت

هـمـه در بـنـد ایـمـان گـشـتـه پـا بـسـت

تـمـام از بـاده حـسـن ازل مست

عـدول از حـق وزیـغ و سـسـتـی اهـمـال

ز گـردنـشـان نـبـرد بـن اقبال

به امر حق ز ماگر دستگیرند

هممه در قلعه ایمان اسیرند

در این نه قبه گردون عالی

کف دستی نباشد جای خالی

جز آن که یک ملک آن جاست ساجد

و یا یک تن که ساعی هست و حافد

ز طول قامت اندر نزد یزدان

نیفزوده به خود جز علم و عرفان

به دل هاشان جلال رب عزت

بزرگی ها نموده بر زیارت

زبـیـم حـق هـمـه دل هـا دو نـیـم اسـت

دل آنـان فـزون تـر پـر ز بـیـم اسـت (478)

پی نوشتها

1-140

1- صافات (37) آیه 164

2- سـیـد عـلیـخان حسینی مدنی شیرازی ، ریاض السالکین ، ج 2، ص و 10 (با اندکی تغییر).

3- انبیاء (21) آیه 19 و 20

4- انبیاء (21) آیه 26 و 27

5- تحریم (66) آیه 6

6- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 8، ص 329

7- صدر المتالهین شیرازی ، اسفار، ج 7، ص 130

8- ابن سینا، حدود، ترجمه فولادوند، ص 38

9- ریاض الساکین ، ج 2، ص 46

10- امام خمینی (ره )، آداب الصلوه ، ص 364

11- نهج البلاغه صبحی صالح ، خ 1

12- محمد حسین طباطبایی ، رسائل توحیدی ، ترحمه علی شیرازی ، ص 199

13- شعراء (26) آیه 193 و 194

14- انعم (6) آیه 8 و9 .

15- رسائل توحیدی ، ص 194

16- ر.ک : مصباح یزدی ، معارف قرآن ، ص 294

17- بقره (2) آیه 285

18- بقره (2) آیه 177

19- بقره (2) آیه 98.

20- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 90

21- فرقان (25) آیه 22

22- محمد تقی جعفری ، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ، ج 2، ص 116

23- صدر المتالهین شیرازی ، مفاتیح الغیب ، ص 343

24- زمخشری ، تفسیر کشاف ، ج 1، ص 124

25- فخر الدین طریحی ، مجمع البحرین ، ج 5، ص 292

26- مفاتیح الغیب ، ص 350

27- البـتـه عـدد 68 در صـودرتـی است فقط ملائکه را شمارش کنیم و الا در پنج مورد با پمیر ه آمده است .

28- اسراء (17) آیه 95.

29- آل عمران (3) آیه 124.

30- همان ، آیه 42.

31- سید مصطفی خمینی ، تفسیر القراان الکریم ، ج 4، ص 254.

32- انبیا (21) آیه 16

33- علماه مجلسی ، بحار الانوار، ج 59، ص 153.

34- علامه حسینی طهرانی ، مهر تابان ، ص 207

35- انعام (6) آیه 50

36- انبیاء (21) آیه 26 و 27

37- نساء (4) آیه 171

38- بقره (2) آیه 31

39- ص (38) آیه 72- 74.

40- برای اصلاع بیشتر، ر.ک : الهی قمشه ای ، حکمت الهی .

41- مـهـدی نـراقـی ، جـامـع السـعـادات ، تـرجـمـه سـیـد جلال الدین مجتبوی ، ج 1، ص 75

42- حکمت الهی ، ج 2، ص 366

43- عیون اخبار الارضا، ج 1، ص 262

44- تفسیر نهج البلاغه ، ج 16، ص 47

45- بقره (2) آیه 34.

46- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 1، ص 30

47- کهف (18) آیه 50.

48- زخرف (43) آیه 19.

49- اعراف (7) آیه 12

50- فاطر (35) آیه 1.

51- کهف (18) آیه 50

52- کهف (18) آیه 50

53- انبیاء (21) آیه 26

54- انبیاء (21) آیه 26

55- حاقه (69) آیه 17.

56- نازعات (79) آیه 5.

57- اعراف (7) آیه 37.

58- انفطار (82) آیات 10 - 13

59- انعام (6) آیه 61.

60- هود (11) آیه 77.

61- احزاب (33) آیه 9

62- نحل (16) آیه 2.

63- شوری (42) آیه 5.

64- مریم (19) آیه 17؛ هود (11) آیات 69 - 77

65- صافات (37) آیا، 164- 166

66- تفسیر نمونه ، ج 21، ص 30

67- زخرف (43) آیه 15- 19

68- طبرسی ، مکارم الاخلاق ، ج 2،ص 232.

69- بقره (2) آیه 32

70- بقره (2) آیه 31.

71- محمد حسین طباطبایی ، المیزان ، ج 1، ص 116 (با اندکی تغییر و تلخیص ).

72- بقره (2) آیه 30.

73- طبرسی ، مجمع البیان ، ج 1، ص 177

74- تفسیر عیاشی ، ج 1، ص 29، حیث 4.

75- المیزان ، ج 1، ص 115، تفسیر ملاصدار، ج 2، ص 308.

76- طـبـرسی ، مجمع البیان ، ج 1، ص 177؛ و زمحشری ، تفسیری کشاف ، ج 1، ص 125.

77- نحل (16) آیه 49

78- سوری (42) آیه 5.

79- زخرف (43) آیه 19.

80- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 90.

81- صحیفه سجادیه ، دعای سوم ، ص 51.

82- تفسیر نمونه ، ج 11، ص 256.

83- توحید صدوق ، ص 280.

84- سباء (34) آیه 40.

85- همان ، آیه 41.

86- توشی هیکوایزوتسو، خدا و انسان در قرآن ، ترجمه احمد آرام ، ص 10.

87- نساء (4) آیه 119.

88- حشر (59) آیه 16.

89- ناس (114) آیه 5.

90- انعام (6) آیه 116 .

91- بقره (2) آیه 268.

92- حدید (57) آیه 28.

93- فتح (48) آیه 4.

94- انعام (6) آیه 125.

95- شوری (42) آیه 51.

96- المیزان ، ج 3، ص 181 و 182 .

97- شیخ صدوق ، علل الشرایع ، ج 1، باب ششم ، ص 15.

98- فصلت ، (41) آیه 11.

99- تفسیر نهج البلاغه ، ج 2،ص 122.

100- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 90.

101- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 90.

102- نهج البلاغه ، فیض الاسلام : خ 90.

103- فهم اسراء ایمان .... (نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 90).

104- شرح نهج البلاغه ، ج 16، ص 54.

105- نهج البلاغه ، فیض السلام ، خ 90.

106- تحریم (66) آیه 6.

107- انبیاء (21) آیه 27.

108- صافت (37) آیه 164.

109- المیزان ، ج 19، ص 334.

110- مفاتیح الغیب ، ص 355

111- حسن زاده آملی ، نصوص الحکم بر فصوص الحکم ، ص 390.

112- تحریم (66) آیه 6.

113- نهج البلاغه ، فیض السلام ، خ 90.

114- نحل (16) آیه 50.

115- مومنون (23) آیه 57.

116- انبیاء (21) آیه 26.

117- مفاتیح الغیب ، ص 356.

118- فصلت (41) آیه 38.

119- رسائل توحیدی ، ص 200.

120- محمدی ری شهری ، میزان الحکمه ، ج 9، ص 19.

121- صحیه سجادیه ، دعای سوم .

122- هود (11) آیه 60 و 70.

123- حسن زاده آملی ، هزار و یک نکته ، نکته 443.

124- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 1.

125- بقره (2) آیه 255

126- انبیاء (21) آیه 20.

127- بحار الانوار، ج 59، ص 185.

128- بحار الانوار، ج 59، ص 185.

129- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خ 1 .

130- بحار الانوار، ج 59، ص 193.

131- تنام عینی و قلبی یقظان . (طبرسی ، احتجاج ، ج 1، ص 43).

132- النـاس نـیام فاذا قاموا انتبهوا (بجرانی ، شرح بر صد کلمه جاحظ، ج 2، ص 54).

133- زمر (39) آیه 68.

134- تفسیر ابوالفتوح رازی ، ج 4، ص 502، و ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج 1، ص 95.

135- غـافـر (40) آیـه 16 (البـتـه در بعضس روایات نیز وارد است که در جواب لمن الملک ، روح انبیا گویند: لله الواحد القهار).

136- مفاتیح الغیب ، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ص 635.

137- نهج البلاغه : فیض الاسلام ، خطبه 234.

138- مفاتیح الغیب ، ص 191.

139- میزان الحکمه ، ج 9 ، ص 197.

140- آداب الصلوه ، ص 369.

141-280

141- فرقان (25) آیه 22.

142- شهید ثانی ، الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقبه ، ج 3، ص 215.

143- فاطر (35) آیه 1.

144- صدوق ، مواعظه ، ص 69.

145- مرتضی مطهری ، نبوت ، ص 20.

146- یس (36) آیه 40.

147- حکمت اله ، ج 2، ص 362.

148- یس (36) آیه 40.

149- مومنون (23) آیه 88.

150- نهج البلاغه ، خطبه 91.

151- صحیفه سجادیه ، دعای سوم .

152- صحفیه سحادیه ، دعای سوم .

153- مجمع البیان ، ج 9 ، ص 247.

154- طور (52) آیه 1- 4

155- ریاض السالکین ، ج 2، ص 43.

156- المیزان ، ترجمه موسوی همدانی ، ج 17، ص 561.

157- بقره (2) آیه 97.

158- بقره (2) آیه 98.

159- تفسیر نمونه ، ج 1، ص 255.

160- ابن الصفار، بصائر الدرجات ، ص 89.

161- اعراف (7) آیه 143.

162- رسائل توحیدی ، ص 191.

163- حاقه (69) آیه 17.

164- زمر (39) آیه 75.

165- بقره (2) آیه 98.

166- رعد (13) آیه 23 و 24.

167- مدثر (74) آیه 30 و 31.

168- ق (50) آیه 17 و 18.

169- انفطار (82) آیه 10- 12.

170- صافات (37) آیه 1- 3.

171- مفاتیج العیب ، ص 346.

172- صدر المتالهین شیرازی ، شرح اصول کافی ، ترجمه محمد خواجوی ، ج 3، ص 543.

173- نازعات (79) آیه 1- 5.

174- تفسیر مجمع البیان ، ج 5، ص 651.

175- بـرای اطـلاع بـیـشـتـر. ر. ک : کـتـب تـفـسـیـر در ذیل آیه 1 صافات و خطبه اول نهج البلاغه و دعای سوم صحیفه سجادیه .

176- بحار الانوار، ج 59، ص 176.

177- مفاتیح الغیب ، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ص 344.

178- توحید صدوق ، ص 368.

179- سید جلال الدین آشتیانی ، شرح مقدمه قیصری ، ص 493.

180- مفاتیح الغیب ، ترجمه خواجوی ، ص 339.

181- بحار الانوار، ج 56، ص 184.

182- رسائل توحیدی ، ص 192.

183- مقالات فلسفی ، ص 137.

184- مفاتیح الغیب ، ص 35.

185- ریاض السالکین ، ج 2، ص 43.

186- ریاض السالکین ، ج 2، ص 44.

187- محدث قمی ، سفینه البحار، ج 2، ص 548.

188- شیخ صدوق ، عیون اخبار الرضا / ج 1، ص 262.

189- امام خمینی : مصباح الهدایه ، ص 178.

190- شعراء (26) آیه 23 و 24.

191- بقره (2) آیه 98.

192- تحریم () آیه 4.

193- مائده () آیه 10.

194- انفال (8) آیه 9 .

195- مفاتیح العیب ، ص 347.

196- ریاض السالکیم ، ج 6، ص 29.

197- همان ماخذ، ص 27.

198- بقره (2) آیه 97.

199- شعراء(26) آیات 192- 194.

200- تکویر (81) آیات 19 - 21.

201- دیار عاشقان ، حسین انصاریان ، ج 3، ص 80.

202- ریاض السالکین ، ج 2، ص 28.

203- صدوق ، اعتقادات ، ص 101.

204- عبس (80) آیه 16.

205- تفسیر مجمع البیان ، ج 10، ص 665.

206- ر. ک : تفسیر موضوعی پیام قرآن ، ج 1، ص 238.

207- عیون اخبار الرضا، تج 2، ص 136.

208- ریاض السالکین ، ح 2، ص 26.

209- شرح صحیفه سید نعمه الله جزایری ، ص 58.

210- ریاض السالکین ، ج 2، ص 21.

211- ریاض السالکین ، ج 2، ص 21.

212- ناصر مکارم ، پیام قرآن ، ج 6، ص 72.

213- ناصر مکارم ، پیام قرآن ، ج 6، ص 72.

214- انعام (6) آیه 73.

215- زمر (39) آیه 68.

216- نمل (27) آیه 87.

217- یس (36) آیه 51.

218- حاقه (69) آیه 13 و 14.

219- مومنون (23) آیه 101.

220- طه (20) آیه 102.

221- کهف (18) آیه 99.

222- نبا (78) آیه 18.

223- ق (50) آیه 20.

224- فیض کاشانی ، علم الیقین ، ص 892.

225- پیام قرآن ، ج 6، ص 69.

226- نهج البلاغه صبحی صالح ، خ 195.

227- نمل (27) آیه 87.

228- زمر (39) آیه 68.

229- زمر (39) آیه 68.

230- یس (36) آیه 53.

231- پیام قرآن ، ج 6، ص 70.

232- محی الدین ابن عربی ، فتوحات مکیه ، ج 1، ص 313.

233- صحیفه سجادیه ، دعای سوم .

234- زمر (39) آیه 42.

235- سجده (32) آیه 11.

236- انعام (6) آیه 61.

237- شیخ صدوق ، من لایحضره الفقیه : ج 1، ص 94.

238- ریاض السالکین ، ج 2، ص 64.

239- مرتضی مطهری ، حرکت و زمان ، ج 1، ص 178.

240- آیه الله جوادی آملی ، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج 1، ص 216.

241- یـوسـف (12) آیـه 87. (ای فـرزنـدان ، بـرویـد و از حال یوسف و برادرش تحقیق کرده و جویا شوید) .

242- سید نعمت الله جزایری ، شرح صحیفه سحادیه ، ص 63.

243- کلینی ، روضه کافی ، ص 199.

244- انوار النعمانیه سید نعمه اله جزایری ، ج 1، ص 163 و چنان که پیشتر گفته شد بال های فرشتگان تعبیر کنایی است و اشاره دارد به قدرت و شدت حرکت توانایی ایشان و این که فرمود: اگر تا دمیدن صور پرواز کنی به ساق عرشم نرسسی ، شاید مـراد عظمت عرش باشد و شاید کنایه از عدم ظرفیت این فرشته برای دست یابی به آن مقام باشد که : و ما منا الا و له مقام معلوم .

245- مسعودی ، اثبات الوصیه ، ترجمه محمد جواد نجفی ، ص 300.

246- بصائر الدرجات ، ص 19.

247- ر.ک : همین فصل ، بحث عنوان هاروت و ماروت .

248- رسائل توحیدی ، ص 193.

249- مرتضی مطهری ، توحیدی ، ص 342.

250- عـیـون اخبار الرضا (علیه السلام ) ج 1،ص 224، و امالی شیخ صدوق ، مجلس 83.

251- شیخ صدوق ، امالی ، ترچمه کمره ای ، مجلسی 16.

252- همان ، مجلس 92.

253- تفسیر نمونه ، ج 1، ص 264.

254- بانوی مجتهده اصفهاتی ، تفسیر مخزن العرفان ، ج 2، ص 13 و شیخ طوسی ، تبیان ، ج 1، ص 375.

255- تحریم (66) آیه 6.

256- (یعنی فرشتگان )

257- انبیاء (21) آیه 19 و 20.

258- همان ، آیه 27. 28.

259- طبرسی ، احتجاج ، ج 2، ص 458.

260- بقره ، (2) آیه 102.

261- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 271.

262- بقره (2) آیه 102.

263- تفسیر نمونه ، ج 1، ص 262.

264- کافی ، ج 2، صحفه 633.

265- اسراء (17) آیه 13.

266- محمد علی شاه آبادی ، شذرات المعارف ، ص 65.

267- همان ، آیه 17.

268- همان ، آیه 18.

269- تفسیر نمونه ، ج 22، ص 250.

270- اصول کافی ، ج 2، ص 266.

271- رسائل توحیدی ، ص 199.

272- مومن (40) آیه 7.

273- اعـرف (7) آیـه 54، توبه (9) آیه 129، یونس (10) آیه 3، رعد (13) آیه 2، اسراء (17) آیه 42، طه (20) آیه 5، انبیا (21) آیه 22، مومنون (23) آیات 86 و 116، فـرقـان (25) آیـه 59، نـمـل (27) آیـه 26، سـجـده (32) آیـه 40، غافر (40) آیه 15، زخرف (43) آیه 82، حدید (57) آیه 4، تکویر (81) آیه 20، بروج (85) آیه 15، هود (11) آیه 7.

274- حسین انصاریان ، دیار عاشقان ، ج 3، ص 62.

275- یونس (10) آیه 3 و رعد (13) آیه 2.

276- طه (20) آیه 15.

277- اعتقادات ، ص 47.

278- صدوق ، م نلایحضره الفقیه ، ج 2، ص 126.

279- اصول کافی ، ج 1، ص 130.

280- مومن (40) آیه 7.

281-400

281- شوری (42) آیه 5.

282- مومن (40) آیه 7.

283- توحید صدوق ، ص 278.

284- انعام (6) آیه 84- 87.

285- صدوق ، معانی الاخبار، ص 306.

286- بحار معانی الاخبار، ص 306.

287- آل عمران (3) آیه 5.

288- لقمان (31) آیه 33.

289- دیار عاشقان ، ج 3، ص 83.

290- بقره (2) آیه 87.

291- تفسیر نمونه ، ج 1، ص 340.

292- ر.ک : همین کتاب ، مبحث فرق روح و فرشته .

293- قدر (97) آیه 4.

294- محل (16) آیه 102.

295- شعراء (26) آیه 193.

296- نبا (78) ا ایه 38.

297- نحل (16) آیه 2.

298- غافر (40) آیه 15.

299- مهر تابان ، ص 240 (با اندکی تلخیص ).

300- تفسیر عباشی ، ج 2، ص 317.

301- نحل عیاشی ، ح 2، ص 317.

302- اصول کافی ، ج 1، ص 274.

303- ریاض السالکیم ، ج 2، ص 32.

304- مجمع البیان تج 10، ص 427.

305- برای اطاعات بیش تر در وجوه امتیاز روح و ملائکه . ر. ک : محمد حسین طباطبائی ، انسان از آغاز تا انجام ، ترجمه صادق لاریجانی .

306- اسـراء (17) آیـه 85. (و از تـو دربـاره روح سوال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است ).

307- همان .

308- مهر تابان ، ص 240.

309- زمر (39) آیه 73.

310- انبیاء (21) آیه 103.

311- مدثر (74) آیه 30.

312- تحریم (66) آیه 6.

313- زخرف (43) آیه 77.

314- سبا (34) آیه 54.

315- مفاتیج الغیب ، ص 674- 676.

316- همان ، ص 116.

317- برای اطلاعات بیشتر ر. ک : همین کتاب بحث خاتمه و مقدمه .

318- فاطر (35) آیه 1.

319- حج (22) آیه 75.

320- یونس (10) آیه 21.

321- انعام (6) آیه 61.

322- فاطر (35) آیه 10.

323- انعام (6) آیه 8.

324- همان .

325- همان ، آیه 9.

326- بحار الانوار، ج 9، ص 269 - 270.

327- ر.ک : همین کتاب ، مبحث حقیقت فرشتگان

328- المیزان ، ج 17، ص 13، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی (با کمی تغییر)

329- دحـیـه بـن خـلیـفه ، مردی خوش سیما و از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله ) بود که تا خلافت معاویه زندگی کرد.

330- علامه مجلسی ، عین الحیاه ، ص 5.

331- حسن زاده آملی ، نصوص الحکم بر فصوص الحکم ، ص 371.

332- مریم (19) آیه 17.

333- امام خمینی ، آداب الصلوه ؛ ص 368.

334- دیوان ابن فارض ، ابیات 280 - 283.

335- قیامت (75) آیه 16 و 17.

336- صبحی صالح ، پژوهشهایی درباره قرآن و وحی ،ص 35 و 36.

337- سید جزایری ، انوار النعمانیه ، ج 1،ص 201.

338- تـرجـمـه شـرح دعـای سـحـر، ص 92، بـرای کـسـب اطـلاعـات بـیـشـتـر در کـیـفیت نزول وحی و ارتباط با فرشتگان . ر.ک : اسفار: ج 7، ص 25.

339- مـلک (67) آیـه 1. (بـزرگـوار خـدایی است که سلطنت و پادشاهی ملک هستی به دست قدرت اوست ).

340- نازعات (79) آیه 5.

341- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 90.

342- نحل (16) آیه 69.

343- شعراء (26) آیه 80.

344- فاطر (35) آیه 1.

345- هود (11) آیه 56 (هر آینه پروردگر من بر صراط مستقیم است .)

346- فاطر (35) آیه 43 (در سنت خدا هیچ تبدیلی نمی یابی ).

347- صافات (37) آیه 164.

348- تکویر (81) آیه 21.

349- سبا (34) آیه 23.

350- انبیا (21) آیه 19 و 20 .

351- اعراف (7) آیه 206.

352- المـیـزان ، ج 20، ص 182. بـرای اطـلاع بـیـشـتـر. ر.ک : مـرتـضـی مـطـهـری تعدل الهی ، ص 102.

353- نساء (4) آیه 1.

354- بقره (2) آیه 21.

355- بقره (2) آیه 22.

356- ریاض السالکین ، ج 3، ص 48.

357- بحار الانوار، ج 58، ص 143.

358- دیار عاشقان ، ج 3، ص 120، با اندکی تغییر.

359- ریاض السالکین ، ج 3، ص 56.

360- الهـی قـمـشـه ای ، صـحـیـفه سحادیه ، (پاورقی ) ص 54. با اندکی تغییر در الفاظ.

361- مفاتیح الغیب ، ص 350.

362- عنکوت (29) آیه 31- 35.

363- حجر (15) آیه 51- 56.

364- فصلت (41) آیه 30.

365- صحفیه سجادیه ، دعای سوم .

366- انفطار (82) آیه 10 - 12.

367- ق (50) آیه 18.

368- یونس (10) آیه 21.

369- ریاض السالکین ، ج ، ص 21.

370- اصول کافی ، ج 2، ص 429.

371- بقره (2) آیه 183.

372- مجادله (58) آیه 22.

373- مجادله (58) آیه 22.

374- تکویر (81) آیه 1.

375- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، ص 498.

376- ابن مغازلی ، مناقب ، ص 128.

377- رعد (13) آیه 11.

378- توحید صدوق ، ص 368.

379- ریاض السالکین ، ج 2 ، ص 61.

380- غافر (40) آیه 7.

381- شوری (42) آیه 5.

382- نجم (53) آیه 26.

383- آل عمران (3) آیه 123 و 125.

384- تحریم (66) آیه 4.

385- اصول کافی ، ج 2، ص 267.

386- تحف القعول ، ص 182.

387- آل عمران 3 آیه 18

388- نساء 4 آیه 166

389- عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 262.

390- امام خمینی ، مصباح الهدایه ، ص 179.

391- محدث قمی ، بیت الاحزان ، ترجمه محمدی اشتهاردی ، (ص ) 39.

392- عیون اخبار الرضا، ج 1، (ص ) 262.

393- امام خمینی ، مصباح الهدایه ، (ص ) 179.

394- محدث قمی ، بیت الاحزان ، ترجمه محمد اشتهاردی ، ص 39.

395- ملکی تبریزی ، اسرار الصلوه ، (ص ) 18.

396- بقره (2) آیه 268.

397- فیض کاشانی ، محجه البیضاء، ج 5، (ص ) 48.

398- (تـعـطـیـل : عـقـیده فرقه ای است که از خداوند نفی صفات می کردند، و تشبیه : عقیده فرقه ای است که صفات خداوند را شبیه صفات مخلوقات و اجسام می شمردند.)

399- جامع السعادان ، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی ، ج 1، ص 212 .

400- بقره (2) آیه 177.

401-478

401- همان ، آیه 285.

402- همان ، آیه 98.

403- آل عمران ، (3) آیه 18.

404- نساء (4) آیه 136.

405- همان ، آیه 166.

406- رعد (13) آیه 13.

407- بقره (2) آیه 30 و 31.

408- همان ، آیه 34.

409- نحل (16) آیه 49.

410- حج (22) آیه 75.

411- فاطر (35) آیه 1.

412- نحل (16) آیه 1.

413- همان ، آیه 32.

414- انفال (8) آیه 50.

415- فصلت (41) آیه 30.

416- نساء (4) آیه 98.

417- انعام (6) آیه 93.

418- آل عمران (3) آیه 39.

419- همان ، آیه 42.

420- همان ، آیه 45.

421- بقره (2) آیه 161.

422- حجر (15) آیه 8.

423- قدر (97) آیه 4و 5.

424- احزاب (33) آیه 43.

425- همان ، آیه 56.

426- انفال (8) آیه 12.

427- نجم (53) آیه 26.

428- سجده (32) آیه 11.

429- تحریم (66) آیه 4.

430- نبا (78) آیه 38.

431- معارج (70) آیه 4.

432- بقره (2) آیه 210.

433- زمر (39) آیه 75.

434- حاقه (69) آیه 17.

435- انبیا (21) آیه 103.

436- رعد (13) آیه 23.

437- مدثر (74) آیه 30 و 31.

438- تحریم (66) آیه 6.

439- زخرف (43) آیه 19.

440- آل عمران (3) آیه 124 و 125.

441- محمد (47) آیه 27.

442- انبیا (21) آیه 26 و 27.

443- مریم (19) آیه 17.

444- شوری (42) آیه 5.

445- انعام (6) آیه 61.

446- هود (11) آیه 77.

447- انفطار (82) آیه 10 - 13.

448- صافات (37) آیه 164 - 166.

449- تکویر (81) آیه 19 - 21.

450- شعرا (26) آیه 192 و 193.

451- حجر (15) آیه 51- 55.

452- عبس (80) آیه 11- 16.

453- ق (50) آیه 18 و 21.

454- الامالی شیخ صدوق ، (ص ) 197.

455- اصول کافی ، ج 1، (ص ) 401.

456- همان ، ج 2، (ص ) 182.

457- همان ، ج 1، (ص ) 393.

458- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 188.

459- الامای ، شیخ صدوق ، مجلس چهارم ، ح 4.

460- همان ، مجلس سیزدهم ، ح 1.

461- توحید صدوق ، (ص ) 95.

462- دیلمی ، ارشاد القلوب ، ترجمه هدایت الله مسترحمی ، ج 1، (ص ) 78.

463- معانی الاخبار، (ص ) 23.

464- شیخ صدوق ، الامالی ، (ص ) 567.

465- منتخب کامل الزیارات ، (ص ) 111 و 113.

466- مسودی تاثبات الوصیه ، ترجمه محمد جواد نجفی ، (ص ) 19.

467- شیخ صدوق ، المواعظ، ترجمه عطاردی ، (ص ) 69.

468- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 234، (ص ) 811.

469- همان ، حکمت 466، 1303.

470- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 194.

471- همان ، حکمت 127.

472- همان ، خطبه 108.

473- هج البلاغه ، بخشی از خطبه اول .

474- بـا تـوجـه بـه تـشـبـیهات و استعاران و تمثیلات قرآنی ، مانند: الم ترکیف ضـرب الله مـثـلا کـلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها. ابراهیم (14) آیه 24. و تمثیلات دیگر، مفهوم کلام حضرت روشن و واضـح مـی شـود. و چـنان که گفته شد، بی آن که این تعبیرات حاکی از حسمیت و مادیت فرشتگان باشد، می خواهد امور غیبی را برای محصور شدگان در جهان مادی بیان کرده و عظمت آنها را تفهیم کند و چاره ای جز این نیست .

475- محمد علی انصاری قمی ، نهج البلاغه ، ج 1، (ص ) 48.

476-نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه 91.

477- چـنـان کـه مـفـصلا بحث شد فرشتگان دارای جسم مادی نیستند، بنابراین ، کلمات حـضـرت عـلی (ع ) که به ظاهر درباره اعضا و جوراح است تعابیری کنایی و استعاره ای است و نمی توان آنها را به اجسام مادی حمل کرد؛ چون با دیکر کلمات حضرت منافات پیدا می کند.

478- ترجمه منظوم نهج البلاغه ، ج 2، ص 184.